۲۹

شناخت

اساطیر ایران

جان هینلز

ترجمهٔ
ژاله آموزگار ــ احمد تفضلی

کتابسرای بابل ــ نشر چشمه

۱۳۶۸

این اثر ترجمه‌ای است از،

PERSIAN MYTHOLOGY
By
John R. Hinnells
The Hamlyn Publishing Group
London, 1975

بابل. خیابان مدرس، خیابان باخویش، کتابسرای بابل. تلفن ۸۸۳۰۶

تهران. کریمخان زند، نبش میرزای شیرازی، پلاک ۱۶۷. تلفن ۸۹۷۷۶۶

شناخت اساطیر ایران
جان هینلز
ژاله آموزگار ــ احمد تفضلی
حروفچینی : پارسا
لیتوگرافی : حمید
چاپ : بهمن
تعداد : ۵۵۰۰ نسخه
چاپ اول : پائیز ۱۳۶۸

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجمان

ای برادر قصه‌چون‌پیمانه‌ای است
معنی‌اندر وی مثال‌دانه‌ای است
دانـهٔ معنی بگیرد مرد عقل
ننگرد پیمانه را گر گشت نقل
«مولوی»

اسطوره‌ها آئینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هـزاره‌ها منعکس می‌کنند و آنجا که تاریخ و باستانشناسی خاموش می‌مانند اسطوره‌ها به سخن در می‌آیند و فرهنگ آدمیان را از دوردستها به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گستردهٔ مردمانی ناشناخته ولی اندیشمند را در دسترس ما می‌گذارند.

اساطیر ایران باستان در این‌دنیای پر رمز و راز جایی والا دارد و شناخت‌آن رهنمون ما در شناخت فرهنگ غنی و پرارزش این سرزمین است و کتاب شناخت اساطیر ایران تألیف هینلز[1] مجموعهٔ جامع و ساده‌ای از این اسطوره‌ها را در اختیار ما می‌گذارد. مؤلف با استفاده از منابع هند باستان و استناد به منابع مستقیم و غیر مستقیم ایرانی مانند اوستا ، متنهای پهلوی ، شاهنامهٔ فردوسی ، متون تاریخی‌دوران

۱. John Russell Hinnells متولد ۱۹۴۱ در دربی انگلستان، متخصص تاریخ ادیان، دین شناسی تطبیقی و مذاهب و هنر ایرانی‌است وخصوصاً به‌تحقیق درکیش مهر(میترائیسم)علاقه‌مند است. وی بجز این‌کتاب وکتاب فرهنگ مذاهب و مقالاتی در این زمینه‌ها ، ویراستار دوجلد کتاب به نام مطالعات مهرشناسی است.

اسلامی و آداب و رسوم بازمانده و با توجه به‌مطالعات ایرانشناسان ، نخست‌طرحی تاریخی عرضه می کند و مطالب مربوط به آغاز آفرینش ، پیش‌نمونهٔ آفریدگان ، نمونه‌های پیشین خدایان باستانی و خدایان تحول یافتهٔ ادوار بعدی، قهرمانان‌تاریخی رنگ اسطوره گرفته را پیش می کشد و بخشی را به اساطیر ویژهٔ زردشتی‌اختصاص می‌دهد و بعد به اسطوره‌های زروانی و میترائی(مهری) می‌پردازد و سپس اسطوره را دربرابر تاریخ و آیینهای متداول امروزی قرار می‌دهد. در این راستا نویسنده از طرح مـوارد علمی خشك و نكات مورد شك و بحث خودداری می کـند و نتیجهٔ مطالعات را عرضه می‌نماید و تحلیل‌هایی جای جای بر اسطوره‌هـا می‌افزاید که در شناخت فلسفه و منطق‌آنها مفید است.

گرچه در زمینهٔ اساطیر ایران مقالات و کتابهای متعددی انتشار یافته است ، ولی کتابی به این صورت که طرحی ساده و جـامع از اسطوره‌های ایرانی را در دسترس قرار دهد ، وجود نداشته است. ما نیز کوشیده‌ایم با افزودن نکات مختصری به عنوان توضیح بربرخی مطالب، این کتاب را برای خوانندهٔ‌ایرانی قابل‌استفاده‌تر سازیم و به پیروی از همین روش، اسمهای خاص را فقط یك‌بار به صورت قدیمی آن آورده‌ایم و سپس گونهٔ متداولتر آن را به‌کار برده‌ایم. به عنوان مثال یك بار در اول«ثْرَیتَئونَه» صورت قدیمی فریدون را ذکر می کنیم و سپس همه‌جا «فریدون» به‌کار می‌بریم که نامی آشنا برای خوانندهٔ ایرانی است.

نسخهٔ اصلی کتاب را تصویرهایی بس زیبا ، گاه رنگی و گاه سیاه و سفید ، همراهی می کند. خواست ما آن بود که ترجمهٔ آن نیز به‌همان صورت عرضه‌گردد، ولی در برابر کاستی‌های کنونی در زمینهٔ چاپ و کاغـذ لاجرم از این آرزو چشم پوشیدیم و تنها تعدادی تصویر را برگزیدیم که به صورت سیاه و سفید در لابه‌لای کتاب گنجانده می‌شود ، با این امید که در چاپهای بعدی شرایطی سازگارتر پیش آید و کتاب به گونهٔ زیباتری عرضه شود ، و با آرزوی اینکه این کار کوچك ما گام سودمندی باشد برای پژوهندگان فرهنگ بزرگ ایران.

مقدمه

ایران سرزمین تضادهای بزرگ است: سرزمین بیابانها و جنگلها ، سرزمین کوههای پربرف و دره‌های سرسبز؛ جایی‌است که درختان سیب وخرما به‌فاصلهٔ چند میل ازیکدیگر می‌رویند؛ سرزمین چاههای نفت و چادرنشینان.

سه‌رشته‌کوه، مثلثی‌را به‌دور این‌سرزمین تشکیل می‌دهند ــ کوههایی که‌ارتفاع آنها به‌هجده هزار پا [حدود ۵۵۰۰ متر] می‌رسد. درقلب ایران دوکویر پهناورقرار دارد. در میان رشته‌کوهها دره‌هایی است‌که درازای بعضی ازآنهـا به‌شصت میل [حدود ۹۶ کیلومتر] وپهنایشان به‌دوازده میل [حدود ۱۹ کیلومتر] می‌رسد، با آب و هوایی همچون‌کشورهای ساحل مـدیترانه. در شمال، درکرانهٔ دریای خزر، جنگل درهم فشردهٔ‌گرم ومرطوبی‌وجود دارد. بارندگی بین‌شصت اینچ [۱۵۲ سانتیمتر] تا صفر در نواحی مختلف در نـوسان است. گـرچه ایران از منابع طبیعی گسترده‌ای برخوردار است، ولی تنها در روزگاران اخیر است‌که به‌استخراج آنها پرداخته‌اند وصرف‌نظر از «بازار ایران»، کشاورزی پیشهٔ سنتی است.

جغرافیا به‌ناچار برفرهنگ تأثیر می‌گذارد، وجای شگفتی نیست‌که در ایران شماری از فـرهنگهای گوناگون وجـود داردکه هرکدام به نوبهٔ خود اسطوره‌های گوناگونی را آفریده‌اند . مردم مغرب ایران پیوسته آمادهٔ تأثیرپذیری از مراکزی

ماننديونان و روم بوده‌اند ، درحالی کـه مردم شرق ایران بیشتر تحت نفوذ هند و مشرق‌زمین قرار داشته‌اند. ایران هم از نظر تاریخی و هم از جهت جغرافیایی پلی میان شرق و غرب است.

موضوع مورد نظرما آن منبع غنی شعر و فرهنگ عامه و اسطوره‌هایی است که بیشتر باورهای ایران باستان را تشکیل داده است . پس‌ازنگاهی کوتاه بر تاریخ ایران وچگونگی منابع وخصوصیت اسطوره، نخست به‌تصویر عـالم در نظر مردم قدیم و اسطوره‌های «خدایان کهن»[1] وداستانهای مربوط به قهرمانان جهان ایزدی که با اژدهاهای ترسناك نبرد می کنند، می‌پردازیم. سپس برتعلیمات بسیار اخلاقی دین زردشتی و تعبیر عمیقی که از اسطوره‌های سنتی در بر دارد ، نظری می‌افکنیم . دین زردشتی که زمانی دین ملی ایرانیان بود، هنوز درمیان جوامع کوچکی در ایران و همچنین درمیان پارسیان هند مخلصانه معمول است.

ایران جایگاه بسیاری از سنتهای دینی بوده است ، و ما از میان آنها اساطیر دو سنت دینی را بررسی می کنیم: کیش زروانی و مهرپرستی. سرانجام نقشی راکه اسطوره درآیینهای دینی و تاریخ و دربارهای شاهان ایران داشته است، مدنظرقرار می‌دهیم. ازهمه مهمتر می کوشیم کـه مقام اسطوره را در باورهای شخصی مؤمنان دریابیم. بنابراین، این کتاب هم بـا دورهٔ باستان و هم با دورهٔ جدید، هم با تاریخ و هم با دینی زنده ـ هرچند کوچك و متأسفانه درحال‌کاهش ـ سروکار دارد. متأسفانه حجم این کتاب بهما اجازه نمی‌دهد که به‌بحث دربارهٔ همهٔ ادیان و‌مذاهب مختلفی که به‌ایران راه یافته‌اند مانند دین مندایی ومانوی و اسلام بپردازیم.

طرح کلی تاریخ ایران

دین یا اساطیر هیچ ملتی را نمی‌توان جدا از بـافت تاریخی آن دریافت و اطلاعاتی دربارهٔ تحولات فرهنگی ونفوذهای گوناگونی که دست‌اندرکار بوده، لازم

۱. Pagan دراینجا منظور خدایان و قهرمانان پیش از دوران زردشت است. (م)

است. بنابراین، بایدنخست به‌تاریخ ایران بپردازیم. درگذشتهٔ بسیار دور اقوامی که اکنون در اروپا و ایران و هند زندگی می کنند، همه به‌یك‌گروه ازقبایل تعلق داشتند که‌اکنون‌آنهارا هندواروپائیان می‌نامند. اینان‌که شاید دراروپای مرکزی می‌زیستند، به‌تدریج شاخه شاخه شدند وملتهای خاصی را تشکیل دادنـد. آریائیان‌که بخشی‌از این مجموعه اقوام بودند، راهی جنوب شرقی شدند و درهزارهٔ دوم و اول پیش‌از میلاد برهند و ایران استیلا یافتند. نبایدتصور کنیم که‌اینان‌سپاه واحد نظام یافتهٔ‌بزرگی بودند، بلکه بایدگفت‌گروههای قبیله‌ای کوچکی بودند‌که هرکدام‌مستقلاً در جایی مستقر شدند و سرانجام پس‌ازگذشت قرنها شمار آنان چنان افزایش یافت‌که بر آن سرزمینها مسلط گشتند.

اقوامی که درهند و ایران استقرار یافتند ، به هندوایرانیان معروفند. دین آنان درمجموعه‌ای‌ازسرودهای باستانی هندی به‌نام ریگ‌ودا[1] وسرودهای باستانی‌ایرانی به‌نام یشتها حفظ شده‌است. این دین بازتابی است ازروش زندگی آنان که‌چادرنشین وجنگجو بودند، از زیبایی‌طبیعت لذت می‌بردند ودرعین‌حال از دشمنی وبدخواهی آشکارآن درهراس‌بودند؛ دراین سرودها از زیبایی سپیده دم و وحشت ازخشکسالی بحث بسیار درمیان است. خدایان آنان یا صورتهای شخصیت یافته‌ای ازآرمانهایی مانند «راستی» ، یا پدیده‌هـای طبیعی همچون طوفان‌اند یا قهرمانان ماجراجو مانند ایندره[2] وکرِساسْپه[3] (گرشاسب) هستند (نك به‌صفحات بعد) کـه غولهایی که بشر را تهدید می کنند، نابودمی‌سازند. اگرچه هم هندیان وهم ایرانیان در ورای این‌میراث (مشترك) درباورهای خویش تغییراتـی داده وآنها را تحول بخشیده‌اند، با این همه به‌خوبی مشهود است‌که تا چه‌اندازه این میراث هنوز بر اسطوره‌ها و آیین‌های‌آنان استیلادارد. ازآنجاکه استقرار هندوایرانیان امری تدریجی بوده وآثار برجای‌ماندهٔ باستان‌شناسی طبعاً بسیار اندك می‌باشد، تعیین تـاریخ فتح سرزمین‌ها با دقتی نسبی دشوار است. به هرحال چنین می‌نماید‌که آنان در حدود ۸۰۰ پیش از میلاد بر این

1. Rig.Veda 2. Keresaspa 3. Indra



نماد بالدار اهوره مزدا
(تخت جمشید)

جایها تسلط یافته‌بودند.

زردشت (صورت ایرانی قدیم آن زَرَثوشْتْرَه[1]) پیامبر بزرگ ایران بود. بر حسب سنت، زمان او را حدود ۵۵۱ – ۶۲۸ق. م. می‌دانند، اگرچه ممکن است وی قرنها پیش از این زیسته باشد. اعتقاد عموم (دانشمندان) این است که موطن او در دشتهای آسیای میانه بوده است. تعلیمات زردشت از طریق سرودهایش که گاثه‌ها[2] (گاهان) نام‌دارد، پس از گذشت قرنها به‌دست ما رسیده است. زردشت‌خود روحانی بوده و گاهان او به‌شیوه و وزنی سنتی سروده شده است که شباهت به وداها، سرود هندیان باستان دارد. اما افکار او به‌نسبت قابل ملاحظه‌ای با آنها تفاوت دارد. بدیهی است که او از اساطیر سنتی آگاه بوده است، اما آنچه توجه خوانندهٔ گاهان را به خود معطوف می‌دارد، روش انتزاعیی است که او در تعبیر آنها به‌کارمی‌برد. مثلاً از هفت موجود، «نامیرایان نیکوکار»[3] (= امشاسپندان) ، سخن می‌گوید که پسران و دختران خدا یعنی اهوره مزدا هستند، اما خصوصیت آنها از نامهایشان معلوم می‌شود: «روح مقدس» (یا «نیکوکار»)[4]، «اندیشهٔ‌نیك»[5]، «راستی»[6]، «شهریاری»[7]، «اخلاص»[8]، «کمال»[9]، و «نامیرایی»[10]. اینان همه جلوه‌هایی از خدا هستند که انسان می‌تواند در صورتی که راه «راستی» را پیش‌گیرد، (کلمهٔ اَشَه را می‌توان «پارسایی» نیز معنی کرد) در داشتن آنها با خدا شریك باشد ، زیرا راه «راستی» انسان را به « اندیشهٔ

1. Zarathushtra

۲. Gatha: گاثها یا گاهان (م)

۳. این اصطلاح ترجمهٔ Amesha Spenta : امشاسپندان است. (م)

۴. ترجمهٔ Spenta Mainyu: سپند مینو. (م)

۵. ترجمهٔ Vohu Manah: وهومَنَه، بهمن.(م)

۶. Asha: اردیبهشت. (م)

۷. Khshathra Vairya: شهریور (م)

۸. Spenta Armaiti : اسپندارمد. (م)

۹. Haurvatat: خرداد. (م)

۱۰. Ameretat : مرداد. (م)

نیک»، و «اخلاص» رهنمون می‌شود و از آن طریق مردمان به «کمال» و «نامیرایی» و«شهریاری» دست می‌یابند. فقط «روح مقدس» یا «روح آفریننده» به‌خدا تعلق‌دارد. زردشت همچنین ازمنجیانی سخن به‌میان می‌آورد، اما به‌نظر نمی‌رسد که آنان را موجوداتی اساطیری تصور می‌کرده، بلکه آنان را کسانی می‌دانسته است که از راه عدالت و راستی بر هوای نفس چیره می‌شوند و «دین بهی»[1] راگسترش می‌دهند و از این راه «شهریاری» خدا را بر زمین استقرار می‌بخشند. این نکته نباید ما را بر آن دارد که زردشت راپیامبر دین ندانیم و از زمرهٔ فلاسفه به‌شمار آوریم؛ کم‌بوده‌اند کسانی که بیش از اومعرفت به‌وجود خدا داشته‌اند. زردشت درگاهان اهوره مزدا را«دوست» خطاب می‌کند، زیرا بر آن‌است که خدا از او«حمایت دوستانه» می‌کند. اهوره مزدا کسی است که زردشت را ازهمان آغاز برای تبلیغ دین خویش برگزیده است. وی به‌خصوص از خوبی خدا آگاه بود وهرنوع بدی مادی و اخلاقی را به شیطان یا انگره مینیو[2] (= اهریمن)، یعنی « روح مخرب » یا « اندیشهٔ بد » نسبت می‌داد.

از آنجاکه تعلیمات زردشت ظاهراً بسیار انتزاعی‌بوده است، گنجانیدن‌فصلی در این مورد در کتابی که دربارهٔ اسطوره شناسی است، گمراه‌کننده است. به‌جای آن، نظری بر روایتهای بعدی می‌افکنیم تا ببینیم شخصیت زردشت را چگونه می‌دیده‌اند.

تعلیمات زردشت نخست مخالفت زیادی را برانگیخت، اما زمانی که موفق شد یکی از فرمانروایان محلی رابه‌نام ویشتاسپَه[3] (= گشتاسب) به‌دین خود درآورد، گسترش دین زردشتی آغاز گشت. نمی‌دانیم که این دین چه زمانی دین دربار شاهان (هخامنشی) شد. امپراطوری بزرگ ایران هخامنشی راکورش کبیر بنیان نهاد که در

۱. «دین به» (دین خوب) یا «دین بهی» عنوانی است که زردشتیان به‌دین خود داده‌اند. (م)

۲. Angra Mainyu: اهریمن. ما بعد از این همیشه دربرابراین صورت قدیمی، یا به‌جای «روح مخرب» یا «روح بد» کلمهٔ اهریمن را به‌کار می‌بریم. (م)

3. Vishtaspa

آغاز فرمانروای قلمرو کوچکی به‌نام انشان[1] درجنوب غربی ایران بود. وی پس‌از فتح مصر و لیدی در آسیای صغیر و لشکرکشی به‌سوی هند درشرق، توجه خود را به امپراطوری نیرومند بابل معطوف داشت. امپراطوری بابل به علت آنکه دچار اختلاف و انحطاط اخلاقی بود، بدون نشان‌دادن مقاومتی دروازه‌های خود رابه‌روی فاتحان گشود. سرزمینهای ایران برای نخستین‌بارمتحد شدند ومردی ایران رابه‌یکی ازبزرگترین امپراطوریهایی که‌جهان تاکنون شناخته است، مبدل کرد. سیاست کورش و جانشینان او نسبت به‌اقوام زیردست، سیاست تسامح بود. این اقوام به‌حد قابل توجهی از خودمختاری برخورداری داشتند و مجاز بودند که دینهای خود را داشته باشند.

گرچه کورش بنیانگذار امپراطوری هخامنشی بود، اما نظام دهندهٔ بزرگ آن داریوش (۴۸۶–۵۲۱ ق.م) بود. شاید او مردی یاغی بوده است. در این مورد یقین نداریم، اما مسلماً او رهبرنظامی‌ومدیر بزرگی بوده است. ازآنجاکه‌او پیرو پرشور راستی وعدالت‌بود، مجموعهٔ قوانینی برای امپراطوری خود تدوین کرد. داریوش علاوه برکاخ بزرگی درتخت جمشید، کتیبه‌های‌بسیاری نیز ازخود درتاریخ‌به‌یادگار گذاشته است. دراین کتیبه‌ها وی استنباط خود را ازمقام خویش به‌عنوان شاه بیان می‌دارد. داریوش پیوسته به‌این امر اشاره می‌کند که به‌لطف اهوره‌مزدا شاه است، اهوره مزداست که‌به‌او توفیق می‌بخشد. همهٔ کسانی که با شاه به‌مخالفت برمی‌خیزند، پیروان «دروغ»‌اند. بسیاری برآن‌اندکه از این کتیبه‌ها چنین برمی‌آیدکه در زمان داریوش، تعلیمات زردشت درامپراطوری هخامنشی نفوذکرده وشاه خودبدان‌گرویده بود. گرچه‌دراین کتیبه‌ها به‌بعضی‌ازتعلیمات اصلی‌زردشتی مانند امشاسپندان اشاره‌ای نمی‌شود، اما عقایدی دینی شبیه به‌عقاید پیامبر بزرگ ازآنها استنباط می‌گردد.

در دوران فرمانروایی‌داریوش وجانشین او خشایارشا بودکه تاخت وتازهای معروف‌بر یونان‌انجام‌گرفت،و اولین«ماراتون» به‌اجرا درآمد. در اواخرفرمانروایی

1. Anshan



مینویی که دارای چهار بال است و بر روی ستون عمودی دروازهٔ پاسارگاد نقش شده است. در بالای این تصویر کتیبه‌ای بوده که اکنون ازمیان رفته و در آن به سه زبان آمده بوده است که: «من کوروش شاه هخامنشی [این (بنا) را ساختم]. چنین می‌پنداشتند که این مینو روح محافظی است که از مدخل اقامتگاه سلطنتی پاسداری می‌کند. این نقش همانند آثار دوران اولیه به شیوه‌ای ساده کنده شده است.

خشایارشا (م. ۴۶۵ ق. م.) قدرت نظامی ایران رو به کاهش گذاشت، تا اینکه صدسال بعد باظهور اسکندر کبیر نیرومند این امپراطوری سقوط کرد. امپراطوری شاهشاهان به ظاهر در جزر و مد هلنیسم غرق شد، با این همه ایران نیز تأثیری نه‌چندان کم در فاتحان خود گذاشت.

در قرن سوم ق. م. نبرد برای استقلال آغاز شد ، ودرحدود سال ۱۵۰ ق.م. امپراطوری اشکانیان به‌فرمانروایی مهرداد سربـرآورد . اشکانیان اهل شمال شرقی ایران بودند ، نه از فارس. در مراحل اولیهٔ فرمانروایی خود از استعدادهای فنی هلنی‌ها درمعماری و سکه‌زنی وهنر بهرهٔ بسیار می‌بردنـد، اما به‌تدریج کـه تجربه و مهارت پیداکردند، میراث ملی آنان هرچه بیشتر آشکارگردید.

ساسانیان که‌مرکزشان درخود فارس بود، اشکانیان را درسال ۲۲۴م. سرنگون کردند. در دوران شاپور اول (فرمانروایی ازحدود۲۴۰ تا ۲۷۲ م.) سپاهیان‌ایران به شرق تاختند و ازطریق هندوکش به هند و به‌قلمرو کوشانیان دست یافتند و در غرب به‌انطاکیه‌تاختند وبرشام و کاپادوکیه مستولی شدند. متحد کردن چنان امپراطوریی که درسرزمین اصلیش نیزگروههـای دینی گوناگونی وجـود داشت، مشکل بسیار بزرگی بود. این‌گروههای دینی عبارت بودند از: زردشتیـان، زروانیان ، مانویان ، هندوها، بودائیان ، یونانیان، یهودیان، مسیحیان و پیروان‌خدایان‌کهن[1]. بعد از اینکه کنستانتین که بزرگترین دشمن فرمانروای ایران بود، به‌مسیحیت‌گروید، مسیحیان به ویژه ازنظرسیاسی‌مورد سوء ظن قرارگرفتند. به‌نظر می‌رسد که دین مانوی که‌آیینی تلفیقی بود ، راه حل محتملی را برای حل این مشکل عرضه دارد، اما بیشتر بر اثر کوششهای کرتیر که‌خصوصاً مدافع‌سرسخت دین‌زردشتی وقدرت بزرگی‌درپشتیبانی از تخت و تاج بود، دین زردشتی به‌عنوان دین رسمی تثبیت شد.

تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران ساسانی به‌پاندول متحرکی همانند است. در قرن پنجم باسربرآوردن کیش‌مزدکی که شکل نارسی ازکمونیسم بود، ازنظرداخلی

1. Pagans: در اینجا منظور پیروان خدایان مختلف در روم ویونان.(م)

در ایران شکافی ایجاد شد، و در ۴۸۴ م. کشور ازسوی شرق مورد تهاجم هفتالیان قرارگرفت. در ۵۳۱ م. خسرو اول که شاید بزرگترین فرمانروای کشور بوده است، به‌سلطنت رسید. اوهفتالیان را شکست‌داد و برشام‌استیلایافت،اما بزرگترین موفقیتهای او درزمینهٔ اصلاحات داخلی‌بود. اوقدرت سلطنت رادوباره تثبیت کرد وبه‌اصلاحات مالی وکشاورزی و اجتماعی ونظامی دست زد و نظارت دولت را برتعلیم و تربیت برقرارکرد وبه‌برنامهٔ وسیع‌سازندگی پرداخت. ثباتی که وی درجامعه بدان نائل‌شد، چنان بزرگ‌بودکه سرانجام بمرکود و فساد دولت منجرگردید. این شاه چنان مورد احترام مردم بودکه پس‌ازمرگ او افسانه‌ای پیدا شدکه بنابـرآن شاه بی‌آنکه مرده باشد به‌جهان دیگر رفته است، و درپایان جهان با سپاهی باز می‌گردد تا دیوانی راکه به‌ایران تاختند، شکست دهد.

درسال ۶۱۰م. ایران ساسانی آخرین اثرنمایان خود را برجهان عرضه‌داشت. لشکریانش‌غرب‌را تا بسفر وقسطنطنیه ودمشق وبیت‌المقدس‌وغزه ومصر درنوردیدند وهمه اینها درطول‌شش سال (۶۱۶ ـ ۶۱۰ م.) اتفـاق افتاد. امـا ایران علی‌رغم این موفقیت برجسته‌که به‌ظاهر دلالت براین داشت‌که این‌کشور درسده‌های بعدی‌قدرتی جهانگشا خواهد بود، در ۶۵۱م. دربرابر استیلای اسلام ازپا درآمد. این‌کشورکه کشمکش‌های داخلی آن را ازهم‌گسسته وفاسد و راکدکرده بود، نتوانست دربرابر یورش پرشور مبلغان جنگجوی آخرین دین جهانی [= اسلام] پایداری کند.

پس‌ازحمام خون اولیه، زردشتیان شکنجه وآزار نظام‌یافته‌ای کمتر ازآنچه از کتابهای زردشتی‌برمی‌آید،متحمل‌شدند.گروه‌بسیاری‌سیل‌آسا به‌اسلام‌گرویدند.شاید نیروی حیاتی اسلام درمقایسه باآنچه«آیین رو به‌فساد دین رسمی»توصیف شده‌است (فرای)[1]، بیشتر موجب روی آوردن ایرانیان به دین جدید شد تا منحصراً شکنجه و آزار؛ دراین‌مورد نمی‌توانیم‌اظهارنظر کنیم. ایران که‌دارای هفده‌هزار زردشتی‌است وبیشترآنان درتهران ویزد وکرمان هستند، تاامروزکشوری‌وفادار به اسلام باقی‌مانده

1. Frye

است. بسیاری‌ازپیروان وفاداربه‌دین زردشتی به‌هند مهاجرت کردند، و درآنجاجامعهٔ پارسیان راتشکیل‌می‌دهندکه تعدادشان درحدود ۱۲۰۰۰۰نفر است و اکنون‌بیشترشان در بمبئی متمرکز شده‌اند. تعداد معتقدان به این دین که ابتدا در حدود ۲۵۰۰ سال پیش در دشتهای آسیای میانه تبلیغ می‌شد، پیوسته رو به کاهش است، زیرا دیگر کسی را در این دین نمی‌پذیرند.

منابع اسطوره‌ها

آگاهی ما از اساطیر ایران از منـابع‌گوناگون سرچشمه می‌گیرد . مهمترین آنها اوستا،کتاب مقدس زردشتیـان است. متأسفانه تنهـا آن قسمت از اوستاکه در آیینهای دینی به‌کار می‌رود در دست است‌که تقریباً یك چهارم اصل‌کتاب‌است. اگر چه اوستا در دوران ساسانی به‌شکل‌نهایی خود به‌کتابت درآمد، اما مطالب‌آن‌بسیار کهن‌تر است. البته اسطوره‌های قدیمی پیش از زردشت درساخت عمومی زردشتی در اوستا منعکس‌گردیده وحفظ شده اند.

مهم‌ترین‌بخش‌این مجموعهٔ مطالب،گاثه‌ها[1] (= گاتها ،گاهان) یا هفده سرود زردشت است.گرچه ترجمهٔ‌آنها بس دشوار است، عمق تعلیمات آنها، این سرودها را درمیان‌گرانبهاترین‌گوهرهای ادبیات دینی جهان جای می‌دهد.

گاهان در میان یسنها (یسنا) جـای‌دارد. یسنها مجموعـه‌ای است از دعاها و نیایشهایی‌که درمراسم عبادی زردشتی بههمین نام (یسنا)، خوانده می‌شود. این‌متون دارای اصل ومنشأهای مختلف‌اند و به‌دوره‌های‌گوناگون تعلق دارند: مثلاً بخشی‌از یسنهـا (یسنا) سرودی است‌کـه به‌دورهٔ پیش از زردشت تعلق دارد و خطاب به‌ایزد هَوْمَه[2] (=هوم) است (یسن ۱۱ـ۹ . نك به‌بعد)، درحالی‌که سرودهای دیگر به‌ظاهر ساختی زردشتی دارند.

برای هدفی‌که این‌کتاب دارد، یکی از مهم‌ترین بخشهای اوستا قسمتی است

1. Gatha 2. Haoma

که بیست وچهاریشت یا سرودخطاب به ایزدان مختلف را دربردارد. اگرچه همهٔاین سرودها درمراسم دینی زردشتی به‌کار می‌روند، بسیاری ازآنها اساساً به دوران پیش از زردشت تعلق دارند. یکی ازاین‌گونه سرودها یشت دهم، سرود خطاب به میثْرَه[1] (مهر) است‌که بعداً نظری بدو می‌افکنیم.

بخشهای دیگر اوستا با دستورهـای مربوط به آیینهای مذهبی و دعـاها و نیایشهای دیگر ارتباط دارند. همهٔ این مجموعهٔ مطالب آیینی بهزبان دینی مـرده‌ای به‌نام اوستا حفظ شده است که تعداد اندکی از روحانیان آن را می‌فهمند. اما چون برآنان‌دکه کلمات‌اوستایی‌ازنیروی مؤثری‌برخوردارند، حفظ هر «حرف وصدایی» همان‌طورکه هست از دیدآنان اهمیت دارد. همین احترام به‌کلام مقدس سبب شده است که‌این‌مطالب برای مدت درازی حفظ‌گردد، بی‌آنکه دچارتحریف زیادی‌شود.

ادبیات پهلوی یا فارسی‌میانه شامل مطالب متنوع بسیاری‌است: شروح‌دینی، دفاع از دین، مطالب‌مربوط به‌الهام و کشف وشهود، ادبیات اندرزی وحماسی،شعر و نوشته‌های تاریخی. بسیاری‌از این‌آثار طبعاً تفکرات زمان تألیف خود را منعکس می‌سازند، اما دربعضی ازآنهـا اسطوره‌ها و باورهای اوستایـی حفظ شده است. به عنوان نمونه متنی‌به‌نام بندهش[2] مجموعه‌ای است از ترجمهٔ متنهای اوستایی دربارهٔ آفرینش وکیفیت وهدف آن. البته ایـن کتاب تفسیرنویسندگان متأخر را نیز در بر دارد، وحائز اهمیت است که در هنگام استفاده از این‌کتاب بکوشیم تا این مطالب را ازهم جداکنیم. اما چنین می‌نمایدکـه قطعات مفصلی از ایـن‌کتاب افکار دوران ایران باستان را دقیقاً منعکس می‌سازد. دربخشهای مفصلی از کتـاب دیگری به نام دینکرد فقط مطالب اوستا خلاصه شده است. همین مجموعه مطالب (دینکرد) نه‌تنها اصول‌عقائد زردشتیان،امیدها وترسهای‌آنان را دربرابرحکومت مسلمانان دربردارد، بلکه شامل اسطوره‌های ایران‌پیش از زردشت نیز هست.

شماری ازمورخان دوران‌اسلامی به‌تاریخ وعقائد باستانی ملتهای‌مغلوب‌علاقه

1. Mithra   2. Bundahishn

نشان داده‌اند، و ما تعدادی از اسطوره‌های ایرانی را در دست داریم که نویسندگان اسلامی آنهارا بازگوکرده‌اند. اثرمهمی که دراین کتاب بدان ارجاع می‌دهیم‌شاهنامه است، وآن‌اثربزرگی است‌که فردوسی سخن‌سرا آنرابه‌نظم کشیده است.فردوسی تاریخ منثور بازسازی شدهٔایران را از روزآفرینش تا استیلای‌اسلام به‌شعر درآورده است. منبع اوکه متأسفانه اکنون از میان رفته، اسطوره‌ها را چون حوادث تاریخی تعبیرکرده است، به‌طوری‌که بسیاری ازخدایان یا قهرمانان اساطیری همچون‌شاهان یا قهرمانان«تاریخی» ظاهر می‌شوند.گرچه این شاعربیشترآن عناصری از روایت را که ممکن بود خوانندگان مسلمان را خوش نیاید، حذف مـی‌کند ، با این همه وی روح متون زردشتی را بهزیبایی نمایان می‌سازد . بیشترداستانهـای نقل شده معنی و مفهومی راکه درپس نبردگیهانی میان‌نیروهای خیر وشر نهفته است، حفظ می‌کنند، وآن را به‌صورت نبرد زمینی میان شاهان خوب وجباران جلوه‌گر می‌سازند.

کمی‌دورتر ازاین زمینه، باید ازمتون مقدس هند باستان یعنی وداها،خصوصاً مجموعهٔ سرودهای ریگ‌ ودا، استفاده‌کنیم . این سرودها در زمان بسیار متأخرتری به‌کتابت درآمده‌اند، اما محتوای آنها به‌دورانی میان هزار وپانصد تا پانصد ق. م. برمی‌گردد.گرچه بایدبرای نفوذ عقائد بومی دراین‌سرودها جایی قائل شد، اماچنین می‌نمایدکه در وداها بسیاری از باورهای هندوایرانیان باستان حفظ شده است ، واز این‌رو می‌توان آنها را دربازسازی عقائد ایران پیش از زردشت محتاطانه به‌کاربرد.

اینها منابعی اصلی هستندکه ما ازآنها استفاده می‌کنیم. اما منابع دیگری‌نیز وجود دارد:کتیبه‌های شاهان ایران،گزارشهای نویسندگان‌کلاسیك[1] وخارجی، آثار هنری،سکه‌ها، نقوش‌برجسته والبته‌آثارباستان شناسی. اما نباید بیش‌از اندازه ازاین منابع گوناگون انتظار داشت. متون مربوط به‌آیینهای دینی، بهویژه سرودها، به هر دینی‌که متعلق باشند ، به‌ندرت توصیف‌کـاملی ازعقیده‌ای را به‌دست می‌دهند. این متون ایما و اشاراتی به‌تعلیمات یا اسطوره‌هایی دارندکه عبادت کننده با آنها خوب

۱. نویسندگان یونانی و رومی.(م)

آشناست. ایـن متون بیشتر بردل عبادت کننده تـأثیر می‌بخشند تا برفکرش. البته سرودهای مورد استفادهٔ ما اشارات بسیاری را دربردارند کـه مفهوم آنها کاملاً بر ما روشن نیست. همچنین نباید از گزارشهای نویسندگان کلاسیک وخارجی بیش از اندازه انتظارداشت: اگرقرارباشد تصویری ازمسیحیت براساس تفسیرهای شاهدان‌خارجی ترسیم شود، این‌تصویرتاچه‌اندازه می‌تواند دقیق باشد؟ شواهد مأخوذ از آثارهنری و سکه‌ها، غالباًمبهم‌اند؛ اگرنماد به‌تصویردرآمدهٔ واحدی بتواندبه‌معتقدان‌مختلف مفاهیم گوناگونی را القاکند، طبعاً این مطلب‌درمورد دانشمندانی که به‌فرهنگ متفاوتی‌تعلق دارند و قرنها پس از دوران‌کاربرد این‌مفاهیم اظهارنظر می کنند، بیشتر صادق‌است. از این‌رو، باز سازی‌اسطوره‌ها غالباً مورد بحث‌وجدل دانشمندان است. دراین‌کتاب ازنکات مورد اختلاف پرهیزشده، یا درحد امکان بـه‌آنها اشاره رفته است، و بحث بیشتر درچنین مسائلی را به‌تحقیقات علمی‌محض واگذار می کنیم.

طبیعت اسطوره

پیش‌از آنکه به‌اساطیر ایران بپردازیم بهتر است درنگ کنیم و ماهیت‌واقعی اسطوره را مد نظر قراردهیم. درزبـان روزمره «اسطوره» معنی آنچه خیالی و غیر واقعی است، یـافته است، ومشوق ایـن کاربرد فرهنگ انگلیسی آکسفرد است که توصیف اسطوره را با این کلمات‌آغاز می کند: «روایتـی که جنبهٔ افسانه‌ای محض دارد....» این تلقی کاملاً گمراه‌کننده است، و ازآن چنین برمی‌آیدکه اسطوره‌ها را باید داستانهای نیمه واقعی پنداشت‌که ممکن است راست یا دروغ باشند. امامنظور از «راست» دقیقاً چیست؟ درحکایت روباه و انگور ازوپ[1] مهم نیست که داستان از نظر واقعیت صحیح باشد یا نه، آنچه اهمیت دارد مفهوم ومعنای اخلاقی آن است. اسطوره‌ها نیز تقریباً همین‌طوراند. آنچه مهم است صحت تاریخی داستانها نیست، بلکه مفهومی است‌که بـرای معتقدان آنها در بـردارد. نقشی که اسطوره‌ها در دین

۱. Aesop حکایت (فابل) نویس یونانی که درقرن ششم ق. م. می‌زیسته است. (م)

دارند، آنها را ازحکایتها متمایز می کند. آدمی می کوشد که‌در دین خویش‌شناختش رااز خویشتن وطبیعت‌ومحیط خود بیان کند، واسطوره‌ها که تفکرات انسان رادربارهٔ هستی‌روایت می کنند، صورتهای ثابتی هستند که درآنها آدمی می کوشداین‌شناخت را بیان دارد. اسطورهٔ آفرینش بیش از آنکه رقیبی برای فرضیه‌های تکامل داروین باشد، ازجهت دربرداشتن تفکراتی دربارهٔ ماهیت جهان و انسان یا خدا حائزاهمیت است. اسطوره‌ای که دربارهٔ زاده‌شدن پیامبری یا منجیی از دوشیزه‌ای باکره است، ازنظر اینکه شرح تاریخی«عشق ـ زندگی» مادرباشد مهم‌نیست، بلکه بیشترازجهت بیان مقامی که پیامبر یا منجی درنظرمعتقدان خود دارد، دارای اهمیت است.

اسطوره‌ها تنها بیان تفکرات آدمی دربارهٔ مفهوم اساسی زندگی نیستند، بلکه دستورالعملهایی هستند که انسان برطبق آنها زندگی می کند، و می‌توانند توجیهی منطقی برای جامعه باشند. طرحی که جامعه بر طبق آن قراردارد، اعتبار نهایی خود را ازطریق‌تصورات اساطیری‌به‌دست می‌آورد، چه‌این‌تصورات دربارهٔ حق‌خدادادهٔ شاهان در انگلستان دوران استوارت[1] باشد یاالگوی سه‌بخشی جـامعه درنظر هند و ایرانیان. خدایان، برطبق این‌نظر اخیر، جامعه را بـا ساختی سه‌لایه‌ای آفـریده‌اند. دسته‌ای‌ازمردمان روحانی وعده‌ای جنگجو آفریده شده‌اند، وگروه سوم کشاورزان[2] خلق شده‌اند. بنابراین، همهٔ مردمان مرتبهٔ خود را در زندگی مدیون ارادهٔ خـدایان می‌دانستند. اسطوره‌ها همچنین می‌توانند نقش اندرزها را دریـک مجموعهٔ اخلاقی والا داشته باشند وسرمشقهایی در اختیاربشربگذارندکه وی با آنها زندگانی‌خویش را بسازد.

اما اسطورها از داستانها یا روایات نمادین محض بمراتب با اهمیت‌تراند، زیرا اسطوره‌ها که درآیینهای دینی‌برخوانده می‌شوند، فعالیت قوای مافوق‌الطبیعه‌را شرح می‌دهند، وتصور می‌شودکه‌این برخواندن‌موجب می‌گرددکه آن‌نیروها آزاد یا

۱. Stuart سلسله‌ای‌ازسلاطین‌اسکاتلند و انگلستان. آغازکار این خاندان ازحدود ۱۱۶۰م. در اسکاتلند بود. (دائرة‌المعارف فارسی).
۲. مؤلف «کارگران تولیدکننده» آورده است. (م)

دوباره فعال‌شوند. همان‌گونه که مسیحیان اعتقاد دارند که با دوباره به‌نمایش در آوردن «شام آخرین»[1] به‌طریقی آیینی درمراسم عشاء ربانی، مسیح را برای معتقدان حاضر می‌سازند، معتقدان به‌دینهای دیگر نیز بر این‌باوراند که با به‌نمایش درآمدن اسطورهٔ آفرینش یا اسطورهٔ قربانی انجامین (مثلاً در ایران) که به دست منجی انجام خواهد گرفت، همان نیروی فعال درهنگام خلقت یا در پایان جهان، برای مؤمنان حاضر می‌شود. ازطریق اسطوره و آیین اطمینان به‌حضور موجودات مقدس حاصل می‌گردد.

بنابراین، اسطوره‌ها منشورهایی را درمورد رفتار اخلاقی و دینی به‌دست می‌دهند، وعقائد را تبیین و تدوین می‌کنند و سرچشمه‌های قدرت مافوق‌الطبیعه هستند. ازاین‌رو، هنگامی که ما بر اسطوره‌شناسی ایرانی نظر می‌کنیم، فقط بر روایات تاریخی غیر واقعی یا برشعرزیبا و باستانی نمی‌نگریم (اگرچه اسطوره‌ها غالباً از این‌خصوصیات برخوردارند). ما برجهان‌بینی اصلی ایرانیان و دریافت آن از انسان و جامعه وخدا توجه می‌کنیم.

اگر اسطوره‌ای را به‌عنوان نماد مؤثر بدانیم، پس باید اصطلاحات و صور خیالی[2] را به‌کار بریم که برای شنوندگانش پر معنی باشد. البته صورت دیگر این قضیه این است که تصویرپردازی برای وابستگان به‌فرهنگ دیگری چنان معنایی را ندارد. بنابراین، درباز گویی اسطوره‌ها به‌صورت اصلی خود این‌خطرهست که ممکن است شخص خارجی آن عناصری را از آن بگیرد که برای او غریب می‌نماید و در نتیجه‌از بینش عمیقی که در ورای نمادها هست، غافل بماند. به‌سخنی‌دیگر، خوانندگان ممکن‌است به‌نماد توجه کنند و نه به‌آنچه موضوع نماد قرار گرفته است. از این‌رو، بخش آخر این کتاب پوستهٔ بیرونی اسطوره را رها می‌کند و به هستهٔ درونی و به شناخت انسان وجهان دراساطیر ایرانی می‌نگرد.

1. Last Supper

۲. Imagery صورخیال، تصویرپردازی.

تصویر عالم

ایرانیان باستان جهان را گرد و هموار مانند بشقابی تصور می‌کردند. درنظر آنان آسمان فضای بی‌پایان نبود، بلکه جوهری سخت همچون صخره‌ای از الماس بود که جهان را مانند پوسته‌ای دربرگرفته بود. زمین در وضع اصلی دست نخوردهٔ خود هموار بود، نه دره‌ای داشت و نه کوهی، وخورشید وماه واختران بالای زمین بی‌حرکت دروسط آسمان قرارداشتند. همه چیز آرام وهماهنگ بود. امااین آرامش با ورود «شر»(اهریمن)درعالم درهم شکسته شد که آسمان را شکست وبه‌آن داخل‌شد، به‌آب فرو شد وسپس به میان زمین تاخت و آن‌را به لرزه درآورد و براثرآن کوهها اززمین بیرون‌آمدند. کوه اصلی کوه البرز بودکه هشتصد سال طول‌کشید تا از زمین به‌درآمد. دویست سال طول کشید تابه «ستاره پایه»[1] رسید، ودویست سال تا «ماه پایه» و دویست سال تا «خورشید پایه» ودویست سال دیگرهم طـول‌کشید تا به منتهی‌الیه آسمان رسید. بدین‌گونه، این کـوه میان گیهان[2] کشیده شده است، درحالی‌که پایهٔ آن به آسمان درجایی‌که جهان را احاطه‌کرده، پیوسته است[3]. ریشه‌های این کـوه

۱. «ستاره پایه» و «ماه پایه» و«خورشیدپایه» نام طبقات مختلف آسمان است. (م)
۲. دراین ترجمه گیهان را معادل cosmus آورده‌ایم. (م)
۳. براساس این اسطورهٔ قدیمی آسمان همچون پوستهٔ تخم مرغ زمین‌را دربرگرفته است. (م)

گیهانی[1] در زیرزمین پراگنده است و آنرا به هم پیوسته نگاه می‌دارد، و از این ریشه‌ها همهٔ کوههای دیگر سر برمی‌آورند. در وسط زمین کوه «تیره»[2] که قلهٔ البرز است، قرار دارد، و از آنجا تا به عرش پل چینوَت[3] کشیده شده که روانها پس از مـرگ، درسفرخویش به سوی بهشت یا دوزخ باید از آن بگذرند. ستیغ آرزور[4] برلبهٔ کوه البرز، دروازهٔ دوزخ است که درآنجا دیوان باهم به گفتگو مشغول‌اند.

تنها زمین نبود که براثر ورود شر درجهان به لرزه درآمد، خورشید و ماه و اختران نیز ازجای خود تکان خوردند، به طوری که تا دوران بازسازی جهان همچون تاجهایی درپیرامون زمین می‌چرخند، و هرروز از ۱۸۰ روزنـی که درکـوه البرز درمشرق است، داخل می‌شوند و از ۱۸۰ روزنی که درمغرب است، خارج می‌گردند.

قطـرات باران را ایزد تیشتَریَه[5] (= تیشتر. نك به صفحات بعد) ساخت. باد آنها را به یـك سو برد تا از آن دریای گیهانی[6]، وروکَشَه[7]، یا دریـای بی‌انتها را تشکیل دهد که آن سوی قلهٔ کوه البرز قراردارد. این دریا چنان وسیع است که هزار دریاچه را شامل می‌شود که عبارتند از چشمه‌های ایزدبانو[8] آناهیتا[9] (نك به صفحات بعد). درمیان این دریا دو درخت قراردارد: درخت «دربردارندهٔ همهٔ تخمها» که از آن همهٔ درختان منشعب می‌شوند، ودرخت گَوکَرَنَه[10] یا هوم[11] سفید که همهٔ مردمـان اکسیرجاودانگی را درهنگام بازسازی جهان از آن دریافت می‌دارند. شر طبعاً کوشید تا این درخت‌زندگی‌بخش را نابودکند و چرپاسه‌ای[12] را آفرید که بدان حمله کند، اما ده «کَـر»[13] یا ماهیهایی که دائماً درآن دریـا به شنا می‌پردازنـد، از آن درخت

1. cosmic mountain
2. Tera
3. Chinvat
4. Arezur
5. Tishtarya
۶. cosmic ocean درپهلوی «فراخ‌کَرد» نامیده می‌شود. (م)
7. Vourukasha
8. goddess
9. Anahita
10. Gaokarana
11. Hom
۱۲. مارمولك، سوسمار.(م)
13. Kar

پاسداری می‌کنند به طوری که همیشه یکی از آنها چرپاسه را زیر نظر دارد.

آنگاه سه دریای بزرگ و بیست دریای کوچك تشکیل شد. دو رودخانه در زمین جـاری شدند، یکی ازشمال به سوی باختر و دیگری ازشمال به سوی خاور روان گشت، وهردو سرانجام پس‌ازاینکه دوانتهای زمین را پیمودند، با دریای‌گیهانی می‌آمیزند.

هنگامـی که نخستین قطـرات باران بارید ، زمین به هفت بخش تقسیم شد. بخش میانی، خونیرَث[1]، نیمی ازهمهٔ زمین را تشکیل می‌دهد وشش قسمت دیگر که خونیرث را احاطه‌کرده‌اند، همه «کشور»[2] خوانده می‌شوند. آدمیان قادرنبودندکه ازناحیه‌ای به ناحیهٔ دیگری بروند، مگرسوار برپشت‌گاوی آسمانی به‌نام سْریشوك[3] یـا هَذَیوش[4]. گوپَت شاه[5] که نیمی ازاو انسان و نیمی از او گاو است، به دقت از سریشوك مراقبت می‌کند ، زیرا این گـاو آخرین حیوانـی است‌که در «بازسازی جهان»[6] که همهٔ آدمیان باید جاودانه گردند، قربانی می‌شود.

گاو تنها مخلوق برجسته دراین تصویرقدیمی ازعالم نیست. حیوانی‌که حتی از آن هم شگفت‌تر است، خر سه‌پاست. نمی‌دانیم کـه اصل او از کجاست، و نیز نمی‌دانیم‌که منظور از آن‌کدام حیوان اساطیری است. یکی از دانشمندان اظهارنظر کرده است‌که این حیوان دراصل بخشی از یك اسطورهٔ مربوط به آثارعلوی بوده است، زیـرا گویند که این حیوان آبهای دریای گیهانـی را به جنبش درمی‌آورد؛ دانشمندان دیگر برآن‌اندکه وی اصلاً[a] خدای بیگانه‌ای بوده‌که با اعتقادات ایرانی تلفیق شده است. اصل‌آن هرچه باشد، در روایات آمده است‌که این حیوان مقدس

1. Khwanirath
۲. درمفهوم اقلیم. (م)
3. Srishok
4. Hadhayosh
5. Gopatshah
۶. بازسازی جهان ترجمهٔ Renovation است. اصطلاح پهلوی آن فْرَشْکَرد (Frashgard) است به معنی رسانیدن جهان به همان کمالی‌که درآغاز خلقت، پیش از ورود شر بدان، داشته است. (م)

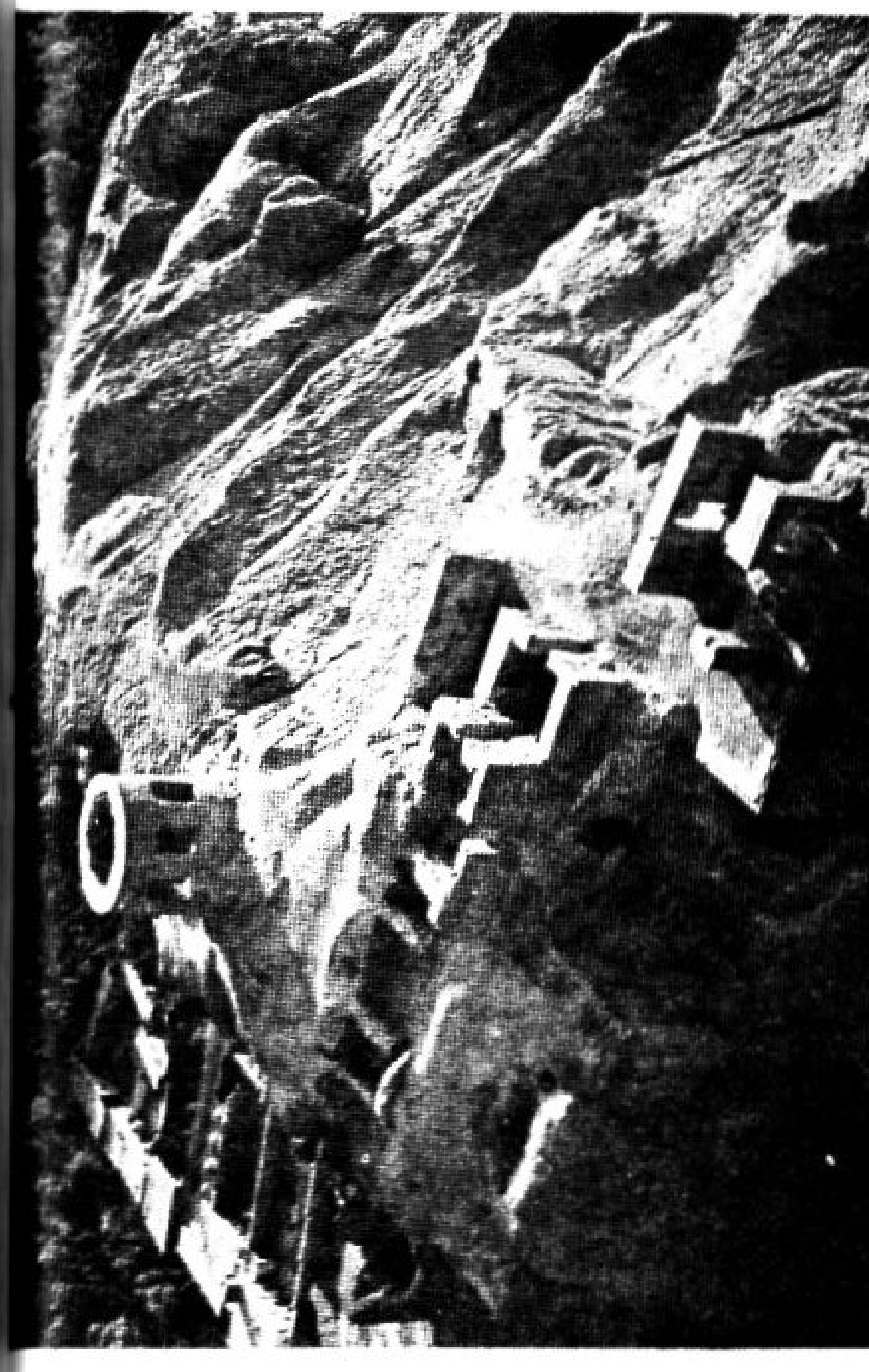
سه پا وشش چشم و نه دهان و دوگوش ویك شاخ دارد. بزرگی او به اندازهٔ کوهی است و هر یك از پاهای او به همان اندازه زمین را می‌پوشاند که هزار گوسفند. وظیفهٔ او نابودکردن بدترین بیماریها و بلایاست.

خدایان باستانی

عبادت نه درعبادتگاه بـزرگ یا معبد بلکه درفضای باز برروی کوهها انجام می‌گرفت. ایرانیان باستان عادت داشتند که «بر بلندترین قله‌های کوهها بالا روند و برای زئوس قربانی کنند، آنان تمام‌گنبد آسمان را زئوس می‌نامند وهمچنین برای خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد قربانی می‌کنند.»(هرودوت، یکم، ۱۳۱، مولتن، آیین زردشتی اولیه، ص ۳۹۱ و بعـد). محرابهای آنان درمعابد نیست بلکه در بلندیهای کوههاست، نقشهای برجستهٔ بزرگ و کتیبه‌های شاهان در مراکز بزرگ تمدن نیستند، بلکه برسینهٔ صخره‌ها جای دارند.

گرچه خدایان غالباً با تصویرپردازیهای[1] اساطیری توصیف شده‌اند، اما نسبتاً اسطوره‌های کمی دربارهٔ آنها روایت شده است. این خدایان با اصطلاحات خاص توصیف انسان[2] وصف شده‌اند مانند خدایان گردونه‌ران که درگردونه‌های زیبایی که آنها را اسبان بیمرگ می‌کشند، به پیش می‌تازند، اما چون به این «انسان ماندگی»[3] خدایان دقت کنیم، می‌بینیم که این خصوصیت ازمیان می‌رود. به عنوان مثال آمـده است که خدای بزرگ میثْرَه[4] (=مهر) هزارچشم دارد؛ این نکته نماد بارزی است

1. imagery
2. anthropomorphic
3. anthropomorphism
4. Mithra



آتشکده‌ای بر روی تپه نزدیک اصفهان. زردشتیان هنوز هم بخشی از سنت دینی قدیمی را که بر طبق آن اعمال دینی بر بالای کوهها انجام می‌گرفت، حفظ کرده‌اند.

بیانگر این عقیده که هیچ کس نمی‌تواند خطای خود را از این خـدا بپوشاند و از عواقبش بگریزد.

بسیاری از دانشمندان معتقدند که چون جامعهٔ هندواروپایی به سه طبقه یعنی فرمانروایان، جنگجویان و کشاورزان[1] تقسیم می‌شد، خـدایان نیز به سه دسته تقسیم می‌شدند. این فرضیهٔ مربوط به ساخت «سه‌گانهٔ» جامعهٔ بشری و ایزدی همچون کلیدی برای گشودن بسیاری از مشکلات اسطوره‌شناسی ایران به کار گرفته شده، و احتمالاً در این مورد افراط شده است ؛ اما می‌توان به این موضوع کاملاً معتقد بـود که سلسله مراتب خدایان براساس الگوی بشری ساخته شده است.

خدایان فراوانی در اساطیر ایرانیان باستان بوده‌اند و تعداد آنان بیش از آن است که بتوان در اینجا در بارهٔ همهٔ آنان بحث کـرد. فقط می‌توانیم به شخصیتهای اصلی در تفکرات هندوایرانی وبومی ایرانی نظری بیفکنیم.

وَیو[2] (وای)، باد

باد که در ابر بارانزا زندگی می‌آورد و در طوفان مرگ، یکی از اسرارآمیزترین خدایان هندوایرانـی است. دریکی از متون هندی دربارهٔ او آمده است که وی از نَفَس غول جهانی که دنیا از بدن او ساخته شده، پیداگشته است. برگردونهٔ تیزروی که آن را صد یا حتی هزاراسب می کشند، سوار است. اوست که «نورهای گلگون» یعنی برق را ایجاد می کند وسپیده‌دم را هویدا می‌سازد.

در ایران وی شخصیتی بـزرگ و در عین حال معمایی است. برای او هم آفریدگار (اهورَه مزدا) قربانی می کند و هم شیطان (اَنْگْرَه مَینیو)[3]. آفریدگار بر تختی

۱. درمتن انگلیسی، کارگران تولیدکننده. (م)
۲. Vayu درمتنهای پهلوی وای. (م)
۳. اهریمن. در یشت پانزدهم که اختصاص به وای دارد، از اینکه اهریمن برای وای قربانـی کرده باشد، سخنی به میان نیامده است . تنها بعضی از موجودات اهریمنی مانـند اَژی‌دَهاکَه (ضحاک) اورا ستایش کرده‌اند. (م)



اُآدو (Oado)، خدای باد بنا به اعتقاد کوشانیان، احتمالاً از کلمهٔ ایرانی واته (Vata) «باد» یعنی عنصری که ویو (وای) برآن نظارت دارد، مشتق شده است. امپراطوری کوشانی از ناحیهٔ گنگ تا آسیای میانه در طول سه قرن نخستین میلادی گسترش داشته و دین آنان از افکار چینیان و هندیان و ایرانیان و رومیان تأثیر پذیرفته است. از این‌رو بسیاری از خدایانی که بر روی سکه‌هایشان دیده می‌شوند، از دین ایرانیان اقتباس شده است.

زرین درزیر ستونهای زرین که آنها را سایبانهای زرین پوشانیده است، برای او قربانی کرد و از او خواست که بتواند آفریدگان شیطان را نابود کند و آفریدگان خوب حفظ شوند. دعاهای آفریدگار مستجاب شد، اما امیال ویرانگرانهٔ شیطان برآورده نشد. آدمیان نیز به درگاه وای دعا می‌کنند خصوصاً درمواقع خطر، زیرا او جنگجوی سهمناك و فراخ‌سینه‌ای است. درحالی که «جامهٔ نبرد» برتن دارد و مسلح به نیزه‌ای تیز و جنگ‌افزارهای زرین است، درتعقیب دشمنان خود خطر می‌کند تا اهریمن را نابود سازد و آفرینش اهوره مزدا را پاسداری کند.

درحالی که اهوره مزدا دربالا و در روشنی فرمانروایی می‌کند و اهریمن در پایین و درظلمت، وای درفضای میان آن دو یعنی در خلاء حکمرانی دارد. در وای مفهوم «بی‌طرفی» هست، زیرا هم وای خوب و هم وای بد وجود دارد. بعضی از دانشمندان برآنند که او در تفکرات بعدی تبدیل به دو شخصیت شده‌است، ولی در دوران اولیه تصور می‌کردند که وای شخصیت واحدی است با سیمایی دوگانه: نیکوکاراست ودرعین‌حال شوم، نیرویی هراس‌انگیز است و شخصیتی بی‌رحم که با مرگ پیوستگی دارد و کسی را یارای گریز ازراه او نیست. اگرچنان که شایسته‌است اورا خشنود سازند، آدمیان را ازهمهٔ یورشها رهایی می‌بخشد، زیرا باد ازمیان هردو جهان یعنی جهان «روح نیك»[1] و جهان «روح بد»[2] می‌گذرد. او نیکوکار است و نابودکننده، پیوند می‌دهد ومی‌گسلاند. نامش این است: «پیش رونده، پس رونده، آن سوافکننده،فروافکننده.»او دلیرترین،نیرومندترین،سخت‌ترین وستبرترین‌است.

تیشتریه (تیشتر)[3] و دیو خشکسالی

تیشتر شخصیت دیگری است که بایکی از پدیده‌های طبیعی یعنی باران ارتباط

۱. سپند مینو. ۲. اهریمن.
۳. Tishtarya درپهلوی تیشتر (Tishtar). پس از این نام او را به همین صورت اخیر می‌آوریم. (م)

دارد، اما مفهوم دوگانگی درشخصیت این خدا وجود ندارد. وی نیروی نیکوکاری است که در نبردی گیهانی با اَپَوْشَه[1] (اپوش)، دیو خشکسالی که تباه‌سازندهٔ زندگی است، درگیر می‌شود. تیشتر «ستارهٔ تابان وشکوهمند»، نخستین ستاره و اصل همهٔ آبها و سرچشمهٔ باران و باروری است.

چهارمین ماه سال (معادل ژوئن ـ ژوئیه) به تیشتر[2] اختصاص دارد. گفته‌اند که در دهۀ نخستین این‌ماه، تیشتر به صورت مردی پانزده ساله درمی‌آید ـ پانزده سالگی درتفکر ایرانـی سن آرمانی است. در دهۀ دوم به صورت گاونری و در دهۀ سوم به صورت اسبی در می‌آید. بنا به روایت بندهش تیشتر درآغـاز آفرینش به این پیکره‌ها درآمد و باران ایجادکرد. هرقطرهٔ بارانی که وی به‌وجود آورد به انـدازهٔ تشتی شد تاآب به بلندی قامت مردی زمین را فرا گرفت. جانوران موذی به ناچار به سوراخهای زمین فرورفتند و آنگاه روح[3] باد آبها را به کرانـه‌های زمین برد و بدین گونه دریای گیهانی[4] را ایجادکرد.

در سرودی که به تیشتر اختصاص دارد، نبرد میان این خدا و دیو خشکسالی بازگوشده است. تیشتر به شکل اسب زیبای سفید زرین گوشی، با سازوبرگ زرین، به دریای گیهانـی فرورفت. درآنجا با دیو اپوش که به شکل اسب سیاهی بود و با گوش و دم سیاه خود ظاهری ترسناك داشت، روبروشد. رو در رو سه شبانه‌روز باهم جنگیدند، اما اپوش نیرومندتر از کار به درآمد، و تیشتر با «غم و انـدوه» به سوی اهوره مزدا فریاد برآوردکه ناتوانـی او ازآن است که مردمان نیایشها و قربانیهای شایسته‌ای بدو تقدیم نکرده‌اند. آنگاه اهوره مـزدا خود برای تیشتر قربانی کرد تا نیروی ده اسب، ده شتر، ده گاونر، ده کوه و ده رود در او دمیده شد. بار دیگر تیشتر

۱. Apaosha در پهلوی اپوش (Aposh). (م)

۲. این ماه تیر نام داردکه مشتق از صورت فرضی قدیمی «تیری» است. تیری یکی‌از خدایان قدیم ایرانی‌بوده است که آیینهای او با آیینهای تیشتر درآمیخته است. (م)

۳. درپهلوی «مینو» به‌کار رفته است. (م)

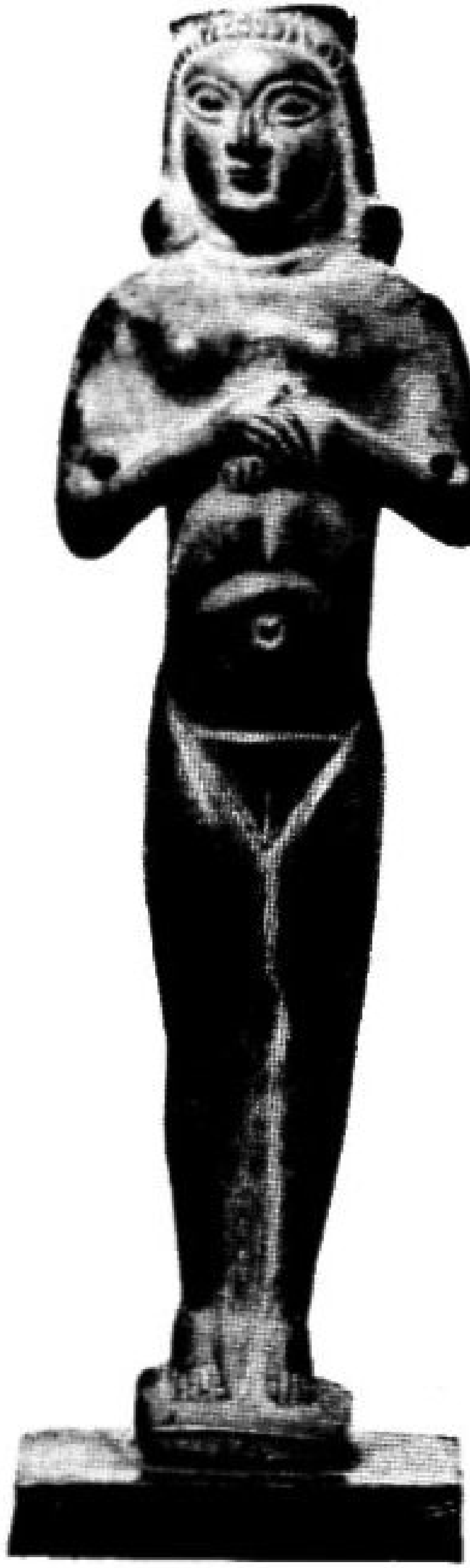
۴. cosmic ocean منظور دریای وروکَشَه یا فراخکَرْت است که قبلاً ازآن سخن رفت. (م)

و اپوش رو در روی هم قرارگرفتند، اما این بار تیشتر که نیروی قربانی بدو قوت بخشیده بود، ازکارزار پیروز به درآمد و آبها توانستند بی‌مانع به مزارع وچراگاهها جاری شوند. باد ابرهای بارانزا راکه از دریای گیهانی برمی‌خاستند، به این سو و آن سو راند، و بارانهای زندگی‌بخش برهفت اقلیم زمین فرو ریخت.

در بندهش و درسرود مختص به تیشترعمل زنـدگی‌بخش تیشتر از جنبه‌های گوناگون توصیف شده است. در بندهش وی ایجادکنندهٔ اولیهٔ بـاران و دریاها و دریاچه‌هاست. در تیشتر یشت تکیه بیشتر براین است که درگـردش سالانهٔ طبیعت، تیشترسرچشمهٔ دائمی آبهاست، کسی‌است که فرزند عطا می کند، جادوگران را درهم می‌شکند، سرور همهٔ ستارگان وحامی سرزمینهای آریایی‌است. بهاهمیت آن موجود یا ستاره‌ای[1] که بر زمان ریزش باران نظارت دارد ، آنگاه می‌توان پی‌برد که آفت بزرگی را به یاد آوریم که ناشی از گرمای تابستان و خشکسالی است و سرزمینی با بیابانهای گسترده را تهدید می کند.

اسطورهٔ نبرد تیشتر با اپوش همچنین تا انـدازه‌ای چگونگی نظرایرانیان را درمورد مراسم آیینی برای ما بازگو می کند. آنان براین باور بودندکه قربانیهایی که درست انجام‌گیرد وبه خدایان تقدیم شود، خدایان را نیرومند و قوی می‌سازد، و این نیرومندی خدایان موجب می‌شودکه قربانیها دربی هم‌آمدن منظم فصول‌راتضمین کنند. فقط هنگامی کـه در قربانیها تیشتر را به یـاری بخوانند، خشکسالی مغلوب می‌شود و باران می‌تواند به جهان زنـدگی بخشد. نتیجهٔ نبردگیهانی میان نیروهای زندگی‌و مرگ بستگی به این دارد که آدمی معتقدانه وظائف آیینی خود را به جای آورد.

۱. تیشتررا باشعرای یمانی یکی می‌دانند. (م)



مجسمهٔ مفرغی ایزدبانوی باروری، احتمالاً آناهیتا (ناهید)، بانو و سرچشمهٔ آبها، متعلق به دورهٔ اشکانی.

آناهیتا (ناهید)[1]، آبهای نیرومند بی‌آلایش

طبیعی است که دربسیاری از دینها سرچشمه زندگی و باروری را به صورت موجودی مادینه تصور کنند. در ایران ایزدبانو اَرْدْوی سُورا[2] اناهیتا (یعنی آبهای نیرومند بی‌آلایش) سرچشمهٔ همهٔ آبهای روی زمین‌است. او منبع همهٔ باروریهاست؛ نطفهٔ همه نران را پاك می‌گرداند، رحم همهٔ مادگان را تطهیرمی‌کند وشیررا در پستان مادران پاك می‌سازد. درحالی که درجایگاه آسمانی خود قرار دارد، سرچشمهٔ دریای گیهانی‌است. او نیرومند ودرخشان، بلندبالا و زیبا، پاك وآزاده توصیف شده است. درخور آزادگی خویش تاج زرین هشت‌پر هزاره ستاره برسردارد، جامه‌ای زرین برتن وگردن‌بندی زرین برگردن زیبای خود دارد. این توصیفهای روشن حکایت از آن داردکه از زمانهای قدیم تندیسهای این ایزدبانو در آیینهای پرستش او وجود داشته‌است. بی‌گمان از زمان اردشیرخوش‌حافظه[3] به بعد این تندیسها بخشی ازآیین پرستش اورا تشکیل می‌داده است، زیرایکی از تاریخ‌نویسان قدیم یونان(برسوس[4]) روایت می‌کندکه این‌شاه مجسمه‌هایی از او را درشهرهای دوردست بابل و دمشق و همدان و سارد و شوش برپاکرده بود. ناهید ایزدبانوی‌محبوب مردم در بسیاری از سرزمینها شد. درارمنستان «فره و زندگی‌ارمنستان، زندگی‌بخش، مادر همهٔ خردها، خیرخواه همهٔ نژاد بشر، دختر اَرَمَزْدای[5] (اهوره مزدا) بزرگ و نیرومند» توصیف شده است. (آگاتنگلوس[6]، به نقل ازگری، مبانی، ص ۵۹). ناهید در اناطولی دارای معابد بسیاری بود، به طوری‌که استرابون مورخ رومی می‌گوید درآنجا از دختران خاندانهای اشرافی درخواست می‌شد که پیش از ازدواج در معبد ناهید به

۱. Anahita در پهلوی اناهید، فارسی ناهید به معنی «نا آلوده، پاك» اساساً صفت اردوی است. (م)

۲. Ardvi Sura یعنی اردوی نیرومند. (م)

۳. اردشیردوم هخامنشی‌که یونانیان بدولقب Mnemom داده‌اند. (م)

4. Berossus 5. Aramazda 6. Agathangelus

«روسپی‌گری مقدس» بپردازند. مشکل بتوان اظهار نظر کرد که آیا این کار در ایران نیز اجرا می‌شده یا نه. همهٔ متنهای دینی روسپی‌گری را با تندترین کلمات، زشت شمرده‌اند، اما بعضی بر آن‌اند که این تقبیحها خود دلالت بر این دارد که چنین کاری معمول بوده است. به هر حال، کاملاً نادرست است اگر بر این عقیده باشیم که پیرامون این بانوی آبها آیینی آمیخته با هرزگی وجود داشته است، زیرا از کاهنه‌هایی سخن رفته‌است که در خدمت او بوده‌اند و تعهد پاکدامنی داشته‌اند. در ایران ناهید از احترامی عمیق برخوردار بوده، سرچشمهٔ زندگی به شمار آمده و سپاسگزاری عمیق و صمیمانه‌ای را به خود اختصاص داده است و هنوز نیز چنین است.

وِرِثْرَغْنَه[1] (بهرام)، پیروزی

درحالی که وای و تیشتر را با پدیده‌های طبیعی مربوط می‌دانند و از اناهیتا (ناهید) با کلماتی صمیمانه و مهرآمیز یاد می‌شود، بهرام وجودی است انتزاعی یا تجسمی است از یك اندیشه. او تعبیری از نیروی پیشتاز و مقاومت‌ناپذیر پیروزی است. درسرودی که بدو اختصاص دارد (یشت۱۴) آمده‌ است که بهرام ده تجسم یا صورت دارد که هر کدام از آنها مبین نیروی پویای این خداست. نخستین تجسم او باد تند است؛ دومی صورتی از گاو نر زردگوش و زرین‌شاخی است؛ سومی اسب سفیدی است با ساز و برگ زرین؛ چهارمی شتر بارکش تیزدندانی است که پای بر زمین می‌کوبد و پیش می‌رود؛ پنجمی صورت گراز تیزدندانی است که به یك حمله می‌کشد؛ هم خشمگین است وهم زورمند؛ ششمی جوانی است به سن آرمانی پانزده سالگی؛ هفتمی پرندهٔ تیزپروازی است که شاید کلاغ[2] باشد؛ هشتمی قوچ دشتی است؛ نهمی بز نر جنگی است؛ و بالاخره دهمی مردی است که شمشیری زرین تیغه در دست دارد.

۱. Verethraghna درپهلوی وَهْرام (Wahram) و درفارسی بهرام. پس از این در این ترجمه ما این صورت اخیر را به‌کار می‌بریم. (م)

۲. بیشتر دانشمندان این پرنده را «باز» می‌دانند. (م)

شباهت این شکلهای بهرام و تیشتر که هردو به صورت مرد و گاو نر و اسب درمی‌آیند، آشکار است. در تصور ایرانیان، چگونه خدایان می‌توانند به صورتهای گوناگون درآیند؟ چنانکه بعداً به تفصیل خواهیم دید (نك به بعد) زردشتیان بر این باورند که هرچیزی در جهان روحانی («مینوگ» : مینو[1]) استعداد آن را دارد که صورتی مادی (یا «گیتیگ»[2]:«گیتی») داشته باشد، و معتقدند که جهان به همین ترتیب به وجود آمد؛ جهان روحانی[3] صورت مادی[4] به خود گرفت. اما درحالی که موجودات زمینی «صورت مادیی به خود می‌گیرند که مناسب طبیعت آنهاست» ، موجودات آسمانی یا ایزدی نیز می‌توانند به اشکال گوناگون به «صورت مادی درآیند» ـ و از این روست که تیشتر به سه شکل و بهرام به ده شکل درمی‌آید.

بهرام ایرانی، برخلاف همتای هندی خود اِیْنْدَرَه[5] یا همتای ارمنی‌اش وَهَگْن[6]، اسطوره‌ای ندارد که در آن سخن از غلبهٔ او بر غول یا اژدهایی در میان باشد. درعوض، او بر «شرارت آدمیان و دیوان» غالب می‌آید ، و نادرستان و بدکاران را به عقوبت گرفتار می‌کند. از نظر نیرو، نیرومندترین، از نظر پیروزی، پیروزمندترین و از نظر فره، فرهمندترین است. اگر به شیوه‌ای درست برای او قربانی کنند، در زندگی و در نبرد پیروزی می‌بخشد. اگر به شیوه‌ای درست او را نیایش کنند، نه سپاه دشمن وارد کشورهای آریایی می‌شود و نه بلا. بنابراین، بهرام نمایندهٔ نیروی مقاومت ناپذیر است. وی اساساً خدایی جنگجوست.

دو تجسم از تجسمهای او و به ویژه محبوبیت همگانی دارد، یکی تجسم او به شکل پرنده‌ای بزرگ و دیگری به صورت گراز. ایرانیان قدیم به پر کلاغ با احساس

۱. صورت نامرئی و نامحسوس از هرچیزی. (م)

۲. صورت مرئی ومحسوس و اینْجهانی هرچیز. (م)

۳. صورت مینویی عالم. (م)

۴. صورت گیتی، صورت مرئی. (م)

5. Indra

6. Vahagn

ترسی آمیخته با خرافات می‌نگریستند و می‌پنداشتند که پر این پرنده انسان را حفظ می‌کند و برای او نیکبختی و فره به همراه می‌آورد. احتمالاً کلاغی که در تصاویر مهری بناهای تاریخی رومی همراه مهر (میترا)ست، دراصل نمادی ازخدای پیروزی برای همراهی یا یاری مهر (میترا) می‌باشد.

البته آمده است که بهرام دریکی ازاشکال خودکه گراز باشد، مهررا همراهی می‌کند؛ این شکل نمادی به ویژه مناسب ازنیروی پیشتاز پیروزی‌است. در یشت دهم که سرود باستانی مختص مهر است، این تصویر آمده است که بهـرام پیشاپیش مهر (میثْرَه) در پرواز است:

> «به صورت گراز نر وحشی پیشتاز با پنجه‌های تیز و دنـدانهای پیشین تیز، گرازی که به یك حمله می‌کشد...، او پاهای پسین و پیشین آهنین، پی‌های آهنین، دم آهنین و فك آهنین دارد.»

همهٔ دشمنانش را به سرانجامی خونین دچارمی‌کند:

> «در دم همه چیز را پاره‌پاره می‌کند، استخوان، مو، مغز و خون پیمانشکنان را بر روی زمین درهم می‌آمیزد. (یشت دهم، بند ۷۰–۷۲، گرشویچ ، مهریشت ، ص ۱۰۷ به بعد)

جای شگفتی نیست که بهرام به‌خصوص در میان سربازان محبوب بوده باشد، و احتمالاً سربازان بوده‌اند که آیین نیایش او را به سرزمینهای دوردست برده‌اند. او درپس چهرهٔ هراکلس[1] در کوماگنه[2]، وَهَگْن[3] درارمنستان، وَرْلاگن[4] درمیان سکاها، وَشَغْن[5] در سغد، و اَرْتَگْن[6] در خوارزم قرار دارد. بهرام در سکه‌های هندوسکایی ،

1. Herakles
2. Commagene (درشمال شرقی سوریه)
3. Vahagn
4. Varlagn
5. Vashaghn
6. Artagn



دراین نقش برجسته متعلق به نمروداغ (Namrud Dagh) در کوماگنه، شاه انتیوخوس دیده می‌شود که دست در دست مهر دارد. هراکلیوس-وِرِثْرَغْنَه (بهرام) به شیوهٔ یونانیان برهنه تصویر می‌شود، اما میثْرَه(مهر)- آپولو ملبس به لباس ایرانیان با جبه و پاپوش مصور می‌گردد.



تصویر مهر (در نقش برجستهٔ پیشین)

وشاید ـ همان گونه که دیدیم ـ در بناهای تاریخی مهری (میترایی) متجلی است.

رپیثوین[1]، سرور گرمای نیمروز

رپیثوین سرور گرمای نیمروز و سرور ماههای تابستان و قرینهٔ لازم و سودبخشی برای تیشتر است. پیش از ورود شر، هنگامی که خورشید بی‌حرکت در بالای جهان ایستاده بود، درپایگاه رپیثوین قرارداشت. بنابراین رپیثوین سرورجهان آرمانی است. به عقیدهٔ زردشتیان اهوره مزدا در زمانی از روز که متعلق به رپیثوین است، قربانی کرد واز آن آفرینش به وجودآمد. درپایان جهان نیز، درزمان رپیثوین است که رستاخیز به انجام می‌رسد. بنابراین ، اوفقط سرور زمان اولیه نیست، بلکه سرور زمان «بازسازی»[2] نیزهست. اوهمه ساله فعال است: هروقت که دیو زمستان به جهان هجوم می‌آورد، رپیثوین در زیرزمین پناه می‌گیرد و آبهای زیرزمینی را گرم نگاه می‌دارد تا گیاهان ودرختان نمیرند. بازگشت سالانهٔ او دربهار بازتابی ازپیروزی نهایی خیراست که وی برآن سرپرستی خواهد داشت. هنگامی که سرانجام شرمغلوب شود و فرمانروایی خدا بر زمین آشکارگردد،

> ... «(آن زمان) شبیه سال است که در بهاران درختان به شکوفه می‌آیند...، همانند برخاستن مردگان، برگهای تازه ازشاخه‌های گیاهان و درختان خشك بیرون می‌آیند و بهاران موسم شکوفه دادن است. (زادِسْپَرَم ، فصل ۳۴ بند ۲۷ ، بویس ، رپیثوین و نوروز ، ص۲۰۳).

جشن رپیثوین بخشی ازجشن نوروزاست، هم روز نو در سال واقعی است و هم روز نو در زمان آرمانی آینده. آمدن رپیثوین به زمین، زمانی است برای شادی

1. Rapithwin

۲. کمال جهان درپایان آن. (م)

وامید به رستاخیز، نمادی است از پیروزی نهایی و همیشگی آفرینش نیك.

خلاصه

پیش ازاین، مطالبی دربارهٔ شخصیتهای گوناگون خدایان ایران باستان دیدیم. برخی مانند وای آشکارا به سنت هندوایرانی تعلق دارند، در مورد اصل بعضی‌دیگر مانند رپیثوین نمی‌توان یقین داشت. درحالی که بعضی مانند بهرام نشان دهندهٔ تصورات انتزاعی هستند، بعضی دیگر مانند تیشتر نمادی‌ازپدیده‌های طبیعی می‌باشند. بعضی مانند ناهید به زبانی که خاص توصیف انسان است، وصف شده‌اند وبعضی دیگرمانند رپیثوین چنین توصیفی ندارند. دراسطورهٔ مربوط به ناهید اشاره‌ای به نبرد گیهانی نرفته، اما در افسانهٔ مربوط به تیشتر این مطلب به‌وضوح آمده است. بنابراین، تنوع بسیاری در تصورات مربوط به خدایان مختلف وجود دارد.

تا اینجا از خدایانی که با آیینهای دینی مربوط هستندکم سخن به میان آمده است. درحقیقت در همهٔ سنتهای دینی، آیینها محور زندگی مذهبی‌هستند، از این‌رو اکنون به خدایان ایرانی باستانی که با «آیین»[1] ارتباط دارند، می‌پردازیم.

۱. کلمهٔ آیین را دربرابر cult به‌کار برده‌ایم. (م)

خدایان مرتبط با آیینهای دینی

آذر[1]، آتش

تا به امروز آتش‌کانون آیینهای هندو و زردشتی بوده است، اما ریشه‌های آن به دوران هندواروپایی باز می‌گردد. در هند آتش زیر نام اَگنی[2] ستایش می‌شود، و درعین‌حال هم زمینی است و هم ایزدی. هنگامی که نثارها را بر آن می‌افشانند، براین باوراندکه آتش واسطهٔ میان انسان و خدایان است، زیرا دراینجاست که دو جهان به هم پیوند می‌خورند. اگنی خدایی است که به صورت آتش، قربانی را دریافت می‌کند وبه عنوان روحانی دینی آن را به خدایان تقدیم می‌دارد. عنصر آتش همچنین در همهٔ جهان پراگنده است؛ در خورشید که درآسمان برین است، وجود دارد. آتش در ابرطوفانزا افروخته می‌شود وبه صورت برق به زمین فرود می‌آید و دراینجا دائماً به‌دست مردمان دوباره متولد می‌شود. بنابراین، اگنی را راه خدایان توصیف می‌کنند که ازآن می‌توان به قله‌های آسمان رسید.

مرکزیت آتش در دین زردشتی شاید یکی از شناخته‌ترین جنبه‌های این دین باشد، اما بسیاربد تعبیرشده‌است. هم باورها و هم اعمال دینی مربوط به دوران پیش

۱. Atar همان آذر وآتش فارسی است. (م)

2. Agni

از زردشت کاملاً رنگ زردشتی به خود گرفته‌اند، و در اسطوره‌شناسی ایرانی غالباً دشوار است که عقائد قدیم را ازمتأخر جدا سازیم. آتش پسر اهوره مزداست و نشانهٔ مرئی حضور او، و نمادی از نظم راستینش. یکی از پارسیان کنونی می‌نویسد:

«واقعاً چه چیزی می‌تواند بیش ازشعلهٔ پاك بی‌آلایش نمایندهٔ طبیعی و والای خدا باشد که خود «نور جاودانی» است؟»
(مسانی، ص ۸۰)

به هرحال آیینهای زردشتی بسیاری از عقائد قدیمی را حفظ کرده‌اند. در این آیینها آتش مستقیماً مورد خطاب قرار می‌گیرد و موبد بدو نثار می‌کند. در نیایش آتش موبد این سخنان را برمی‌خواند:

آفرین[1] خوانم بر یَزِش[2] ونیایش، نثارخوب،
نثار آرزو کردنی و نثار ستایش آمیز که بر تو، ای آتش،
پسر اهورَه مزدا، (نثار می‌شود)
تو شایستهٔ ستایش هستی، شایستهٔ دعا هستی
باشد که تو شایستهٔ ستایش، شایستهٔ دعا باشی
درخانه‌های مردمان.
نیکی‌باد مردی را
که تورا به راستی بپرستد.
(دالا، نیایشها، ص ۱۵۵)

در دین زردشتی کنونی آتش چنان مقدس است که نه اشعهٔ خورشید را باید گذاشت که بر آن بیفتد و نه چشم کافری آن را ببیند. شاید همیشه وضع چنین نبوده

۱. آفرین: دعا، ستایش. (م)
۲. یزش، عبادت، پرستش. (م)

است، زیرا در دورانهای کهن آتشدانها را برسر کوهها می‌ساختند.

دربارهٔ «آتَر» فقط چند اسطوره‌ای به ما رسیده است، گرچه مسیحیان قدیم با تعداد بیشتری از این اسطوره‌ها آشنا بوده‌اند. یکی از این اسطوره‌ها که در سرود قدیمی زامیاد یشت آمده است، ستیز میان آتر و غول اژی‌دَهاکَه[1] را بر سر فره ایزدی، روایت می‌کند. اژی سه‌پوزهٔ بدآیین که تجسمی است از هوس ویرانگر برای به چنگ آوردن فره ایزدی بتاخت تا آن را خاموش سازد. آتر نیز برای به‌دست آوردن آن شتافت و آن فره دست‌نیافتنی را نجات داد، اما اژی که همچنان ازپس می‌تاخت و ناسزا می‌گفت»، فریاد برآورد که اگر آتر فره را به دست آورد، براو خواهد تاخت ونخواهد گذاشت که دیگر هرگز روی زمین بدرخشد. چون آتر دچار تردید شد، اژی تاخت تا فره را به دست آورد. این بار نوبت آتر بود که زبان به تهدید بگشاید. به دَهاکَه (ضحاك)هشدار داد:

«ای اژدهای سه‌پوزه بازگرد، اگر آن فره دست‌نیافتنی را به چنگ آوری، برپشت تو زبانه‌کشم ودر دهان توشعله افکنم که دیگر هرگز نتوانی برروی زمین آفریدهٔ اهوره گام برداری».
(یشت ۱۹، بند ۵۹، براساس ترجمهٔ ولف)

اژی هراسان خود را پس کشید و فره ایزدی همچنان دست‌نیافتنی ماند.

مشکل بتوان گفت که معنی ومفهوم این اسطوره چه بوده‌است، اما این اسطوره بار دیگر نشان می‌دهد که ایرانیان باستان زندگی را نبردی میان نیروهای خیر و شر می‌دیدند. آتر طبعاً برای خیر می‌جنگید، از این‌رو، در یکی از دعاهای زردشتی «جنگجوی خوب دلیر» نامیده شده است. ارتباط قدیمی آتش با عنصرطبیعی درمتن متأخر دیگری ظاهرمی‌شود که در آن آتش به‌صورت برق دیوی را که درپی بازداشتن

۱. Azhi Dahaka اژی به معنی اژدها، مار بزرگ است و دهاکه نام خاص، مجموع این کلمه در متنهای دوران اسلامی به صورت ضحاك درآمده است. (م)

باران است، شکست می‌دهـد. اما این اسطوره‌ها دیگر نقش مهمی را در عقائـد زردشتیان کنونی ایفا نمی‌کنند، وچنانکه دیدیم دراین دین آتش نماد اهوره مزدا و کانون عبادتهای روزانـهٔ آنان است. با این‌حال، هنـوز به آتش «جنگجو» خطاب می‌کنند، زیرا ازمقدس‌ترین آتشها یعنی آتش بهرام (نك به بعد) درخواست می‌شود که نه با دیوان خشکسالی بلکه با دیوان مینویی تاریکی نبرد کنند.

هَوْمَه[1] (هوم)، گیاه و خدا

هوم هندوایرانی(در هند سومَه[2])در ذهن غربیان تصوری‌است تقریباً درنیافتنی و درعین‌حال بس‌آشنا. هوم هم‌گیاه است وهم‌خدا. فشردن‌آیینی این‌گیاه با شماری از پدیده‌های آسمانی چون تابش خورشید و بارش باران پیوستگی دارد،با این همه هوم را موبدی ایزدی به شمار می‌آورندکه خود قربانی غیرخونین است، اماقربانی خونین انجام می‌دهد. مرگ او موجب شکست شراست ومؤمنان باشرکت در مَیَزْد[3] به زندگی دست می‌یابند.

سومه یکی از شخصیتهای اصلی درآیینهای پرستش ودایی است و در ایـن آیینها هم‌گیاه است وهم خدا. شیرهٔ گرفته ازگیاه کوبیده شده را از صافی پشمینه‌ای می‌گذرانند و به خمهایی که درآنها شیر و آب است می‌ریزند. زردی ایـن مایع به اشعهٔ خورشید و روانی‌آن به ریزش باران تشبیه می‌شود. از این‌رو سومه را سرور یا شاه رودها و بخشندهٔ باروری نامیده‌اند. چون گمان می‌کنندکه این نوشابه نیـروی شفابخشی دارد، از این‌رو می‌گویندکه این خدا کوررا بینا می‌کندو به شل توانایی راه رفتن می‌دهد. سومه‌که دارای سیطرهٔ جهانی است، درمیان خدایان نقش موبدرا

۱. Haoma معادل هوم درپهلوی و فارسی‌است وما دراین ترجمه همین صورت اخیررا به‌کار می‌بریم. (م)

2. Soma

۳. Mayazd میزد (ضیافت آیینی) را به جای communion meal برگزیدیم. (م)

دارد وبه‌آنان نیرو می‌بخشد. اوهمچنین جنگجوی بزرگی‌است و موبدانی که سومه بنوشند قادراند دشمنان را درچشم به‌هم‌زدنی‌بکشند. این گیاه در کوهها پیدا می‌شود، اماآن موجود آسمانی که درعرش تزکیه شده، برفراز همهٔ جهانها قراردارد.

هوم ایرانی کاملاً شبیه سومه است، و آن را اکنون با اِفِدرا[1] یکی می‌دانند. گمان می‌شودکه این‌گیاه به شکل طبیعی‌نیرو می‌دهد وشفا می‌بخشد، چه‌رسد به‌وقتی که برآن دعا بخوانند وآن را تقدیس‌کنند. آمـده است‌که هریك از چهارمردی‌که نخستین‌بار هوم را فشرد، مشمول این موهبت شدکه صاحب فرزندی عالیقدرگردد : به ویوَنْگهوَنْت[2] یِمَه[3] ، به آثْویَه[4] ثْرَئِتَوْنَه[5]، به ثْرِیتَه[6] کِرِساسْپَه[7] ، و به پوروشَسْپَه[8] زردشت عطا گردید.

هوم مانند سومه جنگجوی بزرگی است:

هوم اژدهای شاخدار راکشت
که بلعندهٔ اسب، بلعندهٔ انسان،
زرد و زهرآگین بود، زهر زرد رنگ
براو به بلندی یك نیزه بالا می‌رفت.
(گرشویچ، ادبیات ایرانی، ص ۶۳)

1. ephedra

۲. Vivanghvant: ویونگهان، پدرجمشید. (م)
۳. Yima جم، جمشید. (م)
۴. Athwya اثفیان ؛ (م)
۵. Thraetaona ؛ فریدون (م)
۶. Thrita ، اثرط (م)
۷. Keresaspa ، گرشاسب(م)
۸. Pourushaspa

در یکی از متنهای قدیمی که در هنگام نیایش هوم خوانده می‌شود، از او می‌خواهند که گرز خود را علیه اژدها، تبهکاران، ستمکاران و زنان بدکاره بگرداند.

هوم آسمانی که پسر اهورَه مزداست، موبدی ایزدی نیزهست. وی به خدایان دیگر فدیه نثار می کند و همانند موبدان زمینی باید سهم خود را از حیوان قربانی دریافت کند. بااین کار او می‌تواند از روح آن حیوان مواظبت کند، و اگر این سهم را بدو تخصیص ندهند، آن حیوان در روز داوری از قربانی کننده شکایت خواهد کرد. چون وقتی که زردشت هوم را می‌فشرد، ایزد هوم به نزد او آمد، بنابراین گمان می‌شود که هربار که مؤمنان فدیه نثار می کنند، این ایزد نیز حضور دارد. بدین گونه هنگامی که (گیاه) هوم را قربانی می کنند، ایزد هوم درعین حال هم خداست و هم موبد وهم قربانی‌شونده. دریکی‌ازمتنهای قدیمی هندی تصورمرگ این‌خدا درهنگام اجرای آیین دینی چنین آمده است:

سومه خداست وبافشردن اورا می کشند.

(س.ب. ۳/۹/۴/۱۷، دوشن گیمن، نمادها، ص ۸۲).

بنابراین، از مرگ موبد ایزدی درمراسم قربانی زندگی و نیرو به مؤمنان می‌رسد. علاوه بر آن، هوم که درمراسم دینی روزانه تقدیس می گردد، نمادی است از هوم سفید که در «بازسازی جهان» همهٔ مردمان را بیمرگ می‌سازد؛ گویی این مراسم پیش‌آزمونی[1] است از آن اکسیر بیمرگی. نمی‌دانیم که این عقیدهٔ خاص تاچه اندازه قدیمی است.

بدین گونه درشخصیت هوم شخصیت جنگنده‌ای را می‌توان تصور کرد که با شر مبارزه می کند و موبدی ایزدی را که خود در مراسم قربانی قربانی می‌شود تا مردمان زندگی بیابند و حضور ایزدی او برروی زمین درگیاه تقدیس شده‌ای که به

1. foretaste

صورت طبیعی درکوهها می‌روید، آشکاراست.

خلاصه

به اعتقاد ایرانیان خدایان موجوداتی دور از دسترس نیستند، بلکه نیروهایی هستند که مستقیماً در آیینهای دینی به‌آنها برمی‌خوریم. شخصیت آتر و هوم همچنین نشان دهندهٔ تفاوت بسیاری است که میان تصورات شرق و غرب در مورد خدایان وجود دارد. گرچه اسطوره‌ها و تصویرپردازیهایی که درآنها خدایان همانند انسان توصیف می‌شوند، درمورد آتر و هوم به‌کاررفته است، اما این موجودات به‌گونه‌ای که یونانیان زئوس را تصورمی کنند و یهودیان یهوه را مجسم می‌سازند یا مسلمانان الله را توصیف می کنند، صورت انسانی به خود نمی‌گیرند. هرگونه شباهتی میان تصورات ایرانیان ومسیحیان نباید مانعی دربرابربینش ما باشد. ما در دنیای متفاوتی سیرمی کنیم وبه اندیشهٔ ایرانی‌نباید باعینکی که رنگ مسیحیت دارد، نگریست.

علی‌رغم وجود نکات مذکور، موجودات آسمانی مسلماً شخصیت قهرمانی نیز دارند پیش از این به این موضوع اشاره کردیم. تقریباً همهٔ ادیان باستانی این ویژگی را دارند. درایران شماری از قهرمانان ایزدی وجود دارند. داستانهایی که دربارهٔ آنان نقل می‌شوند،گاهی به زمینهٔ افسانه نزدیکتراند تابه اسطوره، اما اگراین شخصیتها را حذف کنیم، فضایی خالی در تصویر اسطوره‌شناسی ایران باستان بر جای گذاشته‌ایم.



یَمَهٔ (جم) هندی، خـدای مرگ که بر گاومیشی سوار است و ارواح درگذشتگان را بر آن حمل می‌کند.

قهرمانان ایزدی

یَمَه[1] (جم)

جم شخصیت دیگری است که به مجموعه عقائد دوران هندوایرانی تعلق دارد. گرچه سنتهای هندی و ایرانی درشماری ازجزئیات باهم توافق دارند، شخصیت کلی جم (یَمَه[2] در هند) نسبتاً متفاوت است.

مشخصهٔ برجستهٔ یَمَه در وداها این است که وی نخستین کس از بیمرگان است که مرگ را برگزید. «او مـرگ را برگزید تا خدایان را خشنود سازد، بیمرگی را برنگزید تا فرزنـدان خود را خشنود کند.» (ریگ ودا، دهم، ۱۳، ۴، زنر، طلوع و غروب دین زردشتی، ص ۱۳۲). راه مرگ را سپرد تا راه جاودانان را به مردمان نشان دهد و مردمان با او در «خانهٔ سرود» به سر برند. چون او شاه مردگان بود، مرگ را «راه یَمَه» دانستند. این تصویر با گذشت زمان رنگ نسبتاً شومی به خود گرفت، چنانکه بعضی مجسمه‌های او دلالت بر این موضوع دارد.

اسطوره‌های ایرانـی، به دلائلی، درطی انتقالشان آسیب دیده‌اند و بازسازی تصویر کامل آنها دشوار است. جم درایران به سبب فرمانروایی هزارساله‌اش درزمین بسیار مورد احترام است. ویژگی این فرمانروایی آرامش و وفور نعمت بوده ودرطی

1. Yima همان جم، جمشید است. دراین ترجمه ما این صورت اخیررا به‌کارمی‌بریم. (م)
2. Yama

آن دیوان و اعمال زشتشان ــ ناراستی و گرسنگی و بیماری و مرگ ــ هیچ نفوذی نداشتند. جهان درزمان فرمانروایی اوچنان برخوردار ازسعادت بود که ناگزیر زمین را درسه نوبت گسترده‌تر کردند به طوری که درپایان فرمانروایی او دوبرابر گسترده‌تر از آغاز آن بود. بدین گونه جم پیش‌نمونهٔ[1] آرمانی همهٔ شاهان است، و نمونه‌ای است که همهٔ فرمانروایان بدو رشك می‌برند.

جم همچنین به سبب ساختن وَرَه (وَر)[2] یا دژی زیرزمینی مورد تمجید است. آفریدگار بدو هشدار داده بود که مردمان گرفتار سه زمستان هراس‌انگیز خواهند شد که دراثر آن همهٔ مردمان وحیوانات نابود خواهند گشت. ازاین‌رو، جم وری ساخت وتخمه‌های همهٔ انواع حیوانات مفید، گیاهان وبهترین مردمان را به‌آنجا برد. اگرچه این عقیده تشابهات بارزی با داستان طوفان سامیان دارد، اما بنا به روایات متون متأخر ایرانی هدف از «وَر» این بوده است که پس از اتمام آن زمستان که در پایان تاریخ جهان پیش می‌آید، دوباره جهان آبادان شود. از آنجا که اسطورهٔ مشابهی درعقائد اسکاندیناویان وجود دارد، این احتمال هست که این دوسنت که صورت اولیهٔ خودرا حفظ کرده‌اند، اسطوره‌هایی را دربردارند که تاریخ آنها به هزاران سال پیش یعنی به زمان هندواروپائیان بازمی‌گردد.

ازجم همچنین به عنوان گناهکار یاد می‌گردد. زردشت اورا سرزنش کرده که برای خشنودی مردمان خوردن گوشت‌گاو را به آنان توصیه کرده است. درمتون دیگرآمده است که وی مغرورشد وبا ادعای خدایی مرتکب دروغ شد. دریکی از متون قدیم روایت شده که چون اورا سخن دروغ خوش آمد، فره‌اش درسه نوبت به شکل مرغی به پرواز درآمد وازپیش اوگریخت. نخستین‌بار مهرآن را برگرفت، باردوم فریدون و بارسوم گرشاسب. علت سه بارگریختن فره را ازاو نمی‌دانیم، گرچه بعضی دانشمندان برآنند که این کار نموداری از ساخت سه‌گانهٔ جامعه‌ای است که

1. prototype

۲. Vara درپهلوی ور (Var). (م)

جم برآن فرمانروایی داشته است یعنی طبقهٔ روحانیان و جنگجویان و صنعتگران[1]. ماهیت دقیق گناه او را نیز به یقین نمی‌دانیم. حدس زده‌اند که قربانی کردن گاو که گمان می‌رفته موجب بیمرگی انسان می‌شود، با جم ارتباط دارد، وبدین گونه به جم قدرتی را نسبت داده‌اند که در واقع به عقیدهٔ زردشت، از آنِ خدا بوده است، یعنی قدرتی که انسان را بیمرگ سازد. به درستی نمی‌توان گفت که آیا چنین مطلبی باوری باستانی است یا نه. درمتون متأخرفقط این مطلب آمده است که وی دروغ گفته و ادعاکرده است که دارای قدرت ایزدی است.

پایان زندگی جم نیز در سنت ایرانی تاحدی مرموز است. یکی ازسرودهای باستانی می‌گوید که او به دست برادرش سْپیتیُورَه (اسپیتور[2]) به دونیم شد، اما در روایات بعدی ضحاك بدکار که به صورت موجودی اساطیری توصیف نشده، بلکه ستمگری است نابکار، جم را می‌کشد و قلمرو زمینی او را تصاحب می‌کند.

جم، علی‌رغم گناهش، هنوز شخصیتی درخور ستایش به شمار می‌آید. پرسپولیس محل کاخ بزرگ هخامنشیان مشهور به تخت جمشید (جمشید صورت متأخر یمه) است. افتخاربنیان نهادن نوروز که عید بزرگ سالیانهٔ ایرانیان است و فرصتی است برای شادمانیها وعیدی دادنها، به جمشید تعلق دارد.

هوشنگ وتَخْمُورو[3] (= تهمورث)

چنین می‌نماید که درایران باستان سنتهای مختلفی دربارهٔ نخستین شاه وجود داشته است، زیرا عــلاوه برجم دوشخصیت دیگر نیز نخستین شاه نامیده شده‌اند، هوشنگ و تهمورث. منتها آن‌گونه که به دست ما رسیده‌اند دارای طرح خاصی از تاریخ و اسطوره هستند و این دو «نخستین شاه» را در این طرح به صورت نخستین

۱. صنعتگران وکشاورزان یك طبقه راتشکیل می‌دادند. (م)

۲. Spityura درپهلوی Spitur (م)

۳. Takhmoruw : تهمورث (م)





طلسمی از دوران اشکانی که فریدون را نشان می‌دهد که دیوی را گرفته است و قصد دارد او را با گرز خود بکشد. برپشت این طلسم نمونهٔ جالب توجهی از یکی از نمادهای رومی را در بافتی ایرانی می‌بینیم، یعنی گرگی که در حال شیردادن است. نمی‌دانیم تعبیر ایرانیان از این نقش چه بوده است.

فرمانروایان افسانه‌ای، یکی پس از دیگری، گنجانده‌اند، گرچه اینان روزگاری از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌اند.

هوشنگ در دورانهای قدیم فرمانروای هفت اقلیم بود. او برمردمان ودیوان حکمرانی می‌کرد؛ همهٔ جادوگران ودیوان از برابر او گریختند. گمان می‌شد که مَزَنَه (مَزَن)[1] همان مازندران باشد که مرزجنوبی آن کوه دماوند است. در مازندران دیوان و جادوگران بسیاری جایگزین بودند که دوسوم آنان به دست هوشنگ دلیر کشته شدند. فرمانروایی او دوران استقرارقانون در روی زمین بود وازاو و همسرش نژاد ایرانیان به وجود آمدند.

تهمورث مانند هوشنگ و دیگر مردمان نیك‌سیرت دیوان را شکست داد. به بت‌پرستان و مردان وزنان جادوگر تاخت، وحرمت راستین آفریدگار را رواج داد. گویند که در نبرد با شر، اهریمن را به شکل اسبی درآورد و به مدت سی‌سال سوار بر او گرد جهان‌گشت.

تریته (آثْرِط)، ثْرَئِتَئونَه (فریدون)

روایات دینی درسراسرجهان داستانهایی را ازنبردهای میان قهرمانان ایزدی و هیولها دربردارند. درهند باستان مشهورترین آنان ایندَرَه[2] است که وُرِتْرَه[3]، دیو خشکسالی‌را با رعدکه به منزلهٔ گرز اوست، ازمیان می‌برد، وبدین‌گونه آبها راکه به مردمان زندگی می‌بخشند، آزاد می‌سازد. قهرمان دیگری از این نوع تْرِیتَه[4] است که او را با بیانی کاملاً شبیه به ایندره توصیف کرده‌اند. تْرِیتَه با «رعد» خویش وِرِیسْوَروپَه[5]، اژدهای سه سر شش چشم را می‌کشد. درحادثهٔ دیگری تریته دیوی را که شکل خرس دارد با گرز خویش ازپای درمی‌آورد. تریته همراه با طوفان غرش

1. Mazana دربهلوی Mazan (م)

2. Indra
3. Vritra
4. Trita
5. Vrisvarupa

می‌کند وهنگامی که بر آن ضربه می‌زند، شعله‌های اَگْنی[1] زبانه می‌کشد. اما برخلاف ایندَرَه، تْریتَه یکی از کسانی به شمار آمده است که سومهٔ[2] مقدس را آماده ساخته و نوشیده است.

در ایران وظیفهٔ این خدا در وجود دوشخصیت ظاهر می‌شود: تْریتَه[3] (= آثْرَط) که شفابخش است و آماده سازندهٔ هوم، و تْرَیْتَونَه (فریدون درمتنهای متأخرتر) که اژدهاکش است. اثرط سومین انسانی بود که هوم را برای جهان مادی آماده ساخت واز آفریدگار درخواست کرد که به او دارویی ببخشد که با آن بتواند در برابر درد و بیماری و پوسیدگی وعفونت و مرگ که اهریمن آنها را با جادوگری خویش درمیان مردمان می‌پراکند، ایستادگی کند. درپاسخ به درخواست اثرط، آفریدگار هزاران گیاه شفابخش را که برگرد درخت گَوْکَرَنَه (= گوکَرَن)[4] در دریای گیهانی[5] می‌رویند، فرو فرستاد. از این‌رو، از اثرط به عنوان کسی که بیماری وتب ومرگ را ازمردمان دورساخت، یاد می‌شود.

از فریدون نیز درخواست می‌شود که مردمان را دربرابر خارش و تب و ضعف یاری کند، زیرا اینها همه کار دَهاکَه (= ضحاك)، اژدهای بزرگ سه‌سر سه پوزهٔ شش چشم است، دیو دروغ که اورا اهریمن آفرید تا پارسایی وخانه‌های مردمان را نابود سازد. از فریدون تقاضا می‌شود که مردمان را دربرابر کارهای دهاکه (= ضحاك) کمك کند، زیرا بر آن‌اند که او آن اژدها را درنبردی که در وَرِنَه[6] یا در عرش اتفاق افتاد، شکست داد. فریدون برسر و گردن وقلب دَهاکَه (= ضحاك) گرزی فرودآورد، اما نتوانست اورا بکشد. سرانجام تیغی برگرفت وبر آن غول زد که براثر آن شمار

۱. Agni آتش، خدای آتش. (م)
۲. Soma نك به صفحات قبل. (م)

3. Thrita
۴. Gaokerena درپهلوی گوکرن Gokaran (م)
۵. منظور دریای وروکَشَه یا فراخْکرت است که قبلاً وصف آن آمد. (م)
6. Varena

بسیاری ازموجودات ترسناك ازتن نفرت‌انگیز او بیرون دویدند. ازترس اینکه مبادا جهان از موجودات زیانکار چون مار و وزغ و کژدم و چلپاسه و لاك پشت وقورباغه پرشود، فریدون از تکه تکه کردن آن غول منصرف شد. درعوض، او را به زنجیر کشید و درکوه دماوند زندانی کرد. چنانکه خواهیم دید، روزی مردمان از اینکه فریدون ضحاك را نکشته است، تأسف خواهند خورد.

پیروزی فریدون بر دَهاکَه (= ضحاك) اورا به مقام پیروزمندترین انسان ــ البته بجز زردشت ــ رساند. شخصیت پیروزمند فریدون موجب شد که وی بتواند فره جم را هنگامی که از آن قهرمان سرنگون شده گریخت، به دست آورد. از آنجا که وی برستمگری دَهاکَه (= ضحاك) غالب آمد، مؤمنان ازاو درخواست می‌کنند که همهٔ ستمکاران را ازآنان دور دارد.

کِرِساسْپَه[1] (گرشاسب)

گرشاسب قهرمان جوان گیسودار گرز به دست یکی دیگر ازقهرمانان اژدهاکش بزرگ باستانی ایران است. وی نیزهمچون فریدون ایزد به شمار نمی‌آید، وازاین‌رو، زردشتیان او را نیایش نمی‌کنند، بلکه فقط برای او با نیت خاصی قربانی می‌کنند. اسطوره‌های بسیاری ــ یا شاید بهتر است آنها را افسانه بنامیم ــ دربارهٔ این پهلوان ماجراجوی بزرگ وجود داشته است که اکنون فقط بخشهایی از آنها را در دست داریم. گفته شده که وی گَنْدَرِوَه[2] اژدهای زرین پاشنه را کشته است که با دهان گشاده برای بلعیدن حرکت می‌کرده، وسر او به خورشید می‌رسیده ومی‌توانسته دوازده مرد را یکباره ببلعد. گفته‌اند که نبرد با این غول هراس‌انگیز نه شبانه روز در «دریای گیهانی»[3] به درازا کشید.

1. Keresaspa
2. Gandarewa

۳. یعنی دریای وروکَشَه یا فراخْکَرت. (م)

بسیاراند غولها وراهزنان ونابکارانی که به دست گرشاسب افتاده‌اند. یکی از آنها مـرغ غول پیکری به نام کَمَك[1] است که در هوا بال می‌گشود و زمین را می‌پوشانید و چنان بال می‌گسترد که بـاران نمی‌توانست برزمین ببارد. دریك مورد گرشاسب ناچارشد که ترسان از برابر اژدهای شاخدار بگریزد،

که بلعندهٔ اسب، بلعندهٔ مرد، زرد و زهرآگین بود،
زهر بر پشت او به‌بلندی یك نیزه بالا می‌رفت.
گرشاسب پهلوان بر پشت این اژدها
سرگرم پختن گوشت در دیگ
درهنگام ناهار بود.
آن غول داغ شد وعرق کرد،
حرکتی به پیش جست،
درحالی که آب جوشان را به‌این سو و آن سو می‌پاشید.
گرشاسب دلیر ازترس گریخت.
(یسن ۹، بند ۱۱، گرشویچ، ادبیات ، ص ۶۳)

به سبب دلیریش بود که گرشاسپ توانست فره را که ازجم گریخته بود، به دست‌آورد.

درپایان جهان بار دیگر گرشاسب مردمان را از دست اژدهایی نجات می‌دهد، زیـرا کهاکه (= ضحاك) از زنـدان خود درکوه آزاد می‌شود و با خشمی دیوی برآفریدگان می‌تازد و گناهان سهمناکی از او سرمی‌زند ویك سوم مردمان وجانوران را می‌بلعد. آفریدگار گرشاسب دلیر را برمی‌انگیزد واوآن اژدها را با گرز معروف خود می‌زند و می‌کشد، وبدین‌گونه آدمیان را نجات می‌دهد.

گرچه گرشاسب از جهت دلاوریش مورد احتـرام است، و گرچـه از او

1. Kamak

درخواست می‌شود که تجاوز دزدان را به دور دارد، اما در سنت زردشتی پیوسته در مورد شخصیت او تردید وجود دارد. وی قهرمانی دلیر بود، اما لاابالی، زیرا به‌آتش که کانون زندگانی دینی است، احترام نگزارد و اعتنای کمی به دین داشت. درهنگام مـرگ درخواست کرد که اورا به بهشت راه دهند، اما باوجود اینکه اعمال خود را یك یك برشمرد، آفـریدگار خواهش او را نپذیرفت. سرانجام پس از خواهشهای بسیار گرشاسب و فرشتگان که می گریستند، ودرخواست زردشت و نماد جهان حیوانی اجازهٔ ورود به بهشت را یافت.

داستانهایی که پیرامون گرشاسب وجود دارد، نمونه‌های خوبی هستند ازمرز باریکی که می‌تواند اسطوره را از افسانه جدا سازد. گرچه این داستانها اکنون بیشتر به صورت افسانه‌ای باقی مانده‌اند تا به صورت اساطیری، ارتباط گرشاسب با پایان جهان دلالت براین دارد که این افسانه‌ها زمانی اهمیت دینی بیشتری ازآنچه اکنون دارند، داشته‌اند. گرشاسب همانند بسیاری دیگرازشخصیتهای فرهنگ باستانی ملتها به سبب دلاوریش یاد می‌شود ونه به دلیل بدکرداریهایش.

خلاصهٔ اساطیر باستانی

گرچه عقائد ایـران قدیم پیش از زردشت فقط در روایات زردشتی و هندی حفظ شده است، و مستقلاً جدا از این دو سنت وجود ندارد، با این همه می‌توانیم تعداد بسیاری ازقدیمترین اسطوره‌های ایرانی را بازسازی کنیم. تصویر قدیمی که از عالم عرضه می‌شود مشتمل است برزمینی مسطح و آرام که دراصل درآن هیچ‌گونه بدی وجود نداشت. این آرامش با دخالت شر به‌هم خورد و باعث پریشانی زندگی زمینی و آسمانی شد.

همان‌گونـه که از مردمان قبیله‌ای باستانـی می‌توان انتظار داشت، محور اسطوره‌های هند وایرانیان غالباً ستیزهایی است که درطبیعت دیده می‌شود یا طبیعت

۱. منظور گوشورون (Goshurun) : دروان گاوه است. (م)

آنها را منعکس می کند. خشکسالی و باران، رعد و برق و گرمای خورشید، همه درنظر ایرانیان قدیم بازتابی از برخوردهای گیهانی بوده است. با این همه این اساطیر باستانی را نمی‌توان فقط به عنوان شکلی ازطبیعت پرستی توصیف کرد: بعضی از خدایان کاملاً نمودار افکار انتزاعی هستند مانند «پیروزی» ؛ و درحالی که بعضی خدایان با مشخصات انسانی توصیف می‌شوند، بعضی دیگرچنین نیستند.

درنظر ایرانیان باستان کارهای ایزدی واقعیتهایی نیستندکه با تجربهٔ انسانی فاصلهٔ بسیاری داشته باشند، بلکه عواملی هستند درزندگانی روزانه. مراسم دینی را برسر کوهها اجرا می کردند و نه در معابدی انحصاری. خدایان در همهٔ اجزاء گیهان وجود دارند؛ چنانکه آتر، پسرخدا، هم در آسمانها، هم در فضا و هم در آتشهای کوچك خانگی حضوردارد. زندگانی روزانه وزندگی آیینی آدمی مستلزم تماس مستقیم و بی‌واسطه با موجودات ایزدی است. آیینها فقط شامل سرودهایی که برای موجودات دوردست ـ آسمان و خورشید و ستارگان ـ می‌خوانند ، نیست ، بلکه سرودهایی‌را نیز دربر می‌گیرد که برای نیروهای موجود در آتش و هوم می‌خوانند (سرودهای مختص به «آتش» و «هوم»).

اساطیر ایران باستان تنها به نبردهای گیهانی ومفاهیم انتزاعی و شخصیتهای آیینی مربوط نمی‌شوند ، بلکه با قهرمانان افسانه‌ای و نمونهٔ شاهی و قهرمان دلیر و پزشگ اولیه نیز سروکار دارند. همهٔ این بینش‌ها درمورد انسان و جامعه و جهان و قدسیان در اسطوره‌های باستانی که زردشتیان و درمواردی هندوها آنها را حفظ کرده‌اند، توصیف شده‌اند. به سبب طبیعت بس محافظه‌کارانهٔ این‌دوسنت دینی‌است که می‌توانیم عقائد مربوط به هزاران سال پیش را بازسازی کنیم.

ستیز میان خدایان و دیوان

ثنویت مشخصهٔ دین زردشتی است، و آن اعتقاد به وجود دو نیــروی اساساً متضاد است که دست اندرکار عالم‌اند. آریاهای باستان به دونیروی متضاد «راستی» یا «نظم» (اَشَه[1]) و «دروغ» یا «بی‌نظمی» اعتقاد داشتند. واین همان اندیشه‌ای است که دین زردشتی آن‌را اتخاذکرد وگسترش داد. دراین دین پیروان «راستی» اَشَوَن[2] و بدکاران یعنی پیروان «دروغ» دُرُوگْوَن[3] نامیده می‌شوند.

چنین می‌نمایدکه زردشت در سرودهایش این تصور را داشته که مخاطبان او با اسطوره‌ای آشنا بوده‌اندکه در آن این ثنویت به صورت دو روح متضاد درآمده بود، زیرا چنین می‌گوید:

از دو روح[4] سخن خواهم‌گفت:
یکی از آن دو یعنی روح‌مقدس[5] درآغازهستی به روح مخرب[6] گفت:

1. Asha
2. ashavan
3. drugvan

۴. درمتن اوستایی مینیو (mainiyu) «مینو» آمده است. (م)
۵. درمتن اوستایی سْپِنْتَه مَینیو (Spenta Mainiyu) «سپند مینو» آمده است. (م)
۶. درمتن اوستایی اَنگْرَه مَینیو (Angra Mainiyu) «اهریمن» آمده است. (م)

«نه اندیشه‌های ما باهم موافق است، نه تعلیمات ما و نه نیروهای اندیشهٔ ما،

نه گزینش‌های ما، نه گفتار ما و نه کردار ما،

نه وجدان ما و نه روح ما.»

(یسن ۴۵ بند ۲، دوشن‌گیمن، سرودها، ص ۹۳)

این اندیشهٔ تضاد دو نیرو چنان در آیین زردشتی متأخر تحول یافت که دو نوع واژگان متفاوت (در متون) به کار رفته است. چنانکه وقتی زردشتیان به نیروهای خوب اشاره می‌کنند، کلمات «سر»[1] و «دست»[2] و «گفتن»[3] و «درگذشتن»[4] را به کار می‌برند، اما هنگامی که عضوی از نیروهای بد مورد نظر است از کلمات «کَمال»[5] (کله) و «گَوْ»[6] (دست) و «دَوْ»[7] (هرزه‌گویی) و «مردن» (هلاك شدن) استفاده می‌کنند.

پیش ازاین ملاحظه کردیم که در نظر زردشتیان گناهی بزرگتر از اینکه کسی نیك را با بد شریك بداند، نمی‌تواند وجود داشته باشد، یعنی کسی عقیده داشته باشد که جهان خوب آفریدهٔ اهریمن است. عکس این مطلب نیز کاملاً صادق است: گناهی بزرگتر از این وجود ندارد که کسی خدا را با شر انباز کند. خوب و بد واقعیتهایی متضاداند، همان گونه که تاریکی و روشنی، یا زندگی و مرگ. اینها جوهرهای متضاداند نه اینکه فقط جلوه‌های متفاوتی از حقیقت واحدی باشند. شر فقط عدم خیر نیست، بلکه جوهر و نیرویی واقعی است. خوب و بد نمی‌توانند

۱. دراوستا وَغْذَنَه vaghdhana (م)
۲. دراوستا zasta (م)
۳. در اوستا mrav (م)
۴. دراوستا رِئِث reith (م)
۵. دراوستا کَمِرِذَه kameredha، در پهلوی kamal (م)
۶. دراوستا و پهلوی gav (م).
۷. دراوستا dav، در پهلوی «دویدن» (م)

همزیستی داشته باشند، آنها همدیگر را نابود می‌کنند و باید نهایتاً از دوعلت اولی ناشی شده باشند که خود دشمن هم هستند و آشتی‌ناپذیر. تضاد خوب و بد، یا خدا و شیطان ــ اگر اصطلاحات مسیحیت را به کار بریم ــ اساس کل اسطوره‌شناسی، خداشناسی وفلسفهٔ دین زردشتی است. برای اینکه ببینیم این دونیرو چگونه حاصل شده‌اند، باید نخست به تصور زردشتیان دربارهٔ نیروهای ایزدی و دیوی و سپس به اسطوره‌های آنها نظر بیفکنیم.

نیروهای خیر

اَهورَه مَزدا، سرور دانا

اَهورَه مَزدا[1] (اورمزد در متون بعدی) به معنی «سرور دانا»، نامی است که زردشتیان به «خدا» داده‌اند. چنانکه از نام او برمی‌آید، ویژگی او خرد است ـ کسی است که نه فریب می‌خورد و نه می‌فریبد، این سرور، بخشنده و خیرمطلق است. او که پدر ومادر آفرینش است، مسیرخورشید وماه وستارگان را ساخته است. اوبوده و هست و خواهد بود. به سخنی دیگر، او جاودانه است، اما در دوران کنونی قادر مطلق نیست، زیرا توانایی او به دلیل دشمن عمده‌اش یعنی اهریمن محدود است. اما زمانی خواهد رسید که بدی مغلوب شود و اهوره مزدا با قدرت مطلق فرمانروایی کند.

عباراتی که اورمزد با آنها توصیف شده است، غالباً با طبیعت ارتباط دارند. او جامه‌ای مزین به ستارگان در بر دارد. زیباترین شکلهای او شکل خورشید برآسمان و روشنی برروی زمین است. گویند که «خورشید تیز اسب» چشم اوست. تختش درعرش اعلی، در نور آسمانی جای دارد و در آنجا درباری

1. Ahura Mazda

دارد و فرشتگانی که در خدمت اویند، فرمانهایش را اجرا می‌کنند. گرچه ممکن است گروهی این نمادپردازی[1] را حقیقی پنداشته باشند، اما نباید تصور کرد که همهٔ زردشتیان براین عقیده‌اند. بیشتراسطوره‌ها، همان طور که خواهیم دید، خصوصیتی انتزاعی دارند.

در نظر زردشتیان اورمزد برتر از تمامی خیرکامل است و با بدی هیچگونه ارتباطی ندارد. زردشتیان خدای مسیحیان را به سبب اینکه روا می‌دارد که آفریدگان او و حتی پسر خودش، دچاررنج شوند، محکوم می‌کنند. رنج بردن را بد می‌دانند، زیرا رنج «آفرینش خوب» را تباه می‌کند؛ این امری است که خدا اکنون نمی‌تواند اختیار آن را در دست داشته باشد. اما روزی برآن چیره خواهد شد. خدا سرچشمهٔ همهٔ نیکیهاست: روشنایی، زندگی، زیبایی، شادی و تندرستی. او نیرویی است درپس هر سریری، سرچشمهٔ الهام همهٔ راستیهاست و نماد زمینی او مرد پارساست.

اَمِشَه سْپِنْتَه‌ها[2] (امشاسپندان)، پسران و دختران خدا

زردشت از هفت وجود یا «جلوهٔ» خدا سخن می‌گوید که خدا آنان را برحسب ارادهٔ خودآفریده است. آنها عبارتند از سْپِنْتَه مَئینیو[3] (سپند مینو)، وُهومَنَه[4] (بهمن)، اَشَه[5] (اردیبهشت)، خْشَثْرَه‌وَئیریَه[6] (شهریور)، آرْمَئیتی[7] (اسپندارمد)، هَئورْوَتات[8] (خرداد) و اَمِرِتات[9] (مرداد)، به ترتیب به معنی روح نیکوکار، اندیشهٔ

1. symbolism
2. Amesha Spenta در پهلوی امشاسپندان. ما ازاین‌پس دراین ترجمه همین‌صورت اخیر را به‌کار می‌بریم (م)
3. Spenta Mainiyu
4. Vohu Manah
5. Asha
6. Khshathra Vairya
7. Armaiti
8. Haurvatat
9. Ameretat

نیك، راستی، شهریاری مطلوب، اخلاص، کمال و بی‌مرگی. مشخصهٔ اصلی خدا «روح نیکوکار» یا «آفریننده» است. این مشخصه منحصراً به خدا تعلق دارد، اما جلوه‌های دیگر، تجلیاتی از خدا هستند که در هریك از آنها انسان می‌تواند سهیم باشد: این جلوه‌ها وسیله‌هایی هستند که خدا را به انسان و انسان را به خدا نزدیك می‌کند. زردشت چنین اظهار می‌دارد که هر که به اهوره مزدا روی آورد و از او اطاعت کند، از طریق کارهای «اندیشهٔ نیك» به «کمال» و «بی‌مرگی» خواهد رسید (یسن ۴۵، بند ۵). به واسطهٔ «اندیشهٔ نیك» است که آدمیان راه «راستی» را دنبال می‌کنند و به «کمال» و «بی‌مرگی» دست می‌یابند و بدان وسیله به «شهریاری» می‌رسند. بدین گونه است که انسان می‌تواند در سرشت خدا سهیم باشد؛ درحقیقت وظیفهٔ دینی انسان این است که با منبع غایی یا آفریدگار یکی باشد.

مباحثات فاضلانهٔ بسیاری دربارهٔ اصل ومنشأ این «جلوه‌ها» مطرح شده است. بعضی برآنند که اصل ومنشأ این شخصیتها خدایان باستانی هستند. اما اصل آنها هرچه باشد، آنچه بیش ازهمه مهم است، احساس آرمانهای والا و اندیشهٔ عمیقی است که دربر دارند. در دین زردشتی متأخرتر تصویرپردازی تخیلی بیشتری درمورد این شخصیتها که آنها را بافرشتگان بزرگ مسیحی مقایسه کرده‌اند، به‌کار رفته است. اهوره مزدا را با «روح آفریننده» (سپند مینو) یکی شمرده‌اند و سْرَوْشَه[1] (سروش) به تعداد امشاسپندان افزوده گشته است تا ساخت هفتگانهٔ «سلسله مراتب» ایزدی تکمیل شود. همهٔ هفت (امشاسپندان) برتختهای زرین درکنار اهوره مزدا دراقامتگاه خود یعنی «خانهٔ سرودها»[2] قراردارند، عرشی که راستکاران پس از مرگ به آن می‌رسند. هریك از امشاسپندان بخشی از آفرینش را حمایت می‌کنند. بهمن حیوانات را، اردیبهشت آتش را، شهریور فلزات را، اسپندارمد زمین را، مرداد

1. Sraosha

۲. ترجمهٔ اوستایی Garo demana، درپهلوی و فارسی «گرودمان» که در معنی عرش اعلی، بهشت است به‌کارمی‌رود. (م)

گیاهان را وخرداد آب راحمایت می‌کند. انسان تحت حمایت خود اهوره مزداست. این جاودانگان همگی چنان نقش مهمی را در دین زردشتی ایفا می‌کنند که جای آن دارد که برهریك ازآنان جداگانه نظری بیفکنیم.

وهومَنَه (بهمن)، اندیشهٔ نیك

بهمن، نخستین زادهٔ خدا، در طرف راست اهوره مزدا می‌نشیند و تقریباً نقش مشاور را دارد. اگرچه او پشتیبان حیوانات سودمند در جهان است، با انسان نیز سروکار دارد. بهمن بود که آشکارا در برابر زردشت نمایان شد، و اوست که گزارشی روزانه از اندیشه و گفتار و کردار مردمان تهیه می‌کند. پس از مرگ، بهمن روان پارسایان را خوش‌آمد می‌گوید و او را به بالاترین قسمت بهشت رهنمون می‌شود. در پس این تصویرپردازی بازهم این اعتقاد وجود دارد که «اندیشهٔ خوب» (بهمن) مظهر خرد خداست که در وجود انسان فعال است و انسان را به سوی خدا رهبری می‌کند؛ زیرا ازطریق «اندیشهٔ نیك» است که به شناخت دین می‌توان رسید. دیوانی که بهمن با آنان مخالف است، عبارتند از «اَئِشمَه»[1] (خشم) و آز (غلط اندیشی)[2]، و بالاتر از همه اَکَه‌مَنَه[3] (اَکومَن: اندیشهٔ بد یا بی‌نظمی).

اَشَه[4] (اردیبهشت)، راستی

اردیبهشت که زیباترین امشاسپندان است، نه تنها در برابر ناراستی قرار

1. Aeshma

۲. آز پس از اهریمن بزرگترین دیو به شمار می‌رود. از این‌رو، بعضی ازدانشمندان ازجمله مؤلف معنایی بیش‌از معنی «آز وحرص» درمفهوم متداول برای آن قائل‌اند. مؤلف، به پیروی از زنر، آن را درمفهوم «غلط‌اندیشی، کج‌اندیشی» درواقع هر نوع «بداندیشی» گرفته است. (م)

۳. Aka Manah، درپهلوی آکومَن (Akoman). (م)

4. Asha



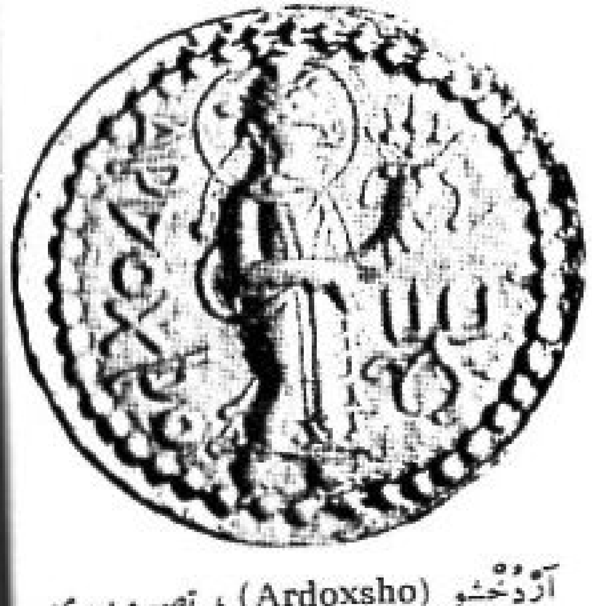
۱ــ بسیاری از دانشمندان این تصویر راکه برروی یکی ازسکه‌های کوشانی دیده می‌شود، همان وهُومَنَه (وَهْمَن) دانسته‌اند. این شخص بر تخت نشسته وعصایی دردست و دیهیمی برسر دارد که همگی بر قدرت شاهانه او دلالت می‌کند.



علی‌رغم لباس‌نظامی رومی‌اش ــ زره و جوشن و کلاه خود کاکل‌دار ــ این تصویر همان شَوْرِاُورو (Shaoreoro)، خدای کوشانی است که احتمالاً گونه‌ای ازخْشَتْرَه وَیْرْیَه (= شهریور) ایرانی، یعنی «شهریاری مطلوب» است.



«آشی‌خْشو»ی (Ashaeixsho) کوشانی اَشَه وَهیشْتَه (= اردیبهشت) ایرانی یا بهترین راستی، سومین امشاسپند. دراین تصویر او را با هاله‌ای از نور می‌بینیم که دست خود را احتمالاً به منظور دعا درازکرده است.



اَرْدُخْشو (Ardoxsho) ، تصویری کوشانی که بعضی اورا همان آشی‌ـ اُخْشو (Ashi_Oxsho)، مینوی تقدیر یا مینوی پاداش ودختر اَهورَه مزدا و خواهر مهر و سروش و رَشْن‌دانسته‌اند و بعضی دیگر او را با اَرْدوی وَخْشَه (Ardvi Vaxsha) ، که ایزدبانوی آب ورطوبت ومتعلق به شرق ایران و مرتبط با اَرْدوی سُورا آناهیتای بزرگ است ، یکی شمرده‌اند.

می‌گیرد، بلکه نمایندهٔ قانون ایزدی و نظم اخلاقی در جهان نیز هست. شخص مؤمن اَشَوَن[1] یعنی «پیرو اشه» نامیده می‌شود. آنانی که اَشَه را نمی‌شناسند، از بهشت محروم‌اند، زیرا آنان بیرون ازکل نظم خدا هستند. پارسایان نیایش می‌کنند تا بتوانند این فرمانروای بهشتی را ببینند و راه او را دنبال‌کنند و در بهشت پر از شادی او به سر برند. اشه نظمْ را در روی زمین نگاه می‌دارد، زیرا بیماری و مرگ و دیوان و جادوگران و آفریدگان شریر ــ همهٔ آنانی را که با نظم جهانی که خواست خداست به‌مخالفت برمی‌خیزند ــ سرکوب می‌کند. اشه حتی نظم را در دوزخ نگاه می‌دارد و مراقبت می‌کند که دیوان بدکاران را بیش ازآنچه سزاوار آن‌اند، تنبیه نکنند. هماورد اصلی او ایْنْدْرَه[2](اندر) است، که «روح ارتداد» درانسان است، زیرا ارتداد چیزی است که انسان را ازقانون و نظم خدا دور می‌سازد.

خْشَتْرَه وَیْرْیَه (شهریور)، شهریاری مطلوب

ازجهات بسیاری شهریور انتزاعی‌ترین امشاسپندان است. او مظهر توانایی، شکوه، سیطره و قدرت خداست. در جهان مینویی او نمایندهٔ فرمانروایی بهشتی است، و در زمین نمایندهٔ آن سلطنتی است که با کمك به فقرا و ضعفا و با چیرگی برهمهٔ بدیها، ارادهٔ خدا را درآن مستقر می‌کند. به دلیل پشتیبانیش ازفلزات، وی با جاری شدن فلز گداخته‌ای که درپایان جهان همهٔ مردمان را به آزمایش خواهد کشید، ارتباط دارد. از این‌رو، گفته می‌شود که خدا ازطریق او پاداش ومکافات اخروی را

1. ashavan

2. Indra، درپهلوی Andar (م)

تعیین می کند. هماورد اصلی او سَوْرْوَه[1] است که سرْدیو[2] «حکومت بد»، «هرج و مرج» و «مستی» است.

آرْمَیتی (اسپندارمد)، اخلاص

اسپندارمد دختر اهوره مزداست و درطرف چپ او می نشیند. چون زمین زیر نظر اوست، می گویند که به چهارپایان چراگاه می بخشد، اما خصوصیت راستین او از نامش برمی آید که «بجااندیشی» یا «اخلاص» معنی می دهد. وی مظهرفرمانبرداری مؤمنانه، هماهنگی مذهبی و پرستش است. درمورد او می گویند که دربرابر زردشت ظاهر شد، و این نمادی مناسب است برای نشان دادن فرمانبرداری وفادارانهٔ پیامبر نسبت به دعوت خود واحساس مخلصانهٔ او. اسپندارمد وقتی که دزدان و مردمان بد و زنان بی‌ملاحظه آزادانه روی زمین راه می‌روند، آزرده می‌شود، اما زمانی که پارسایان به‌کشت و کار وپرورش چهارپایان می‌پردازند، یا هنگامی که فرزند پارسایی زاده می‌شود، شادمان می‌گردد. هماوردان اصلی او تَرومَیتی[3] («گستاخی») و پَریمَیتی[4] (کج‌اندیشی) اند.

هَوْرْوَتات[5] (خرداد) و اَمِرِتات[6] (مرداد) کمال و بیمرگی

چون این دو موجود مادینه همیشه درمتون باهم ذکرمی‌شوند، دراینجا نیز با هم مورد بحث قرارمی گیرند. خرداد که به معنی تمامیت، کلیت وپری است (غالباً کمال معنی می‌شود)، مظهرمفهوم نجات برای افراد بشر است. مرداد (تحت‌اللفظی

1. Saurva
2. arch-demon
3. Taromaiti دربهلوی تَرومَت (Taromat). (م)
4. Pairimaiti
5. Haurvatat
6. Ameretat

به معنی بیمرگی) تجلی دیگر رستگاری و جاودانگی است. این دو امشاسپند با آب و گیاه ارتباط دارند وهدایای آنان ثروت و رمهٔ چهارپایان است، به‌گونه‌ای که این‌دو نمایندهٔ آرمانهای نیرومندی، سرچشمهٔ زندگی و رویش هستند. هماوردان خاص آنان «گرسنگی» و «تشنگی» اند.

سْرَوْشَه[1] (سروش)، فرمانبرداری

سروش به معنی اطاعت یا انضباط، یکی از چهره‌های محبوب دین زردشتی است. این ایزد درهمهٔ آیینهای دینی حضور دارد، زیرا او درنیایشها و سرودهای مردمان جای دارد، وخدایی است که نیایشها را به بهشت منتقل می کند. سروش را در سرودش به عنوان «سرور آیین‌های دینی» به یاری می‌خوانند. از آنجاکه مراسم آیینی زردشتی نیرویی تواناست که بدی را نابود می کند، از این‌رو، سروش نیزچون جنگجوی مسلح وبهترین کشندهٔ «دروغ» توصیف شده‌است. باتبرجنگی‌اش کاسهٔ سر دیوان را خرد می کند و به اهریمن ضربت می‌زند، اما او بیش ازهمه مخالف «خشم» (اَیْشْمَه[2]) است. «فرمانبرداری» که تجسم کلام مقدس است، نیرویی است که درنبرد همیشگی علیه نیروهای مخرب شر پیروزی به همراه می آورد. خصوصیت انتزاعی این شخصیت روشن است، اما از تصویرپردازی اساطیری نیزعاری نیست. مثلاً سروش جهان را درشب هنگامی که دیوان این سو و آن‌سو پرسه می‌زنند پاسداری می‌کند. او نخستین کسی بود که گاهان را برخواند وبرسم یعنی شاخه‌های مقدسی راکه درآیینهای دینی به‌کار می‌رود، گسترد و دعاها را تقدیم اهوره مزدا کرد. خانهٔ هزارستونی او دربالاترین قلهٔ کوه البرز (هَرَیْتی)[3] است. این‌خانه از درون، خود به خود روشن است وازبیرون، ازستارگان نور می‌گیرد. از آنجا چهاراسب سفید زیبا

1. Sraosha
2. Aeshma
3. Haraiti



لوحه‌ای زرین از گنجینهٔ ناحیهٔ جیحون. این لوحه مردی را از سرزمین ماد نشان می‌دهد که شاخه‌ای بـرسم در دست دارد. گنجینهٔ جیحـون را روستائیان در سال ۱۸۷۷ پیدا کردند و به نظر می‌رسد شامل پیشکشهایی باشد که نذر معبدی شده است.

با پاهای زرین تندرو او را در گردونه‌اش به‌پیش می‌رانند. سروش کسی است که روان را پس از مـرگ خوشامد می‌گوید و از آن مراقبت می‌کند. همراه با مهر و رَشْن بر داوری روان ریاست دارد (نك به بعد).

این تصویرپردازی اساطیری آشکارا روشنگر این نکات است: دریافت دین زردشتی از آیینهای دینی، تکیه بر اطاعت از کلام ایـزدی، فرمانبرداری به عنوان تجسمی از کلام ایزدی، آیینهای دینی وفرمانبرداری به عنوان نیروهایی که روان را محافظت وسرانجام سرنوشت او را تعیین می‌کنند. در دیـن زردشتی فرمانبرداری خصوصیتی انفعالی به شمار نمی‌رود، بلکه بیشتر نیرویی فعال و پیروزمند در نبرد با شر محسوب می‌شود.

این همان تصویری از «اطاعت» است که در گاهان می‌بینیم. زردشت زندگی خود را همراه با اندیشه و گفتار و کردار نیك و اطاعت و توانایی خویش، به‌خدا و به راستی پیشکش می‌کند. همچنین، اطاعت سرانجام موجب اجر و پاداش می‌شود. درنتیجه، در رسیدن به راه راست اهوره مزدا، «فرمانبرداری» ازهمه چیز برتراست. دانشمندان دربارهٔ ابهام مفهوم «فرمانبرداری» در گاهان این بحث را پیش می‌کشند که آیـا «فرمانبرداری» فقط یك مفهوم انتزاعی است یا یك خـداست، اما شایـد زردشت قصد این ابهام را داشته است. درکتابهای متأخر پهلوی گاهی سروش یکی از امشاسپندان به شمار آمـده است، اما شاید این امر تحریف عمده‌ای درتعلیمات پیامبر، آن‌گونه که بعضی می‌پندارند، نباشد.

ایزدان، یا موجودات ستودنی

در دین زردشتی امشاسپندان تنها موجودات آسمانـی نیستند، یَزَته[1]ها (= ایزدان) یعنی «موجودات پرستیدنی، ستودنی» نیز وجود دارند. در مجمع آسمانی،

1. Yazata

ایزدان از لحاظ رتبه بعد از اهوره مزدا و امشاسپندان در ردهٔ سوم قراردارند. اگرچه ایزدان اصولاً بی‌شمارند، اما بدیهی است که بعضی چهره‌ها بردیگران تفوق دارند، واینان عمدتاً ایزدانی هستند که روزخاصی ازماه درتقویم زردشتی به آنان اختصاص دارد. مهمترین آنان مانند مهر (میثْرَه[1]) و ناهید (آناهیتا[2]) معمولاً سرود یا «یشتی[3]» مخصوص به خود دارند. از آنجاکه دربارهٔ ایزدان عمده‌ای چون وای، ناهید، هوم، آتَر، بهرام، رَپیثوین ومهر درجای دیگر این کتاب بحث کردیم، موردی ندارد که فهرست کاملی از آنها را در اینجا بیاوریم. به جای آن، بهتر است که بر همهٔ آنان به صورت یك گروه نظری بیفکنیم. به طور کلی، احساس می‌شود که آنان یا مینوهای نگاهبان خورشید وماه وستارگان وغیره هستند یا تجسمی ازمفاهیم انتزاعی مانند دعا و راستی و آشتی‌اند. اگر این دین را دینی معتقد به خدایان بسیار به شمار آوریم و ایزدان را خدایانی از مجموعهٔ خدایان، مانند شخصیتهای اساطیر یونان باستان، بدانیم، لااقل درمورد دین زردشتی کنونی، به خطا رفته‌ایم. زردشتیان اعتقاد دارند که اورمزد چنان بزرگ و والاست که انسان نباید با تظلمهای کوچك، توبه‌ها و پیشکشهای خود خاطر او را آشفته کند. به جای او، مردم نگهبان خاص خود را انتخاب می‌کنند و بدو تقرب می‌جویند. این کار به این معنی نیست که آنان عشق و قدرت و فرمانروایی اهوره مزدا را بزرگ ندارند یا نستایند، همانگونه که کاتولیکهای رومی با درخواست کمك و آسایش از قدیسان عشق به خدا را از نظر دور نمی‌دارند. بنابراین، پارسیان (= زردشتیان) به حق ادعا می‌کنند که قرینهٔ حقیقی ایزدان (زردشتی)، خدایان متعلق به «مجموعهٔ خدایان دوران قدیم (یونان)[4]» نیستند، بلکه قدیسان یا فرشتگان مسیحیت می‌باشند.

بنابراین، در دین زردشتی ایزدان موجودات جهان مینویی هستند. به طور

1. Mithra 2. Anahita

۳. Yasht: سرودهایی به زبان اوستایی مختص به ایزدان. (م)

4. pagan

خلاصه، زردشتیان به یك خدا یا نیروی غایی یعنی اهوره مزدا اعتقاد دارند که نیکی و خرد و دانایی مطلق است، و انسان می‌تواند با بهره داشتن از جلوه‌های مختلف شخصیت او و بادنبال‌کردن راه «اندیشهٔ نیك» و «راستی» در وجود او شریك باشد. ارادهٔ او را در جزئیات امور تعدادی از «فرشتگان» به مرحلهٔ اجرا درمی‌آورند که خود مورد عشق وعلاقهٔ مؤمنان‌اند، اگرچه هیچکدام از آنان هرگز نمی‌توانند جای «سرور دانا» (اَهورَه مَزدا) را بگیرند.

متضاد درگاه بهشتی، جهان «روح شر» (= اهریمن) است، و اینك بدان می‌پردازیم.

نیروهای شر

متنهای ایرانی برای خواننده شکی در بارهٔ طبیعت هراس‌انگیز و پست جهان دیوی برجای نمی‌گذارد، ولی این دنیا ندرتاً با همان بیان روشنی که دنیای بهشتی توصیف می‌شود، وصف می‌گردد. درچنین نظام مرتبی دیوان بزرگ به اندازهٔ فرشتگان درست جا نیفتاده‌اند و ما فقط می‌توانیم طرح سلسله مراتب آنان را بازسازی کنیم زیرا آنان در پایان جهان هر کدام در برابر یکی از موجودات ایزدی قرار می‌گیرند. این فقدان نظام نمی‌تواند غیرعمدی باشد، چون یکی از خصوصیات عمدهٔ شر بی‌نظمی و ناهماهنگی آن است.

اَنگرَه مَینیو[1] (اهریمن)

اَنگرَه مَینیو که نامش به صورت اهریمن درفارسی میانه می‌آید، رهبر گروه دیوی است. گرچه اسمش در گاهان به صورت نام شخصی ذکر نمی‌شود، ولی خود این ترکیب به‌کار می‌رود و فکر حضور «وجود شریر» کاملاً هویداست. هدف او ویران کردن و تخریب جهان است. او در «جایگاه شرارت» یا «جایگاه بدترین اندیشه[2]» اقامت دارد و گویند که دیوان «زاده‌های هدف بد» هستند. چون در گاهان

1. Angra Mainyu

۲. این مفهوم بعدها به صورت «دوزخ» درآمده است.(م)

در این مورد، مانند موارد دیگر، شخصیتها به صورت انتزاعی خود توصیف می‌شوند، بنابراین، برای توصیفهای اساطیری باید به متنهای بعدی روی آورد. اهریمن دیو دیوان است و در مغاکی در تاریکی بی‌پایان در شمال که برحسب سنت جایگاه دیوان است، اقامت دارد. نادانی و زیان‌رسانی و بی‌نظمی ویژگیهای اهریمن‌اند. او می‌تواند صورت ظاهریش را عوض کند و به شکل چلپاسه و مار یا جوانی ظاهرشود. هدف او همیشه نابودکردن آفرینش اورمزد است و برای رسیدن به چنین مقصودی به دنبال اعمال آفریدگار است تا آنها را تباه سازد. همانگونه که اورمزد زندگی را می‌آفریند، اهریمن مرگ را به وجود می‌آورد؛ در برابر تندرستی بیماری را و دربرابر زیبایی زشتی را ایجاد می‌کند. همهٔ بیماریهای مردم به تمامی از اهریمن ناشی می‌شود. تولد زردشت ضربهٔ بزرگی بر اهریمن بود که کوشید تا پیامبر را به سوی بدی اغوا کند، اما طرفی برنبست. در پایان جهان، اهریمن علی‌رغم همهٔ کوششهایش شکست می‌خورد و آفرینش بد او نابود می‌شود. درخور توجه است که درمتنهای متأخر آمده است که اهریمن صورت مادی (= «گیتی») ندارد. چنین می‌نماید که این فکر از اینجا ناشی می‌شود که جهان مادی آفریدهٔ خداست و در نتیجه الزاماً باید خوب باشد. چون خوب وبد نمی‌توانند همزیستی داشته باشند، پس درنتیجه اهریمن نمی‌تواند صورت مادی داشته باشد، بلکه فقط می‌تواند مانند انگلی دربدن آدمیان وحیوانات جای‌گیرد، و این را نمی‌توان هستی مادی حقیقی به شمار آورد.

اَیشمَه[1]، خشم

اَیشمَه یعنی دیو خشم و غضب و خشونت بی‌حد، تجسم بیرحمی است که پیوسته درصدد برانگیختن ستیز و جنگ است، و وقتی دیگر نمی‌تواند برای

1 Aeshma

«آفرینش خـوب» شری به‌وجود آورد، آنگاه توجهش را به سوی «آفرینش بد» معطوف می‌دارد و در اردوی دیـوان نـزاع برپا می‌کند. در یورشش بر آدمیان، به‌ویـژه از حمایت زبان بدکاران برخوردار است، زیرا اینان خشم وغضب را بر-می‌انگیزند، خشم آنانی راکه تحت تأثیر مسکرات قرار می‌گیرند، همراهی می‌کند و دیوان «ژولیده مو» فرزندان او به شمار می‌روند. سروش که تجسم فرمانبرداری و اخلاص دینی است، ازکارهای درهم شکنندهٔ او درجهان جلوگیری می‌کند، و همین نیرو سرانجام جهان را از خشم رهایی می‌بخشد.

آژی‌دَهاکَه[1] (ضحاک)

اصطلاح «دروج»، «دروغ» یـا «فریب» غالباً به‌عنوان لقبی برای اهـریمن (اَنگْرَه مَیْنیُو) یا برای دیو خاصی، یا همچنین برای طبقه‌ای از دیوان که مشهورترین آنها ضحاک (آژی‌دَهاکَه) است، به کار می‌رود. وی چهره‌ای است که قبلاً هم به او برخورده‌ایم (نك به صفحات قبل). ضحاک که دارای سه سر وشش چشم و سه پوزه است، روشن‌تر و اساطیری‌تر از دیوان دیگر توصیف شده است. بـدن او پر از چلپاسه و گژدم و دیگر آفریدگان زیانکار است به طوری که اگر آن را بشکافند، همهٔ جهان از چنین آفـریدگانـی پر خواهد شد. ضحاك در موقعیتی به ناهید (آناهیتا) صد اسب وهزار گاونر و ده‌هزار گوسفند قربانی تقدیم داشت و درخواست کرد که بتواند زمین را از جمعیت خالی کند ـ و این آرزوی همیشگی او بود. در موقعیتی دیگر ازکاخ ناخجسته خود که دارای تیرکهای زرین وتخت وسایبان است، با تقدیم قربانی به وای تقرب جست، اما هردو موجود ایزدی (ناهیـد و وای) آرزوهـای ویرانگرانهٔ اورا خوار شمردند.

این فرزنـد اهریمن که انباشته از میل به تخریب بود، درصدد خاموش کردن

1. Azhi Dahaka

شعلهٔ آتش مقدس برآمد، اما جم قهرمان او را از این کار بازداشت. ضحاك انتقام خودرا از اوگرفت، زیرا نه‌تنها دختران این فرمانروای بزرگ را ربود، بلکه خود جم را هم با اره به دونیم کرد. اما حلاوت پیروزی ضحاك عمری کوتاه داشت، زیرا فریدون قهرمان دختران جم را آزاد ساخت وضحاك را درکوه دماوند زندانی کرد. او تا پایان تاریخ جهان درآنجا باقی می‌ماند و آنگاه دوباره به جهان حمله می‌کند و یك سوم آفریدگان را می‌بلعد وبه آتش و آب وگیاه آسیب می‌رساند، تا سرانجام به دست گرشاسب که دوباره زنده گشته، کشته می‌شود.

طبیعت شر

اینها سه دیوی هستند که به‌روشن‌تـرین وجهی توصیف شده‌انـد؛ در مورد دیوان دیگر فقط نامشان را می‌دانیم ولی از وضعشان اطلاع کمی داریم. با این همه، حتی ازاین شواهد انـدك نیز می‌توانیم تصویرنسبتاً روشنی ازخصوصیت کلی شر و مظاهـر آن به‌دست آوریم. از زمـرهٔ دیوان، «رشك» و «خودپسندی» و «کاهلی» و «غلط‌اندیشی[1]»اند. یکی از دیوان که غالباً از او نام برده می‌شود، «دروج نَسو»[2] یا دیو لاشه، است که تجسم روح تباهی وتلاشی وسرایت بیماریها وناپاکی است. یکی دیگر از نیروهای شر «جَهی»[3] است که تجسم مادینه و دیوی هرزگی است. یاتوها (= جادوگران)[4] یعنی ساحران یا جادوگران مظاهر دیگری از نیروهای مخرب شر هستند.

بنابراین، کل شخصیت شر منفی است: هدفهای او خراب کردن وفاسدکردن وبدشکل کردن است. بزرگترین کار او واردآوردن رنج ومرگ وفساد وتباهی آشکار برانسان، سردستهٔ آفریدگان خداست. هرچه درانسان و درجهان هراس‌انگیز است، چه بدی جسمانی وچه اخلاقی، کار اهریمن است. زردشتیان از جهت اصول عقائد دینی با مسئله‌ای درمورد علت وجود شر در جهان که بیشتر مذاهب توحیدی باید به

۱. منظور دیو آز است (نك به‌صفحات قبل). (م)

۲. Druj i Nasu، دروج به معنی «دیو» و نَسو به معنی «لاشه، جسد» است. (م)

3. Jahi   4. yatu

آن بپردازند، یعنی اینکه چـرا خـدا رنج کشیدن را جایز می‌شمرد، مواجه نیستند. پاسخ دین زردشتی این است که خـدا آن را جایز نمی‌شمرد. شر واقعیتی است که خدا درحال حاضر اختیار آن را در دست ندارد، اما سرانجام روزی پیروزی از آن اوست. تاریخ صحنهٔ نبرد میان این دو قدرت است. اکنون به مفهوم این تاریخ در اسطوره‌های آفرینش ومرگ افراد بشر وپایان جهان می‌پردازیم.

اسطورهٔ آفرینش

اورمزد که در اوج یعنی در روشنی بی‌پایان مستقراست، با اهـریمن شریر که در ژرفترین تاریکی قراردارد، تماس مستقیمی ندارد، زیرا میان این دو خلأ* است. بنابراین، نیروی هر کدام دربرابر دیگری محدود است و خلأ* هر کدام ازآن دو را از جهت مکان محدود می‌سازد. اورمزد جاودانـی است، اما اهریمن چنین نیست، زیرا روزی نابود خواهد شد.

در آغاز هر دو وجود داشتند بی‌آنکه به نبرد بپردازنـد . اورمزد با علم مطلق خود از وجود «روح بد» ، یعنـی اهریمن، آگاه بود، ولی اهریمن کـه همیشه نـادان و احمق است، از هستی اورمزد آگاهی نـداشت. به محض اینکه اورمزد و روشنی را دید، طبیعت ویرانگرش او را به حمله وتخریب وادارکرد. اورمزد به او پیشنهاد آشتی داد به شرطی که «آفـرینش خوب» را ستایش کند. اما اهـریمن که دیگران را مثل خود می‌پندارد، گمان کرد که پیشنهاد آشتی فقط می‌تواند ازموضع ضعف باشد: از این‌رو، آن را نپذیرفت و بر آن شد که هرچه را دیـده بود، نابود کند. اورمزد می‌دانست که اگر قرارشود نبرد تا ابد ادامـه یابد، اهریمن به راستی تهدید خودرا عملی می‌سازد،از این‌رو، پیشنهاد کرد که دورانی برای نبرد معین گردد. اهریمن از روی کندهوشی آن را پذیرفت و بدین‌گونه سرنگونی نهایی خویش را مسجل ساخت. چنین می‌نماید که نکته‌ای که در پس این تفکر نهفته است، این است

که اگر «شر» را بگذارند که به آرامی و به تدریج و بی‌مزاحمت به عمل بپردازد، می‌تواند دست به درهم‌شکستن و تخریب زند، اما اگر به صحنهٔ نبرد کشیده شود و درگیر جنگ شود و به او فهمانده شود که وجود او از بهرچیست، نمی‌تواند توفیق یابد.

بنابرسنت زردشتی مقبول همگان (= ارتدکس[1])، طول تاریخ جهان دوازده هزارسال است. نخستین سه هزارسال دورهٔ آفرینش اصلی است؛ دومین سه هزاره بنا به خواست اورمزد سپری می‌شود؛ سومین سه هزاره دوران آمیختگی خواست خیر و شر است، ودرچهارمین دوره اهریمن شکست خواهد خورد. درآیین زروانی که مهمترین بدعت در دین زردشتی است، این دوازده هزارسال به صورت کاملاً متفاوتی تقسیم شده است. نه‌هزارسال نخستین دوران فرمانروایی شر است وسه‌هزار سال انجامین زمان شکست آن است. شاید این صورت اخیرسنت قدیمتری باشد.

بعد از تعیین دوران نبرد، اورمزد اَهونَوَر[2] راکه دعای مقدس دین زردشتی است، برخواند. با شنیدن این هستهٔ «دین بهی»[3]، اهریمن ناتوانی خودرا درشکست دادن نیروهای خیر دریافت و باز به دوزخ فروافتاد و به مدت سه هزارسال در آنجا بی‌هوش ماند.

چون اورمزد می‌دانست که اهریمن طبیعت ویرانگری خودرا هرگز عوض نمی‌کند، به آفریدن مخلوقات پرداخت. از همان جوهر روشنی خویش، صورت روحانی (یا «مینویی») آفریدگان خویش را به وجود آورد. نخست امشاسپندان را آفرید وسپس ایزدان را، و سرانجام به آفرینش جهان پرداخت: نخست‌آسمان، بعد آب و زمین و گیاه و حیوان و سرانجام انسان را آفرید. همهٔ این آفریدگان کاملاً مستقل از اهریمن هستند، وبه هیچ روی در نیکبختی‌شان متکی به او نیستند، زیرا

1. orthodox
2. Ahunavar

۳. دین بهی، دین خوبی = دین زردشتی. (م)

اورمزد برعکس اهریمن درصدد چیزی بر نمی‌آید که نتواند بدان دست یابد. آفریدگان تماماً به خدا تعلق دارند. اورمزد هم مادر و هم پدر آفرینش است: گفته می‌شود که به عنوان مادر نطفهٔ جهان مینویی دراو بسته می‌شود، و به عنوان پدرآنها را به صورت مادی (= «گیتی») به دنیا می‌آورد. اهریمن به نوبهٔ خود زادگان خویش را ازطبیعت بد خود می‌آفریند، یا بهتربگوییم، بدآفرینی می‌کند و موجب پیدایش همهٔ موجودات شریر، مانندگرگها و قورباغه‌ها وگردبادها وطوفانها وجذام ومانند آنها می‌شود.

اسطورهٔ آفرینش زردشتی برپایهٔ تصورباستانی از عالم قراردارد. اما دراینجا اورمزد است که آسمان را می‌آفریند. آسمان نه تنها پوشش سختی است که جهان را دربرمی‌گیرد، بلکه زندانی نیزهست که اهریمن درآن به دام افتاده است. هنگامی که اول‌بار آفریدگان به وجود آمدند، درحالت «مینویی» بودند: درخت بدون پوست وخار بود، و گاوسفید و درخشنده همچون ماه، وگیومرث که نمونهٔ نخستین انسان است، همچون خورشید می‌درخشید. این‌حالت مینویی با حملهٔ سخت اهریمن به جهان برهم خورد.

پس‌از آنکه اهریمن بیهوش به دوزخ افتاد، دیوان کوشیدند تا اورا ازبیهوشی به در آورند وبدو قول دادند که به آفریدگان حمله کنند و آنان را دچار درد و اندوه سازند، اما هیچ سودی نداشت. آنگاه جَهی[1] بدکاره که تجسم همهٔ ناپاکیهای زنانه است، سر رسید و قول داد که «مرد راستکار»[2] و «گاو»[3] را دچار چنان رنجهای بیماری کند که زندگی درنظرشان بی‌ارزش شود. جَهی همچنین قصد خودرا برای حمله به آب و زمین و گیاه و آتش و در واقع به همهٔ آفریدگان ابراز داشت. بدین‌گونه اهریمن جانی تازه گرفت و برای سپاسگزاری، این آرزوی جَهی را

1. Jahi

۲. منظور از «مرد راستکار» گیومرث، نمونهٔ نخستین انسان است. (م)
۳. منظور از گاو، نمونهٔ اولیهٔ چارپایان است. (م)

بر آورده ساخت که مردان آرزوی او را کنند. آنگاه اهریمن به همراهی همهٔ دیوان ازجای برخاست تا به جهان حمله کند. آسمان راشکافت و به درون آن آمد و آسمان از او ترسید «همچون بره از گرگ». از آب گذشت و به وسط زمین رسید و به آفریدگان مادی («گیتی») حمله کرد. زمین چنان تاریك شد که درهنگام ظهر مانند شب تاریك می‌نمود. آفریدگان سهمناك برروی زمین رها شدند و پلیدی آنها چنان همه‌جا را فراگرفت که حتی به‌اندازهٔ نوك سوزنی از زمین ازآلودگی برکنار نماند. گیاه زهرآلود شد و پژمرد. اهریمن به گـاو و گیومرث روی آورد و آن دو را به «آز و نیاز و درد و گرسنگی و بیماری و عیب و کاهلی» دچارکرد. پیش از آنکه اهریمن به سوی گاو بیاید، اورمزد بدو بنگ داد تا رنج مرگ را بر او آسان کند، اما سرانجام شیر او خشکید ومرد. آنگاه نیروی هزار دیو مرگ‌آفرین بر «انسان»[1] که متحد اصلی خـدا و دشمن بـزرگ شر است، روی آورد، اما حتی اینان نیز نتوانستند تا اجل او فرا رسد، او را بکشند، زیرا فرمانروایی «انسان» سی‌سال تعیین شده بود. همه چیزها خراب شد، دود و تاریکی با آتش درآمیخت، و آفـریدگان مقدس تغییرشکل دادند. به مدت نود روز موجودات «مینویی» بـا دیوان در جهان مادی به نبرد پرداختند؛ هـرکدام از فـرشتگان بزرگ[2] سرْدیوی[3] را هماورد خود داشت، هرچیز خوبـی مورد حملهٔ متخاصم خود قرارگرفت: «دروغ» در بـرابر «راستی»، «افسون جادوگری» در برابر «کـلام مقدس»[4]، «افراط» و «تفریط» در برابر «اعتدال»، «کاهلی» در برابر «کوشایی»، «تـاریکی» در برابر «روشنی»، «نابخشایندگی» دربرابر «بخشایش». برهرچه درهمهٔ جهان مادی و سپهر بود حمله شد و سرانجام «انسان» نیز کشته شد.

این زمان چنین می‌نمود که حملهٔ اهریمن کاملاً موفقیت‌آمیز بوده و آفریدگان

۱. منظور «گیومرث»، نخستین انسان است. (م)

۲. یعنی امشاسپندان (م)

3. arch_demon

۴. درپهلوی مانْسَرسْپَنْد (Mansarspand). (م)

خوب تماماً نابود گشته‌اند، و چنین می‌نمود که حرکت نامنظم که دستاورد شر است برنظم و آرامش پیروز شده وکار اورمزد به ظاهر ناموفق بوده است.

با این همه، علی‌رغم همهٔ این ظواهر، کار «خیر» به پایان نرسیده بود، زیـرا زحمت شر تازه شروع شده بود. اهریمن پس از این پیروزی در پی آن برآمد که به منزل طبیعی خودکه تاریکی است، بازگردد، اما دریافت که هم «مینوی آسمان»[1] که همچون مرد جنگجویی زره برتن داشت، وهم «فرَوَشی»های[2] (فرَوَهْرهای) مردمان راه را بر او بسته‌اند. «فرَوَشی»ها گروه معروفی در اساطیر ایرانی هستند. همانگونه که هریك از آفریدگان مادی یك اصل «مینویی» دارد، انسان نیز یك «خود» آسمانی داردکه «فرَوَشی» اوست. هر بدیی که آدمی بر روی زمین بکند، «خود» آسمانی و حقیقی او تأثیرناپذیر باقـی می‌ماند، و فقط وجود زمینی انسان است کـه به سبب گناهانش در دوزخ رنج می‌برد (گرچه درمتنی آمده است که حتی «فـروشی»ها هم ممکن است به دوزخ روند). گروه «فروشی»های مقدس به میل خود داوطلب شدند که اورمزد را درنبرد یـاری کنند، و همچون «سواران دلاور نیزه به دست» به صف ایستاده‌اند و اهریمن را از فرار از زندانی که خود به زور درآن وارد شده است، باز می‌دارند.

اهریمن که بدین‌گونه در جهان دشمن زندانی شده بود، پی بردکه زنـدگی آغاز به شکوفایی کرده است. تیشْتَر[3] باران ایجادکرد؛ آبها آفریدگان بد را شستند و به درون سوراخهای زمین بردند، و زمین بارور شد. اما ماجـرا به پایان نـرسیده بود، زیرا در پس این پیروزی ظاهری، تخم شکست اهریمن کاشته شد. چون «گاو» درگذشت پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه دارویی از اندامهای او رویبدند ونطفهٔ او به ماه رسید ودرآنجا پالوده شد، و انواع مختلف حیوانات ازآن به وجود

۱. «روح آسمان» (م)

2. fravashi

۳. درمورد تیشتر نك به صفحات قبل (م)

آمدند. به همین‌گونه، چون «انسان» درگذشت، نطفهٔ او بر زمین فرورفت. از تن او که ازفلزبود، انواع مختلف فلزات به زمین رسید و از نطفهٔ او مَشْیَه و مَشیانه[1] (مشی ومشیانه) که نخستین زوج بشربودند، از زمین روییدند.

همان‌گونه‌که آسمان و آب (تیشتر) و «گاو» و «انسان» با اهریمن به نبرد پرداختند، گیاه و زمین و آتش و اعضاء دیگر آفرینش نیز با وی به ستیز برخاستند. زندگی پیروز شد، و مرگ‌که کار اهریمن است، شکست خورد، زیرا از مرگ زندگی حاصل شد، و نعمتهای زندگی فراوانتر ازقبل‌گشت. از گاو واحدی انواع گوناگون حیوانات به‌وجود آمدند، و از «انسان»[2]، پدر و مادر نسل بشر پیدا شدند.

> هرگز از زمان آفرینش تا بازسازی جهان به صورت خالص[3]، زمین از انسان تهی نبوده است و نخواهد بود، و اهریمن که عاری از خوبی است، این کامروایی را درنمی‌یابد. (دادِستان دینیگ، ۳۴، بند ۲، زنر، طلوع وغروب دین زردشتی ، ص ۲۶۱)

گرچه اهریمن می‌تواند افراد بشر را بکشد، اما شمار آدمیان به طورکلی پیوسته روبه افزایش است‌که نه‌تنها حمله‌های او را به شکست مبدل می‌کنند، بلکه حتی آن حمله‌ها را متوجه خود او می‌کنند.

1. Mashya Mashyane

۲. منظور گیومرث، پیش‌ْ نمونهٔ بشراست. (م)

۳. منظور فرشکرد یعنی کمال عالم درپایان جهان است. (م)

نخستین پدر ومادر بشر

نخستین زوج بشر از نطفهٔ گیومرث‌که در زمین ریخته بود، بیرون آمدند. نخست به شکل گیاهی پیوسته به هم روییدند به طوری‌که نمی‌شد تشخیص دادکدام مرد بود و کدام زن. این دو باهم درختی را تشکیل می‌دادندکه حاصل آن ده نژاد بشر بود. سرانجام وقتی به صورت انسان درآمدند، اورمزد مسؤولیتهایشان را به آنان آموخت:

> شما تخمهٔ بشر هستید، شما نیای جهان هستید، به شما بهترین اخلاص[1] را بخشیده‌ام، نیك بیندیشید، نیك بگویید و کار نیك کنید، و دیوان را مستایید. (بندهش بزرگ، ۱۴، ۱۱، ترجمهٔ ب. ت.انکلساریا، زَندآگاهی، ص ۱۲۹)

اما شر در آن نزدیکی درکمین نشسته بود تا آنان را از راه راست منحرف کند. اهریمن بر اندیشهٔ آنان تاخت و آنان نخستین دروغ را بر زبان آوردند ـ گفتندکه اهریمن آفریدگار است. بدین‌گونه، انتساب اصل جهان به شر، نخستین گناه بشر

۱. درمتن پهلوی، «کامل اندیشی» (م)

بود، و از نظر زردشتیان این بدترین گناه است.

از این لحظه به بعد سرگردانی نخستین زوج در زندگیی که خدا برای آنان درنظرگرفته بود، آغازگشت؛ و در زندگی دچار سر درگمی شدند. قربانیی کردند که ایزدان را خوش نمی‌آمد و به نوشیدن شیر پرداختند و باکندن چاه و گداختن آهن و ساختن افزارهای چوبی، با یکدیگر درکارکه در دین زردشتی بسیار پسندیده است، سهیم شدند، اما حاصل آن آرامش و پیشرفت و هماهنگی که باید ویـژگی جهان باشد، نبود بلکه نتیجهٔ آن خشونت وشرارت بود. دیوان اندیشهٔ نخستین زوج بشر را با این اغوا که پـرستش آنان بر پرستش خدا ترجیح دارد، تباه ساختند و اخلاقشان را با برگرفتن میل به هم‌آغوشی به مدت پنجاه سال، فاسد کردند. دراین اسطوره بعضی تعلیمات مشخصهٔ زردشتی را می‌توان دید ـ دورنمایی از جهان و از کار و از تولید مثل. تجرد در دین زردشتی به هیچ روی تقوی به شمار نمی‌رود؛ در حقیقت درست عکس آن است، زیرا تجرد «آفرینش خوب» اورمزد را از افزایش باز می‌دارد و درنتیجه، موجب غفلت ازیکی از وظائف اساسی دینی که برهرمرد و زن فریضه است، می‌گردد. حتی وقتی هم نخستین زوج فرزندانی به‌وجود آوردند، آنها را خوردند تا اینکه اورمزد شیرینی فرزند را برگرفت. آنگاه، سرانجام، مَشْیَه و مَشیانه وظیفهٔ خویش را با به دنیاآوردن همهٔ نژادهای بشر به انجام رسانیدند.

خدا و انسان

جهان شش هزارسال قبل از حملهٔ اهریمن وجود داشت. به مدت سه هزارسال جهان درحالت مینویی محض بود و به مدت سه هزارسال شکل مادی داشت، با این همه، با حالت مینویی پیوسته بود. جهان را اورمزد آفریده است تا با بدی نبردکند. حملهٔ اهریمن به جهان همهٔ بدیهای اخلاقی وجسمانی رادرآن ایجادکرد. ازحملهٔ او، برجهان وگیاهان و جانوران و انسان وحتی گیهان ضربه وارد شد، اما اهریمن هرچه بکوشد، نمی‌تواند براصل زنـدگی فائق آید. چون نخستین انسان درگذشت، نطفهٔ خودرابیرون ریخت که ازآن نخستین زوج بشر به وجودآمدند. اگرچه این نخستین زوج نیز به نوبهٔ خود دچارانواع حمله‌های سخت واغواها شدند، اما نسل بشرروبه افزایش گذاشت.

عقیدهٔ اساسی این است که تاریخ جهان تـاریخ جدال میان خیر و شر است. دراین نبرد انسان اساساً یاور خداست. وی نه برای بازی آفریده شده است، همانند بعضی از سنتهای هنـدی، ونه موجودی است که تجلی‌گاه شکوه خدا باشد. خدا به انسان نیاز دارد، همان‌طورکه انسان به خدا. جهانی که انسان درآن زندگی می‌کند، گرچه ازحمله‌های شر آلوده‌گشته است، اما اساساً خوب است، زیرا خدا پدر ومادر آن است. انکار این موضوع یکی از گناهان اساسی دین زردشتی است. بـرخلاف

مذاهب هلنی، زردشتیان با بی‌لطفی ماده را با روح مقایسه نمی‌کردند؛ آنـان معتقد بودندکه برای رسیدن به هستی آرمانی باید آن دو باهم در هماهنگی کامل باشند ، و این‌همان هستیی است‌که تاریخ به سوی آن در حرکت است و در پایان جهان، یا بهتر بگوییم در هنگام «بازسازی» جهان ، تحقق می‌یابد.

اسطوره‌های پایان جهان

معاد، یعنی تعلیمات مربوط به‌آخرین امورجهان، رکن‌اساسی وشناخته‌شده‌ای در‌تعلیمات دین زردشتی است. بسیاری براین اندیشه‌اندکه این تعلیمات منبعی است که هم بر عقائد شرقی و هم بر عقائد غربی تأثیرگذاشته است ـ آیینهای هنـدی و بودایی درشرق و آیین یهودی ومسیحی درغرب.

تعلیمات دیـن زردشتی در مورد پایان کار جهان شامل دو بخش است: پایان زندگی فرد با فرارسیدن مرگ و «پایان» جهان. این دو مطلب را به نوبت مد نظر قرار می‌دهیم.

اعتقاد به زندگی پس از مرگ در زمان نسبتاً متأخری بخشی از اصول عقائد دینی یهودیان را تشکیل می‌دهد، اما این اعتقاد ازقدیمترین زمانها بخش عمده‌ای از تفکرات ایرانی بوده است. جاودانگی‌تنها به معنی نوید پاداش اخروی نیست، بلکه در حقیقت جایگاه حقیقی انسان است، زیـرا آنچه به ظاهر انسان را نابود می‌کند، یعنی مرگ، سلاح اهریمن است. انسان برای زیستن ساخته شده است و نه بـرای مرگ. اگرفرضاً مرگ سخن آخر باشد، در این صورت اهریمن پیروزمند نهایـی است، ونه خدا.

پس ازمرگ روان به مدت سه شب پیرامون تن می‌گردد. نخستین شب به سخنان خود درزندگی گذشته‌اش می‌اندیشد، شب دوم به اندیشه‌هایش وشب سوم به کردارهایش. این سه‌شب زمان تأسف روان است بر تن، تأسف بر مرگ تن، و نیز زمانی است‌که روان و تن آرزوی دوباره یکی‌شدن را دارند. دراین مدت دیوان آماده درکمین‌اند و پیوسته مشتاق تا روان را دچار آزار و عذاب کنند بی‌توجه به اینکه آنچه می‌کنند بجاست یا نه. از این‌رو، روان به پشتیبانی سروش عادل نیاز دارد واین‌حمایت از راه تقدیم‌هدایا و نیایشهای‌خویشاوندان‌درگذشته‌به دست می آید. این سه شب همچنین دوران نگرانی ودلگرمی‌است ـ نگرانی ازفکرکارهای بد خود در زمان زندگی و دلگرمی از فکر کارهای نیکش.

سه شب پس از مرگ، در سپیده دم (روز چهارم) هر روانی به سوی داوری خویش می‌رود. در طول زندگانی هرفردی مجموعه‌ای از صوابها یا خطاهای او در «خانهٔ سرود»[1] انبار می‌شود. این صوابها و خطاها را در ترازویی در برابر چشمان داوران‌که عبارتند از مهر و سروش و رَشْن می‌سنجند. گرایشی به هیچ سو نیست، نه به سوی توانگران و نه به سوی درویشان، نه به سوی ناتوانان و نه به سوی زورمندان. دربارهٔ هرانسانی کاملاً براساس زندگی خاص خود او داوری می‌کنند. اگر اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای نیك بر بد افزون باشد، روان به بهشت می‌رود؛ و اگر بدی برنیکی فزونی یابد، روان را به دوزخ می‌فرستند، اما اگر هردو کاملاً برابرباشند، روان به هَمیستگان[2] که جایی میانی است، می‌رود. زردشتیان نمی‌توانند این تفکر مسیحیت را بپذیرندکه زندگی و مرگ و قربانی یك فرد بتواند کفارهٔ گناهان دیگران باشد ـ نتیجهٔ چنین قضاوتی نمی‌تواند حتی شایستهٔ عدالت بشری باشد، چه رسد به خدا.

۱. ترجمهٔ گَروثمان‌که «بهشت برین» است. (م)
۲. Hamestagan : برزخ (م)

هنگامی‌که روان از محل قضاوت بیرون می‌رود، راهنمایی به پیشوازش می‌آید. نسیمی خوشبو و دوشیزه‌ای‌که زیباتر از او هرگز کسی ندیده است، از راستکاران استقبال می‌کند. روان‌که مبهوت زیبایی اوست می‌پرسدکه اوکیست و از کجا آمده است. آن دوشیزه پاسخ می‌دهدکه: «من همان «وجدان»[1] توام».او مظهر اندیشه‌ها وگفتارها و کردارهای آن روان است. ازسوی دیگر، بوی بد ناخوشایند و عجوزهٔ برهنهٔ پیری‌که به صورت بسیار نفرت‌انگیزی دچار عیوب است، به پیشواز روان بدکار می‌آید. این زن مظهر اندیشه‌ها وگفتارها و کردارهای اوست.

آنگاه روان به سوی پل‌چینْوَد[2] روانه می‌شود. این پل دو رو دارد بدین‌گونه: برای راستکاران عریض و آسان‌گذر است، اما برای بدکاران تغییرشکل می‌دهد و به صورت تیغهٔ تیزی همانند تیغ شمشیر نمایان می‌شود ، به‌طوری‌که روان درنیمه راه به قعر دوزخ فرو می‌افتد. هنگامی‌که روان راستکار ازپل می‌گذرد ایزدان مینویی را می‌بینند، «آتش» پیروزمند[3] تاریکی را دور می‌کند، و روان‌که روحاً پاك گردیده است به‌بهشت‌رهنمون می‌شود. روان بدکار دچار عذابهای‌بزرگی می‌گردد وهمچون گرگی‌که در دام افتاده باشد، مویه و زاری می‌کند ، اما کمکی بدو نمی‌رسد. اعمال بد روان‌که به صورت حیوان درندهٔ هراس‌انگیزی درآمده و او را به پیش می‌راند ، وادارش می‌سازدکه برخلاف میل‌خود از پل بگذرد. پس از برداشتن سه گام‌که عبارتند از «اندیشهٔ بد» ، «گفتار بد»و«کردار بد»، با سر به دوزخ فرو می‌افتد و دچار انواع عذابها می‌شود.

گفته‌اندکه هم بدکاران و هم راستکاران با ماتمی رو به رو می‌شوند، و آن رودخانه‌ای است‌که از اشکهای سوگواران درست شده است. زاری و گریهٔ بیش از اندازه رودخانه را به طغیان می‌آورد وعبور ازپل را برای روان دشوارتر می‌کند.

۱. درپهلوی دراین موردکلمهٔ «دین» به‌کار رفته است. (م)
۲. چینْوَد یا چینْوَت (Chinvat) (م)
۳. منظور «بهرام» است‌که از ایزدان زردشتی است. (م)

زردشتیان زاری و مویهٔ بیش از انـدازه را گناه می‌شمرند، زیرا آن کار به سلامتی سوگواری کننده آسیب می‌رساند و به حال شخص درگذشته نیز فایده‌ای ندارد. آنچه بسیار مفیدتر است، اجرای آیینهای صحیح است ، زیرا این آیینها می‌توانند موجب آسایش فراوانی برای روان شوند.

زندگی آن‌جهانی

اکنون به سرنوشت روان پس از آنکه از پل چینودگذشت یا از آن فرو افتاد، می‌پردازیم. اما پیش از آنکه تصورات زردشتیان از بهشت و دوزخ توصیف گردد، لازم است سخنی دربارهٔ تصویر کلی زندگی آن‌جهانی گفته شود. وقتی که روان به محل پاداش یا محل مکافات می‌رسد، به جایگاه ابـدی وارد نشده است. انـدیشهٔ وجود مجازات ابدی در دوزخ از نظر اخلاقی مغایر باافکار زردشتیان است که اعتقاد دارندکه تنها هدف از هرمجازات عادلانه‌ای بازسازی یا اصلاح است. پدر ومادری که فرزند خودرا فقط محض مجازات تنبیه کنند، از ستمکاران به شمار می‌آیند. پس چگونه می‌توان چنین کاری را به خـدا نسبت داد؟ رنج جاودانه در دوزخ نمی‌تواند اصلاح کننده باشد، بنابراین، خـدای خوب نمی‌تواند آن را جائز بشمارد . بدین ترتیب، دوزخ زردشتی جایگاه موقتی است کـه در آن مجازات، هـرچند سخت، اقدامی برای اصلاح است که با گناه تناسب دارد، به طوری که سرانجام وقتی خیر پیـروز شود، همهٔ مـردم، هم از بهشت و هم از دوزخ، برانگیخته می‌شوند، و همهٔ آفریدگان با مبدء خود که خدای کاملاً خوب است، یکی می‌گردند.

بهشت

توصیف بهشت در نوشته‌های ویراف مقدس[1] آمـده است. گفته‌اند که او را

۱. منظور آردا ویراف است که شرح معراج او درکتاب آردا ویراف نامه آمده است. (م)

در عالم شهود[1] به بهشت و دوزخ برده‌اند تا سرنوشتی را که معتقدان درپیش دارند، برای آنان شرح دهـد. ویراف را سروش و موجودات آسمانی دیگر از پل چینْوَد عبور دادند و درآن سوی پل فرَوَشیهای[2] آسمانـی به دیـدار او آمدند و او را به هَمیستگان[3] بردند که جایگاه کسانـی است که اعمال نیك و بدشان برابر است. مجازات آنـان فقط گرما و سرماست. ویراف از آنجا به طبقات گوناگون بهشت رفت.

نخست ویـراف به طبقـهٔ ستارگان رسید که «در آنجا از انـدیشهٔ نیك پذیرایی می‌شود». در آنجا روانها که فـروغشان مانند ستارگان است ، درخشان و پرشکوه بر تخت نشسته‌اند. در طبقهٔ بعدی ، یعنی طبقهٔ ماه، روانهایی هستند که از «گفتار نیك پذیرایی می‌کنند»[4]. گرچه این روانها احتمالاً همهٔ دستورهای دین زردشتی را انجام نـداده‌اند ، جای آنان در بهشت است ، زیـرا کارهای خوب بسیاری انجام داده‌اند و «فروغ آنان همانند روشنایی ماه‌است». سومین طبقه، طبقهٔ خورشید است که درآنجا به فرمانروایان خوب، به سبب آنکه با اعتقاد به وظیفهٔ دشوارخود عمل کرده‌اند، پاداش می‌دهند. طبقهٔ چهارم، گرودمان[5] است که در آنجا بهمن، یعنی «اندیشهٔ نیك»، بدو خوشامد می‌گوید و او را به حضور اهوره مزدا می‌برد. دراینجا به ویراف اقامتگاههای گوناگون درستکاران را نشان می‌دهند: آنان که بخشنده بوده‌اند وآنان که از روی ایمان آیینهای زردشتی را انجام داده‌اند و آن زنانـی که همسران خوب و وفادار بوده و شوهرانشان را سروران خود به شمار آورده‌انـد. به ویراف اقامتگاه کشاورزان و پیشه‌وران ، همچنین اقامتگاه کسانی که وظیفهٔ خویش را با ایمان انجام داده‌اند، جایگاه شبانان، کدخدایان، آموزگاران،

1. vision

۲. fravashi نك به صفحات قبل.(م)

۳. برزخ (م)

۴. باتوجه به متن اصلی پهلوی ، منظور از این جمله و جملهٔ مشابه قبل این است که در این روانها ، اندیشهٔ نیك وگفتار نیك جایگزین بوده است.

۵. بهشت برین. نك به صفحات قبل. (م)

پژوهندگان («دین بهی»[1]) و آشتی‌خواهان را نشان دادند. همهٔ اینان درمیان فرشها و بالشهای زیبا درلذت وشادی بسیار به سر می‌برند.

دوزخ

ویراف را پس از بازگشت به پل به دوزخ می‌برند تـا سرنوشت بدکاران را ببیند. آنان در سه شب نخستین پس از مرگ به اندازه‌ای که کسی درتمامی زندگی درجهان آزار ببیند، دچار رنج و عـذاب می‌شوند. عجوزهٔ پیری که تجسمی از «وجدان» فـرد بدکار است، ویراف را رهبـری کرد و او از میان جای «اندیشهٔ بد»، «گفتار بد» و «کردار بـد» گذشته به دوزخ داخل شد. درآنجا با سرما و گـرمای شدیدی روبروگشت، تاریکی چنان غلیظ بود که می‌شد آن را با دست گرفت و تعفن چنان شدید بود که می‌شد آن را با کارد برید. او «دهان آزمند دوزخ را که مانـنـد «ترسناکترین چاه بود» دید. مردمان در دوزخ چنان تنگاتنگ درهم انباشته‌اند که زندگی قابل تحمل نیست، با این همه دوزخیان گمان می‌کنند که تنها هستند، و زمان چنان به‌کندی می‌گذرد که پس از گذشت سه روز می‌پندارند که دوران نه هزارسالهٔ جهان گذشته‌است. همه‌جا پر از آفریدگان نابکار است که ازنظرظاهر به بلندی کوهها هستند و روانهای بدکاران را می‌درند و می‌ربایند. این بخت برگشتگان بیچاره از فراوانی بارش برف و گرمای آتش تند سوزان و از تعفن کثیف و سنگ و خاکستر در عذاب‌اند.

هرروانی متناسب بااعمال بد خود مکافات سختی می‌بیند:

> زنی راکه مرتکب زنا شده بود با پستان در دوزخ آویزان کرده بودند؛ و آفـریـدگان موذی همهٔ بـدن او را فـراگرفته بودند.
> (آرداویراف نامه، فصل ۲۴، به‌کوشش هوگ، ص ۱۷۱)

۱. دین زردشتی (م)

> مردی راکه درکسب‌وکارکم فروشی کرده بود، وادارمی کردند تا دائماً خاك و خاکستر را در ترازو وزن کند و آن را بخورد.
> (همان مأخذ، ۲۷، هوگ، ۱۷۲)

> فرمانروای بیرحمی را معلق در فضا نگاه داشته بودند، و پنجاه دیو دائماً او را از پس وپیش با مارهای جهنده شلاق می‌زدند.
> (همان مأخذ، ۲۸، هوگ، ۱۷۳)

> مردی راکه باوجود دارایی بسیار پیوسته خودخواه بوده است، برروی میلهٔ دندانه‌داری خوابانیده بودند، وهزار دیو باخشونت بسیار اورا لگدکوب‌می‌کردند. (همان مأخذ، ۳۱، هوگ، ۱۷۴)

تنبیه‌های هرفردی بنابر اعمال نیکی که انجام داده است، تعدیل می‌شود. مثلاً مردی راکه زنا کرده بود در پاتیل جوشانی نشانده بودند، اما چـون او جانوران موذی بسیاری را با پای خودکشته بود، پاهایش از پاتیل بیرون بود و مانند قسمتهای دیگر بدنش آزار نمی‌دید.

این متنها نه تنها ازجهت عرضهٔ تصویرکلی بهشت و دوزخ به عنوان جایگاه عقوبت سخت و درعین حال اصلاح‌کننده ، جالب توجه‌اند، بلکه از نظر عـرضهٔ جزئیاتی دربارهٔ آنچه زردشتیان گناه دینی به شمار می‌آوردند نیز درخور توجه می‌باشند، مانندکم‌فروشی، حکومت غیرعادلانهٔ فرمانروایان، زنی که دست بهسقط جنین می‌زند، هم‌جنس بازی، خست ونظائرآنها.

هم بهشت و هم دوزخ با کلمات مربوط به ماده توصیف شده‌اند. بهشت در بالای زمین‌است ودوزخ در زیرزمین. خوشیها ورنجها نیز باکلمات مربوط به‌جسم توصیف شده‌اند. بااین همه، در این متون تأکید شده است که این خوشیها و رنجها

از آنچه در جهان می‌بینند افزونتر است، و چون درنظر بگیریم که تأکید می‌شود که این رنجها وخوشیها را «روان» می‌بیند، می‌توانیم حدس بزنیم که گمان می‌کردند در این دورهٔ پس از مرگ، روان رنجها وخوشیها را به صورت روحانی می‌بیند، گرچه زبانی برای بیان آن وجود ندارد.

نکتهٔ دیگری که باید مورد توجه قرارگیرد، اندیشهٔ عروج روان از طبقات مختلف آسمان است. عموماً چنین می‌پندارند که این اندیشه نشانه‌ای از یك تصور بسیار قدیمی است که به صورتهای مختلف در سنتهای گوناگون ظاهر می‌شود. از باب نمونه، ممکن است این عروج روان در نقوش برجستهٔ کوماگنه[1] تصویر شده باشد. این نقوش برجسته شاه را نشان می‌دهند که با خدایان گوناگون دست می‌دهد. همین تصور در آیین گنوسی و شاید در مهرپرستی که شخص تازه تشرف یافته از تعدادی پله‌های «نردبان» روحانی بالا می‌رود، نیز وجود دارد.

۱. Comagene درشمال شرقی سوریه (م)

داوری جهانی

چنانکه دیدیم، زردشتیان بر این باورند که تاریخ جهان دوازده هزارسال به طول می‌کشد. آخرین دوره که در آن بدی شکست می‌خورد، دوره‌ای است که با تولد زردشت آغاز می‌شود، بنابراین، به عقیدهٔ زردشتیان ما در دورهٔ انجامین تاریخ جهان زندگی می‌کنیم.

آخرین دورهٔ تاریخ خود به چهار دورهٔ کوتاهتر تقسیم می‌شود و نماد هرکدام از آنها یکی از فلزات است: زر نماد دوره‌ای است که درآن «دین بهی» به زردشت الهام شد، سیم نماد دوره‌ای است که شاه حامی او[1] دین را پذیرفت، روی نماد دوران ساسانی و آهن نماد دورهٔ کنونی است که دین رو به تنزل است. گرچه در این دوران است که بدی مغلوب می‌شود، اما این نبرد داستان واحدی از موفقیت طولانی «خیر» نیست، بلکه مجموعه‌ای از زیروبمهایی است که در طی آنها نخست نیکی و آنگاه بدی ظاهراً موفق می‌شوند. در طی دوران سه هزار سالهٔ پایانی زردشتیان منتظر آمدن سه منجی هستند که هرکدام هر هزارسال یك‌بار ظهور می‌کند. انتظار نخستین منجی را هزارسال پس از زردشت می‌کشیدند. از آنجا که عموماً

۱. یعنی گشتاسب (م)

برآن‌اندکه زردشت درحدود ۶۰۰ ق. م. می‌زیسته است[1]، بایستی دو منجی نخستین تاکنون ظهور کرده باشند. بعداً خواهیم دیدکه چگونه زردشتیان راه حلی برای این مسئله یافته‌اند. آنان معتقدندکه دوران آهن که دوران تنزل دین پیش ازظهورنخستین منجی است، هنوز ادامه دارد.

دوران آهن

نشانهٔ این دوران چیزی‌است که سنت یهودی‌ـمسیحی آن را علائم آخرت، می‌نامد ـ تجلیات ترس وقدرت شر. دیوان خشم‌تبار «ژولیده مو» به ایران می‌تازند که حاصل آن نابودی کامل زندگی منظم این سرزمین است. زندگی خانوادگی و اجتماعی پریشان می‌شود و بزرگداشت راستی و عشق و «دین بهی» کاهش می‌یابد. آشفتگی گیهانی نیز به‌وجود می‌آید: خورشید وماه نور خودرا به‌کمال نمی‌افشانند، تاریکی وتیرگی، زمین‌لرزه وخشکسالی وقحطی در زمین به وجود می‌آید. درزمین جنگها درمی‌گیرد، و زندگی چنان ترسناك به نظر می‌آیدکه زردشت که می‌گویند همه اینها را درعالم شهود بدو نموده‌اند، نیایش می‌کندکه کاش در چنین دورانی از زندگی به سر نبرد. این حملهٔ شر قرینهٔ یورش او در آغاز تاریخ جهان است. درآن زمان اهریمن خورشید را آزرد، زمین را به لرزه درآورد به گونه‌ای‌که کوهها پیدا شدند، ونظم را دچار بی‌نظمی کرد. به همین‌گونه، درپایان جهان نورخورشید تغییر می‌یابد، زمین لرزه‌ها به‌وقوع می‌پیوندد وزندگی خانوادگی واجتماعی ودینی دچار هرج ومرج می‌شود.

سرانجام بارش ستارگان در آسمان پیدا می‌شودکه نشانهٔ تولد شاهزادهٔ پارسایی است‌که برلشکر شر پیروز می‌گردد وسرزمینهای ایرانی وتخت «دین‌بهی» را، پیش ازتولد نخستین منجی، باز می‌آراید.

۱. این نظر امروزه چندان مورد قبول نیست. بیشتر برآن‌اندکه زردشت بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ ق. م. می‌زیسته است. (م)

نخستین منجی

اوشیدر منجی («گسترش دهندهٔ راستکاری») گرچه از دوشیزهٔ باکره‌ای زاده می‌شود، اما فرزند پیامبر بزرگ زردشت نیز هست. در اسطوره آمده است‌که نطفهٔ زردشت در دریاچه‌ای نگهداری می‌شود. نزدیك به فرارسیدن هزاره این نطفه دختر باکرهٔ پانزده ساله‌ای راکه درآن دریاچه به آب‌تنی می‌پردازد، بارور می‌کند و نطفهٔ منجی در رحم او بسته می‌شود.

وقتی این منجی به سی‌سالگی می‌رسد، خورشید ده روز یکسره در میان آسمان درهنگام ظهر، یعنی «رَپیثوین»[1]، می‌ایستد، درهمان جایی‌که پیش از نخستین حملهٔ اهریمن قرارداشت. منجی با فرشتگان بزرگ[2] همسخنی می‌کند، والهام دینی راکه نخستین بار زردشت آورده بود، باز می‌آورد. با آمدن او وضعی‌همانند وضع بهشت به جهان باز می‌گردد. به مدت سه سال مردمان با هماهنگی بیشتر و به‌دور از آفریدگان بد زندگی می‌کنند و بخشی از آفریدگان اهریمن یعنی نوع گرگ نابود می‌شود. بدین‌گونه ظهور نخستین منجی پیش‌آزمونی[3] است برای فرارسیدن‌کمال، یعنی تلفیق نظم اولیه با «دین بهی» که زردشت آن را آورده بود. با این همه، «بازسازی جهان»کامل نیست. بدی هنوز هست وبار دیگر اظهار وجود خواهدکرد.

متنها دربارهٔ چگونگی بروز بدی‌که درپایان هزاره رخ خواهدداد، همداستان نیستند. دربعضی ازمتون آمده است‌که دشمنان ایران بازخواهندگشت و «دین بهی» و دولت را پایمال خواهند کرد، اما چنین می‌نماید که این مطلب تاریخی‌کردن اعتقادی اساطیری است که در متنهای دیگرآمده است. دراین متون‌گفته شده‌که شر

1. Rapithwin

۲. امشاسپندان (م)

3. foretaste

به صورت زمستان هراس‌انگیزی که با جادوگری دیو مَلْکوس[1] به‌وجود می‌آید ، ظاهر می‌گردد . برف و تگرگ بخش اعظم نوع بشررا ازمیان خواهد برد. با این همه،پیش‌ازرسیدن دومین منجی،خیر دوباره پیروز خواهد شد، زیرا مردمان از وری (قلعه‌ای)که جمشید ساخته است، (نك به صفحات قبل) بیرون خواهند آمد و زمین از آنان پر خواهد شد. در این زمین که دوباره پرجمعیت شده، بیماری دیگرکشنده نخواهد بود، و مرگ فقط براثر پیری یا قتل اتفاق خواهد افتاد. بدین‌گونه، بزرگترین سلاح‌اهریمن که مرگ است،کم‌کم نیروی خود را تا پیش ازتولد دومین منجی، ازدست خواهد داد.

دومین منجی

اوشیدرماه، دومین منجی، مانند سلف خود از دوشیزهٔ باکره‌ای زاده می‌شود که از نطفهٔ زردشت که در دریاچه‌ای نگاهداری می‌شود، آبستن شده است. درحالی که خورشید در هنگام ظهور اوشیدر ده روز بی‌حرکت مانـده بود، در این هنگام بیست روز درمیان آسمان درهنگام ظهر خواهد ایستاد، وآفریدگان به‌جای سه سال، شش سال در کامیابی خواهند بود. درطی هزارهٔ اوشیدر گرگها از روی زمین رخت برمی‌بندند و در این هنگام اعضای بیشتری از آفریدگان شر، از قبیل مارها، ناپدید خواهند شد. جهان به سوی وضع بهشتی بنیادین بازهم نزدیکتر خواهد شد. آدمی دیگر نیازی به خوردن گوشت نخواهد داشت و گیاهخوار خواهد شد و فقط آب خواهد نوشید.

با وجود این نیروی رو به افزایش «آفـرینش خیر» و اخراج تدریجی شر، هنوز تا به پایان آمدن نیروهای تاریکی زمانی دراز مانده‌است. شر دوباره به‌صورت ضحاك، یعنی همان غولی که فریدون اورا درغاری درکوه دماوند زندانی کرده است (نك به قبل)، اظهاروجود خواهدکرد. وی از زندان خواهد گریخت وبا تاخت وتاز

1. Malkus

در جهان به ارتکاب گناه دست خواهد زد و یك سوم نوع بشر و حیوان را خواهد بلعید. به عناصر خوب یعنی به‌آتش وآب وگیاه آزار خواهد رساند. اما گرشاسب یکی دیگر از قهـرمانان باستانی، برانگیخته خواهد شد و سرانجام جهان را از این موجود شریر رهایی خواهد بخشید.

هزارهٔ هرکدام از این منجیان الگوی روشنی را دنبال می‌کند: پیش از تولد این‌منجی نیکی‌اوج خواهدگرفت. ظهور معجزه‌آمیز او آفرینش را به وضع بهشتی نزدیك‌تر خواهد کرد، و نیروهای شر کاستی‌خواهند گرفت. باوجود این، شر درهر موقعیتی حمله‌ای را آغازخواهدکردکه تهدیدی برای نابودی نوع بشر خواهد بود تا اینکه سرانجام به دست یکی از قهرمانان اولیه مغلوب شود.

سومین وآخرین منجی

نطفهٔ سَوْشْیَنْتْ (سوشیانس)[1]، آخرین منجی، نیز همانند دو منجی دیگر در رحم دختر باکره‌ای بسته می‌شود، اما با آمدن او پیروزی کامل و نهایی خیر نیز فرا خواهد رسید. بیماری و مرگ و شکنجه و آزار همه مغلوب خواهند شد. گیاهان دائماً شکوفا خواهند بود و آدمی فقط غذاهای معنوی خواهد خورد. جهان در آن زمان کاملاً و برای آخرین‌بار بازسازی خواهد شد. سوشیانس مردگان را در همان جایی که درگذشته‌اند، برخواهد انگیخت. آنگاه همهٔ مردمان به سوی داوری واپسین پیش خواهند رفت و درآن هرکسی اعمال نیك و بد خودرا خواهد دید. نیکوکاران چنان در میان بدکاران مشخص خواهند بودکه بره‌های سپید در میان بره‌های سیاه . پس از این داوری به مـدت سه شبانه روز بدکاران به دوزخ باز خواهند گشت و نیکوکاران به بهشت تا مکافات درخور خود را ببینند. در حالی که داوری بر سر پل (چینْوَد) با پاداش ومجازاتی که به دنبال دارد، فقط خاص روان‌است، داوری واپسین

1. Saoshyant

که پس از رستاخیز است با همهٔ وجود آدمی سروکار دارد، هم با تن و هم با روان، تا سرانجام انسان آفریدگار را باهمهٔ وجود خود درهماهنگی کامل روح وماده،نیایش کند. اما نخست همهٔ مـردم باید از رودی از فلز گداخته بگذرند. این رودخانه که پیش از این، زمین را به شکل اولیهٔ آن، یعنی به صورت دشت، هموار کرده‌است، دراین زمان همهٔ مردمان را نیز فرو خواهد برد، تا آنان نیز درپاکی یکسان شوند. هدیهٔ جاودانگی هنگامی اعطا خواهد شد که سوشیانس در نقش موبد قربانی نهایی را با آخرین حیوانـی که برای خدمت به بشر کشته می‌شود، انجام دهـد. این همان قربانی گاو است که قبلاً نقش او را در تاریخ اولیه ذکر کرده‌ایم. از پیه آن گاو و «هوم سفیـد» اساطیری که در «دریای گیهانـی»[1] قرار دارد، اکسیر جاودانگی تهیه خواهد شد.

پس از این، در متنها شرح شکست انجامین شر آمـده است، گرچه ممکن است در اصل ترتیب تاریخی حوادث در دین زردشتی چنین نبوده باشد. هریك از موجودات ایـزدی بر هماورد دیوی خود مستولی خواهد شد و او را نابود خواهد کرد تا اینکه سرانجام اهریمن و آز که باز مانده‌اند ، به دوزخ خواهند گریخت. فلز گداخته که سطح زمین را هموار کرده و آدمیان را فراگرفته است، به دوزخ فرو خواهد ریخت، و تعفن و پلیدی راکه مشخصهٔ این جایگاه است درخود فرو خواهد برد، به طوری که کل شر اگر هم از میان نرود، عقیم خواهـد شد. متأسفانه دربارهٔ سرنوشت قطعی اهریمن در متون به وضوح سخن نرفته است. سوراخی که اهریمن از آنجا به جهان رخنه کرده بود، محکم بسته خواهد شد. با هموارشدن زمین و با تحقق اتحاد آرمانی تن و روان درانسان، باردیگر همهٔ آفرینش تلفیق کاملی از روح وماده خواهد بود، همان‌گونه که ارادهٔ خدا بوده است.

خطاست اگر این رویداد را پایان جهان بنامیم، زیرا در دیـن زردشتی چنین نیست. اگر چنین باشد پایان جهان به معنی پیروزی اهریمن خواهد بود. بهتر است

۱. منظور دریای اساطیری وروکَشه یا فراخکَرت است. نك به قبل. (م)

که آن را «بازآرایی»[1] بخوانیم، همان‌گونه که خود زردشتیان آن را می‌نامند. جهان دوباره به وضع کاملی که پیش از حملهٔ اهـریمن از آن برخوردار بود، بازآرایی می‌شود. اما این حوادث حتی معنایی والاتر از این هم دارد. امور درست به حالت پیشین‌خود باز نمی‌گردند، زیرا در این زمان اهریمن دیگر وجود ندارد، و اورمزد نه تنها به عنوان خیرمطلق و دانای مطلق، بلکه در این زمان به عنوان قادر مطلق نیز فرمانروایی می کند.

۱. در پهلوی فْرَشْگَرد. (م)

کیش زروانی

بدعتی در دین زردشتی

تا اینجا در این کتاب توجه ما به‌تعلیمات و اسطوره‌های زردشتی‌مقبول عموم[1] معطوف بوده است. حتی باورهایی که از دوران باستان توصیف کردیم، فقط درمتون زردشتی حفظ شده و جزء نظام دین زردشتی درآمده‌اند. اما همانند هردین دیگری، عقائد و اسطوره‌های گوناگونی از دین زردشتی سر برآورد. در این میان گروه عمده‌ای که عقائدشان با عقائد عموم متفاوت بود، زروانیان‌اند.

گرچه بعضی از محققان برآنند که کیش زروانی سنتی است متعلق به پیش از زردشت، اما این نظریه رواج دارد که کیش زروانی در دورهٔ هخامنشی براثر نفوذ عقائد بابلی پیدا شده است. احتمالاً این کیش در دورهٔ اشکانی از مقبولیت عموم برخوردار بوده است، اما چنین می‌نماید که در دورهٔ ساسانی اهمیت بیشتری یافت. با این حال، حتی در این دوره نیز کیش زروانی احتمالاً بیشتر نهضتی متفکرانه در دین زردشتی بود تا فرقه‌ای متمایز. بازسازی اساطیر زروانی بسیار دشوار است، زیرا هیچ متن زروانی خالصی بر جای نیست، بلکه فقط گزارشهای ناظران خارجی و اینجا و آنجا، احتجاجات زردشتیان را در دست داریم. بدیهی است که از چنین اسنادی باید بااحتیاط استفاده کرد.

نام این «فرقه» مشتق از زُروان «زمان» است که به نظر زروانیان وجود غائی است. به عقیدهٔ آنان، زروان منشأ غائی هم خیر و هم شر و پدر دو برادر یعنی

1. orthodox



این تصویر را که بر روی مفرغی از ناحیهٔ لرستان به دست آمده است، با زُروان یکی دانسته‌اند. این خـدا اورمزد و اهریمن را بهدنیا می‌آورد. اطراف زروان را چهره‌هایی فراگرفته‌اندکه نماد سه دورهٔ زندگی انسان است: خردسالی (درطرف چپ پایین)، بلوغ (درطرف چپ) و پیری (طرف راست). بعضی برآنندکه این اشخاص شاخه‌های بَرْسُم در دست دارند. احتمالاً این تعبیر از نظر ترتیب تاریخی درست نیست. شاید اسطوره‌ای که درپس این صحنه وجود دارد، تحولی در اسطورهٔ زروانی بوده باشد.

اورمزد و اهریمن است. به اعتقاد زروانیان «مطلق» در وجود زروان قرار دارد که مشتمل بر دوقطب متضاد خیر و شر است. زروانیان در پی وحدانیتی درپس ثنویت دین زردشتی مقبول عموم بودند. مفاهیمی که از این اعتقاد استنباط می‌کردنـد، بسیار زیاد بود، اما پیش از بحث دربارهٔ آنها اسطورهٔ زروانـی را آن‌گونه‌که در روایتهای خارجیان و اساساً در روایت اِزنیک[1] ارمنی حفظ شده است، می‌آوریم.

پیش از اینکه زمین یا آسمان وجود داشته باشد، زروان‌که وجود بزرگ و غائی است، به تنهایی وجود داشت. اوکه در آرزوی پسری بود، هزارسال قربانی کرد. تقدیم قربانـی به این مفهوم نیست‌که او برای وجود دیگری نیایش می‌کرد، زیرا به‌اعتقاد ایرانیان تقدیم قربانی خود اعتبار و نیرو دارد. باری، پس از هزارسال زروان در برآورده شدن آرزوی خود شك‌کرد. وی تردیدکردکه قدرت قربانـی موجب پیدایش پسری ، یعنی اورمزد شودکه آسمانها و زمین را بیافریند. در لحظهٔ تردید او نطفهٔ جفتی توأمان در او بسته شد زیرا زروان به عنوان وجودی بی‌طرف، وجودی دوجنسه است. یکی از این‌جفت توأمان اورمزد بودکه نتیجهٔ برآورده شدن آرزوی او بود، و دیگری اهریمن که تجسم شك او بود. زروان قول دادکه موهبت سلطنت را به هر پسری‌که زودتر از رحم او بیرون آید، ببخشد. اورمزدکه در آن هنگام نیز مشخصهٔ بـزرگ علم مطلق در او متجلی بود، به این موضوع پی برد و برادر خود را ازآن آگاه ساخت ، از این‌رو ، اهریمن رحم را بردرید ، و خود را به پدر معرفی کرد و گفت:

«من اورمزد پسر تو هستم». زروان گفت : «پسر من روشن و خوشبوست، ولـی تو تاریك و بد بویی.» و زارزار گریست.
(زنر، طلوع و غروب دین زردشتی، ص ۲۰۸)

1. Eznik

چون اورمزد پیدا شد، زروان فوراً دریافت که او حاصل بر آورده شدن آرزویش است و نماد روحانیت را که شاخه‌های بَرْسُم[1] است، بدو بخشید، و چون نمی‌خواست عهد خود را در مورد اعطای موهبت سلطنت به نخستین فرزند بشکند، فرمانروایی جهان را به مدت نه هزار سال به اهریمن واگذار کرد. به اورمزد فرمانروایی عالم اعلی را عطا کرد و او آسمانها و زمین را آفرید.

دراین ضمن، درست مطابق عقائد زردشتی مقبول عموم، اهریمن دیوان و فقر را و هرچه بد و شریر است، آفرید. اورمزد نمایندهٔ همهٔ خوبیهای زروان و اهریمن نمایندهٔ همهٔ بدیهاست. زروانیان در پس وقایع و چهره‌های متعدد زندگی، یك منشأ غائی را می‌دیدند که همه چیز را در یك وجود شامل می‌شد، دوقطبی بودن نور و ظلمت، خیر و شر. وجود شر در جهان نه براثر اشتباه است و نه نهایتاً به سبب آفرینش بد اهریمن، بلکه به علت وجود توانشی[2] در طبیعت آن وجود «مطلق» است. هدف از جنگ میان خیر و شر آن است که وحدت موجود در آن وجود «مطلق» که به سبب تردید ایزدی به هم خورده بود، به‌آن بازگردانیده شود.

مفاهیمی که از این اسطوره استنباط می‌شد، اساساً خصوصیت فلسفی داشته است، و از این رو، این استدلال موجه مطرح شده که کیش زروانی اساساً دین متفکران بوده است. چنین می‌نماید که صورتهای گوناگونی از کیش زروانی وجود داشته است، اما اینکه آیا تفاوتها موجب پیدایش فرقه‌هایی از این کیش شده باشد، تا حدی نامحتمل است.

یکی از تحولات دراعتقاد به زروان، عقیده‌ای بوده دال برتکامل‌مادی‌گرایانهٔ[3] جهان، و آن تحولی است که احتمالاً زیر نفوذ خارجی پیدا شده بود. بنابراین

۱. بَرْسُم، دسته‌ای از شاخه های گیاه که روحانیان زردشتی در آیینهای دینی آن را در دست می‌گرفتند. (م)

2. potentiality

3. materialistic

عقیده، آفرینش جهان عمل خدا نبوده، بلکه تکاملی تدریجی بود از مادهٔ اولیهٔ بدون صورت، یعنی زمان و مکان نامحدود (زروان)، به آنچه دارای صورت است یعنی محدود. بدین‌گونه نامحدود، محدود می‌گردد. البته این فرایند[1] می‌تواند بدون اعتقاد به وجود خالقی انجام پذیرد و چنین می‌نماید که این عقیدهٔ به «تکامل تدریجی» انکار بهشت ودوزخ وهمهٔ پاداشها یا عقوبتهای آینده را به دنبال می‌آورد. خلاصه اینکه این اسناد که جهان از «زمان/مکان» اولیه یعنی زروان، تکامل تدریجی یافته است، براساس توجیه مادی‌گرایانهٔ عالم نهاده شده است که اساساً با اعتقاد به وجود خالق و عقیده به زندگی پس از مرگ و تکیه بر پاداش یا عقوبت در دین زردشتی مقبول عموم ناسازگار بوده است.

تکامل تدریجی جهان از «زمان» به نظربعضی این مفهوم را دربر داشت که سپهرجهان را محدود می‌کند و بر آن نظارت دارد. به زبان اسطورهٔ نجومی، این سخن به این معنی است که تقدیر هریك از افراد از طریق جدال گیهانی میان بروج دوازده‌گانه که نمایندهٔ نیروهای خیر هستند، و سیارات هفتگانه که اختیار مقدرات آفریدگان را در دست دارند، در ازل مقدرشده است. این اعتقاد به تقدیر که با دین زردشتی مقبول عموم بیگانه است، نفوذ نسبتاً زیادی در افکار ایرانی برجای گذاشته است. این اعتقاد نه‌تنها دربعضی نوشته‌های زردشتیان راه یافت، بلکه در بعضی از قطعات حماسهٔ بزرگ (ایران)، شاهنامه، نیز دیده می‌شود. شاعر (= فردوسی) سؤالات موبدان بزرگ را از زال می‌آورد. به عنوان آزمونی از دانش مذهبی خویش، زال بایستی شماری معما را تفسیر کند. یکی از آن معماها دربارهٔ مردی است که با داس بزرگ تیزی جسورانه به سوی مرغزاری (پر سبزه و جویبار) به تندی گام برمی‌دارد. تروخشك را درو می‌کند، واگر به او التماس کنی، به سخن تو گوش فرا نمی‌دهد. تفسیر این معما این است که مرد داس به دست زمان است، و ما گیاه هستیم. دروگر همه را به یك چشم می‌نگرد، جوانی و پیری در نظر او

1. process

اهمیتی نـدارد، هر که در راه اوست درو می‌شود. خصوصیت جهان چنین است که اگر در جهان مـرگ نبود، تولد هم نبود: از دری داخل می‌شویم و از در دیگری خارج می‌گردیم : زمان هر نفس ما را می‌شمارد. (زنر، «طلوع و غروب دین زردشتی»، ص ۲۴۰ و بعد). این چشم‌انداز تیره و تار از زندگی و این نظر عیب‌جویانه نسبت به تولد و مرگ از نظر خوش‌بینانه و مثبت زردشتیان پیرو دین عموم بسیار به‌دور است.

به عقیدهٔ بسیاری نظر بدبینانه نسبت به زن مشخصهٔ دیگری از کیش زروانی بوده است. در بعضی از صورتهای بازسازی شدهٔ «روایات هبوط» در کیش زروانی، جَهی[1] شریر، یعنی زن بدکاره نخست با اهریمن هم‌آغوش شد و بعد مـرد راستکار یعنی گیومرث را اغوا کرد. اگرچنین باشد، زروانیان بر این باور بوده‌اند که هوس جنسی زن موجب حضور شر در ایـن جهان است. بنابه روایت بندهش که یکی از متنهای زردشتی است، اورمزد اعتراف می کند که گرچه زنان یاور او هستند، زیرا مردان را می‌زایند، با این همه اگر ظرف[2] دیگری را می‌یافت، زنان را نمی‌آفرید. اما هرچه در آبها و زمین، در میان درختان و درمیان گله و رمه، در کوهها و دره‌ها جستجو کرد، راه دیگری نیافت. غالباً این نکته را نمونه‌ای از نفوذ کیش زروانی بر دین زردشتی می‌دانند. البته شاید هم درمیان زردشتیان سنت‌گراکسانی بوده‌اند که از زن گریزان بوده یا «خلق وخوی عجیب» داشته‌اند، و درنتیجه، این عقیده می‌تواند خاصتاً عقیدهٔ زروانی نباشد. چنین پدیده‌ای در بیشتر ادیان وجود دارد ــ درمسیحیت نیز علیرغم اهمیت مریم، شبیه این نظرها کم نیست. همین مطلب درمورد دین زردشتی نیز صادق است. سخت خطرناك است که به هر اعتقاد نامتداولی برچسب «زروانی» بزنیم.

بنابراین، تفاوتهای اصلی میان کیش زروانی و دیـن زردشتی عبارت‌اند از اعتقاد به وجود «مطلق» به عنوان «مکان / زمان» ؛ طبیعت زُروان؛ اعتقاد به اورمزد و اهریمن به عنوان جفت توأمان؛ واعتقاد به نه هزارسال فرمانروایی اهریمن؛ و اعتقاد به تقدیر و ماده‌گرایی.

1. Jahi

۲. درمتن اصلی پهلوی جامَک به معنی «جام، ظرف» یا «جامه». (م)

مهر (میثره[1]) خـدای مهمی درتاریخ بسیاری از کشورهای مختلف در ادوار گوناگون بوده است؛ پرستش او درغرب تا شمال انگلستان ودرشرق تاهند گسترش داشته است. مهر که نخست هـزاران سال پیش پرستیده می‌شد، هنوز مورد احترام زردشتیان است.

درهند باستان این خداکه نام او به صورت میتْرَه[2] «دوستی» یا «پیمان» ظاهر می‌گردد، معمولاً همراه با خدای دیگری به نام وَرُونَه[3] «سخن راست»، به صورت ترکیب «میتْرَه‌ـوَرُونَه»[4] ، به یاری خوانده می‌شد. این دو غالباً با عباراتـی خاص انسان توصیف می‌گردنـد، و هردو با هم برگردونهٔ درخشان خودکه ساز و برگش همچون گردونه‌های زمینی است، سوارهستند و در اقامتگاهی زرین که هزارستون و هزار در دارد، اقامت دارنـد. اما علیرغم این تصویر پردازی[5]، هیچ افسانـه و اسطوره‌ای دربارهٔ آنان ذکر نکرده‌اند. تصویرپردازی فقط برای ترسیم خصوصیت این دوشخصیت به‌کار رفته است.

میتْرَه و وَرُونَه به صورت فـرمانروایان گیهانی[6] توصیف شده‌اندکه نظم را در جهان خدایان و آدمیان برقرار می‌کنند، زیـرا «پیمان» و «سخن راست» اساس

1. Mithra
2. Mitra
3. Varuna
4. Mitra_Varuna
5. imagery
6. cosmic rulers

تمامی زندگی نظام یافته در گیهان، در دین و درجامعه است. با مراعات «پیمان» مردمان باهم پیوستگی می‌یابند، و دروغ مغلوب می‌گردد، و اجرای معتقدانهٔ وظائف آیینی موجب می‌شود که خورشید بتابد و باران ببارد. •

در ایران سرود مختص مهر [= مهریشت] را در دست داریم. این سرود را، به صورتی که اکنون بر جای مانده است، معمولاً متعلق به تاریخی در حدود ۴۵۰ ق. م. می‌دانند، گرچه مطالب آن بسیار قدیمتر از این زمان است. مهر، مانند میترَه درهند، کاخی دارد که آن را آفریدگار ساخته است ودرآن

«نه شب وجود دارد و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم، نه بیماری مرگ‌آور، و نه پلیدیی که خدایان شریر[1] آنها را آفریده‌اند.»(یشت ۱۰، بندهای ۵۰ – ۴۹، گرشویچ، مهریشت، ص ۹۹).

مهر درگردونهٔ خویش که چهار اسب سفید نامیرا آن را می‌کشند ونعل آنها از زر و سیم است، به پیش می‌راند.

«او نخستین خدای مافوق‌الطبیعه‌ای (= مینویی)است که پیشاپیش خورشید نامیرای تیزاسب به سراسر هَرا[2] می‌رسد... نخستین (خدایی) است که قله‌های زیبای زرگون را فرامی‌گیرد، و از آنجا این نیرومندترین (خدایان) بر سراسر سرزمینی که ایرانیان درآن جایگزین هستند، نظارت می‌کند.» (یشت ۱۰،

۱. به جای خدایان شریر درمتن اوستایی «دیوان» آمده است. معنی دیو دراصل «خدا» بوده ، سپس معنی «خدای مطرود» و «خدای شریر» وغیره پیداکرده است. (م)

۲. Hara : البرز (م)

بندهای ۱۳–۱۲، گرشویچ، همان مأخذ، ص ۷۹)

درایران، تصویرپردازی اساطیری تنها به این منظور به‌کارگرفته شده است که شخصیت خدای «عهد و پیمان» را نمایان سازد، و همین‌گونه تصویرپردازی را در هند نیز می‌یابیم. مهر کسی است که «نظم» یا راستی» را حفظ می‌کند. اوست که بر دیوان دروغ می‌تازد و آنان را شکست می‌دهد، کسی است که چون پیمان مربوط به ادوار گوناگون تاریخ جهان به پایان رسد، به داوری می‌پردازد. به سبب توجه مهر به « راستی » ، این ایزد به داوری روان پس از مرگ می‌پردازد و گرز خود را هر روز سه‌بار بربالای دوزخ می‌گرداند تا دیوان به گناهکاران عقوبتی بیش از آنچه سزاوار آنند، تحمیل نکنند. یکی از دانشمندان که مدتی در میان زردشتیان زیسته است، شرح می‌دهد که یکی از مادران پارسی[1] از اهالی کراچی که دریافته بود یکی از نوه هایش برای چیزهای جزئی دروغ می‌گوید، به اونصیحت می‌کرد که به یاد داشته باشد که مهر ناظر اوست وحقیقت را می‌داند.

در مهر یشت این اندیشه که خدای پیمان «راستی» و «نظم» را حفظ می‌کند، بااین تصویرپردازی بیان شده است:

«جنگجوی توانای نیرومند» با نیزه‌ای سیمین، زرهی زرین و شانه‌های سخت که سرخدایان ومردمان شریررا درهم می‌کوبد، و از پیش او روح مخرب (= اهریمن)...،«خشم»بدخواه...، «کاهلی» درازدست .... و همهٔ خدایان شریر مافوق‌الطبیعه (= مینویی) ترسان به پس می‌گریزند. (بند ۹۷، گرشویچ، همان مأخذ، ص ۱۲۱).

۱. زردشتیان هند را پارسیان می‌نامند. (م)

ایرانیان بالطبع ایران را سرزمین «پیمان» به شمار می‌آوردند و می‌دانیم که جنگجویان پیش ازرفتن به جنگ با «کشورهای ضد مهر»[1]، «بر یالهای اسبانشان به درگاه مهر دعا می‌کنند» و یکی از تاریخ‌نویسان رومی روایت می‌کند که شاه ایران «پیش از رفتن به جنگ، همراه با سرداران و کارگزاران خویش همگی به‌گرداگرد صفوف مردان مسلح می‌گشتند، وبه خورشید ومهر و آتش مقدس جاوید نماز می‌گزاردند.»(کوینتوس روفوس، تاریخ اسکندر، چهارم، ۲ و ۱۳).

در دین زردشتی کنونی مهر نقش بسیارمهمی در آیینهای دینی بر عهده دارد. همهٔ روحانیان در «در مهر»[2] درطی مراسمی رسماً به حلقهٔ روحانیان تشرف می‌یابند و دراین مراسم به‌آنان گرز مهر به عنوان نمادی از وظائف آنان درنبرد با نیروهای شر اعطا می‌شود. مقدسترین آیینها همه در تحت حمایت او اجرا می‌شود و یکی از جشنهای بزرگ‌که مهرگان نام دارد، جشنی است به افتخار «مهر، داور سرزمین ایران». این جشن هنوز درایران به مدت پنج روز همراه باشادمانی بسیار وبا خلوص نیت عمیق برگزار می‌گردد.

بعضی از دانشمندان معتقدندکه این جنگجو و داور بزرگ در داوری و نبرد واپسین علیه شر نقش مهمتری از آنچه درنظر اول از متون برمی‌آید، برعهده داشته است. در تعدادی از متنهای ایرانی به این نکته اشاره شده است، اما مشکل بتوان دراین مورد به یقین رسید. یکی ازموارد محتمل درخورتوجه که از آن اطلاع داریم از این قراراست: در دوران اولیهٔ مسیحیت دو دسته پیشگویی یا غیب‌گویی که گمان می‌شود اصل ایرانی داشته‌اند، دربارهٔ منجی آینده رواج داشت. در هیچیک از این دومورد نام منجی ذکرنشده است، اما محتمل است درهر دومورد مهرشخصی باشد که درپس تصویرپردازیها نهفته‌است. دریکی ازپیشگوییها سخن‌از ستاره‌ای در میان

۱. یعنی کشورهای پیمان‌شکن. (م)
۲. آتشکده (م)

است که مغان را به محل تولد منجی در غاری بر قلهٔ کوهی رهنمون می‌شود. در صورتی که بتوان این پیشگویی را با داستان مغان در انجیل یکی دانست و به یقین تاریخ آن را تعیین کرد، شاید بتوان گفت که این پیشگویی ایرانی زمینهٔ جالبی را برای داستان مغان فراهم آورده است. در غیب‌گویی دیگری ظهور منجیی در پایان جهان پیشگویی شده است که همراه با آتش خواهد آمد تا بدکاران را نابود سازد و پارسایان را نجات دهد. اگراین مطالب با مهر ارتباط داشته باشد، دراین صورت به بعد تازه وبسیار درخورتوجهی درمورد شخصیت این خدا دست می‌یابیم.

تا اینجا به مهر درچارچوب افکار هندی و ایرانی نگریسته‌ایم. البته وی خدای رومی مهمی (Mithras) نیز بوده است. چگونه این چرخش طعنه‌آمیز تاریخ یکی از ستایش‌آمیزترین خدایان ایرانی را به صورتی درآورد که یکی از محبوب ترین خدایان روم گردید، کشوری که دشمن اصلی ایران بود، مطلبی است که پژوهندگان سخت مشتاق دانستن آن‌اند. احتمالاً پرستش این خدا از طریق ملتزمان بزرگان ایرانی درآسیای صغیر، ارمنستان، کاپادوکیه، کیلیکیه و پونتوس[1] در غرب گسترش یافته است. اما مسئله این است که چگونه و درچه زمان. یکی از احتمالات دیدار تیرداد شاه ارمنستان از رم است. وی درسال ۶۶ م. به رم رفت تا تاج شاهی را از نرون دریافت کند. وی خطاب به امپراطور گفت:

> من به نزد شما آمده‌ام، گویی که به نزد خدای خود آمده‌ام تا شما را بپرستم، همانگونه‌که مهر را می‌پرستم، و چنان خواهم بود که شما تصمیم بگیرید، زیرا شما «تقدیر» من و «بخت» من هستید.»[2]

۱. پونتوس درشمال شرقی آسیای صغیر درکنار دریای سیاه. (م)
2. Dio Cassius 63:10.

همچنین آورده‌اند که تیرداد نرون را به «محفل مغان» در طی مراسمی وارد ساخت، که احتمالاً اشاره به‌آیین «ضیافت همگانی»[1] هم‌کیشان مهری است. ممکن است که دیدار شاه ارمنستان از رم به همراهی گروه بزرگی از پیروانش، پرستش مهر را به همراه آورده باشد. شاید محتمل‌ترین توجیه درمورد «انتقال» این‌خدا، به استخدام درآوردن نیروهای امدادی مهرپرست آسیای صغیر در لژیونهای رومی باشد که بعداً درسراسر امپراطوری روم پراکنده شدند. اما هر زمان و به هرگونه‌که مهر به روم داخل شده باشد، در زمان کُمودس[2] (۱۹۲–۱۸۰)، مهرپرستی یکی از بزرگترین آیینهای دینی این سرزمین بود، واین موقعیت دیرزمانی دوام یافت.

مهرپرستی رومی شباهتها وتفاوتهای درخورتوجهی با مهرپرستی‌ایرانی دارد. این تفاوتها البته طبیعی است، زیرا انتقال آیین مهر به دنیای روم موجب گردید که این آیین در معرض نفوذها و عقائد تازه‌ای قرار‌گیرد. درقرن دوم میلادی بسیاری از پیروان آیینهای هلنی و مصری وجود داشته‌اند. اینان چون به‌کیش مهر می‌پیوستند، طبعاً بایستی اندیشه‌های پرباری از زمینه‌های گوناگون فکری خویش را به همراه آورده باشند. یکی از مهمترین تفاوتهای مهرپرستی رومی و آیین مهر ایرانی این است که درمهرپرستی رومی تقریباً هیچ متنی وجود ندارد، بلکه صدها نقوش برجسته در دست است، درحالی‌که در مورد مهر درایران فقط یك نقش برجسته ولی متنهای بسیاری موجود است. دشوار است که آیینی را ــ خصوصاً یك مفهوم انتزاعی را ــ بر روی سنگ نشان داد، و محتمل است که مهرپرستی رومی اسطوره‌های انتزاعی بیشتری از آنچه ما ازاین نقشها درمی‌یابیم، داشته است.

عموماً چنین تفسیر می‌شود که نقوش برجستهٔ رومی تصویری از زندگانی اولیهٔ مهر (Mithras) است. محققان برآن‌اند که پیروان کیش مهر اعتقاد داشته‌اند که این خدا به صورت کودك، از صخره متولد می‌شود، ونشانه‌هایی راکه نمودار وظیفهٔ

1. communion meal
2. Commodus



... از تخم مرغ گیهانی. این خدا دریك دست مشعلی فروزان و در دست دیگر خنجری دارد. ... نوری است که به جهان می‌تابد و خنجر نشانهٔ سلاحی که باآن گاو را می‌کشد. صور ... مهر را احاطه‌کرده‌اند که نشانهٔ مفهوم گیهانی تولد اوست. تولد از تخم مرغ اقتباسی ... اورفئوسی (Orphyc) است.



دونقش کوشانـی از میرو (Miiro) یعنی مهر. درهردونقش مهررا باتاجی پرتوافشان می‌بینیم که نیم‌تنه‌ای بلند و قبایی برتن و موزه‌ای کـوتاه بر پای دارد. در نقش اول عصایـی در دست دارد و دست‌خود را به‌نشانهٔ‌دعا دراز کرده است. درنقش دوم شمشیری در دست وکلاهی خاص بر سر دارد.

اوست، در دست دارد: خنجری که با آن روزی گـاو نر را خواهـد کشت ومشعل آتشی که نماد نوری است که به‌جهان می‌آید و گاه کره‌ای که نماد فـرمانروایی گیهانـی اوست. در هنگام تولد او دوتن مشعل‌دار یعنی کوتس[1] و کوتاپتس[2]، یا شبانانـی همـراه با رمـهٔ خویش، حضور دارند. دریك مورد مهر بنا به درخواست پیروان خود، تیری به صخره‌ای می‌اندازد، و از این طریق برای پیروان تشنهٔ خویش آب فـراهم می‌آورد. تعـدادی از نقوش بـرجسته مهر را سوار براسب که به شکار می‌رود و مار و شبری او را همراهی می‌کنند، نشان می‌دهند. دربعضی از قاببندهای[3] کوچك سر مهر و پیروانش درمیان درختی دیـده می‌شوند که احتمالاً درحال اختفا به سر می‌برند. در صحنه‌های اصلی نقوش بـرجسته، ماجراهای این خـدا با گاونر به تصویر درآمـده است. پیش از اینکه مهر گاو را بکشد، باید او را بگیرد، و این کار را بسیار دشوار می‌بیند. مهـر نخست مـوفق می‌شود کـه گاونر را که در حال چراست، بگیرد، اما گاونر خود را رها می‌سازد و خدا را به دنبال خود می‌کشد، تا اینکه سرانجام حیوان سخت خسته می‌شود و مهر می‌تواند او را دوباره بگیرد و به غار ببرد و در آنجا او را بکشد. غالباً کشتن گاو به معنی عمل آفـرینش تعبیر شده است. نیـروهای خیر (که به صورت سگ مجسم شده‌اند) و نیـروهای شر (که به صـورت مار وگژدم مجسم گشته‌اند) برسر سرچشمه حیات، یعنی خـون و نطفهٔ زندگی‌بخش گاو، می‌جنگند. اما پیروزی خیر در به دست آوردن زندگی که به‌صورت غله‌ای است که از دم‌گاو قربانی‌شدهٔ محتضر سبز می‌شود، محقق می‌گردد. سرانجام مهـر پیش از عروج خویش به عرش با «سُل»[4] در آیین ضیافت همگانـی شرکت می‌جوید که مراسم آن درپیرامون تن گاونر برگزار می‌شود، واین همان آیینی‌است که مؤمنان آن را پیوسته درآیینهای خود تقلید واجرا می‌کنند.

1. Cautes
2. Cautapates
3. panel

۴. Sol، خدای روشنی روز وگرمای خورشید. (م)

تقریباً در همهٔ کتابها اسطوره‌های مهر به‌همین‌گونه تفسیر شده است، با این همه این تفسیر سؤالات بسیاری را مطرح می‌سازد، وبعضی از جزئیات آن دقیق نیست. مثلاً این استدلال که سگ و مار درصحنه‌های کشتن گاو نر با هم می‌جنگند، تفسیری تردیدآمیز ازنقوش برجسته است. می‌توان در اینکه مار واقعاً نماد شر باشد تردید کرد، زیرا در صحنه‌های شکار مار درکنار مهر به‌عنوان ملازم او می‌خزد. این نظر که سه سری که در درخت دیده می‌شوند، نمودار مهر و ملازمان اوست که در اختفا به‌سر می‌برند، سخت مبتنی بر حدس وگمان است، و شاید تاحدی مضحک باشد. اما بیش ازهمه، می‌توان دربارهٔ کل فرضیهٔ مربوط به زندگانی مهر تردید کرد. در دینهای هلنی دربارهٔ زندگانی خدایان داستانها روایت شده است، اما ایرانیان در این مورد چنین روشی را نداشته‌اند. مکرراً دراین کتاب دیده‌ایم که ایرانیان تصویر-پردازیهای اساطیری (و نه روایتهای اساطیری) را به‌کارگرفته‌اند فقط به این منظور که مفاهیم انتزاعی را بیان‌کرده باشند. گرچه افکارهلنی بر مهرپرستی نفوذ گذاشته است، اما ابداع سرگذشت زندگانی برای یك خدا، تغییری بسیار اساسی است، و جای تردید است که چنین اتفاقی هرگز رخ داده باشد. درعوض، شاید این صحنه‌های گوناگون را باید تعبیری از مفاهیم انتزاعی به‌شمار آورد. مثلاً مرد تیراندازی که موجب ایجاد باران می‌گردد به جای آن‌که شرح واقعه‌ای در زندگانی خدا باشد (یعنی نوعی «موسی درکیش مهر»[2])، می‌تواندبازگوکنندهٔ این عقیده باشدکه مهر بخشندهٔ باران است، همان عقیده‌ای که هندوایرانیان بدان معتقد بوده‌اند، و تیر می‌تواند نمودار برق وطوفان، یعنی سرچشمهٔ باروری باشد. بنابراین، این صحنه حادثه‌ای منفرد نیست، بلکه محتملاً نمادی از وظیفهٔ مداوم «حیات بخشی» این خداست. صحنه‌های شکار را باید احتمالاً نقشهای مصوری از این خدا بدانیم که در

1. Mithraic Moses

۲. اشاره: مؤلف به این معجزهٔ حضرت موسی است که عصای خود را برسنگ زد و آب ازآن جاری شد. نك به سورهٔ بقره آیه ۶۰. (م)

جهان می‌تازد و به تعقیب همهٔ کسانی می‌پردازد که با حقیقت به مخالفت برمی‌خیزند، و نه فقط تصویری از سپری کردن «روزی خوش در جنگل»!

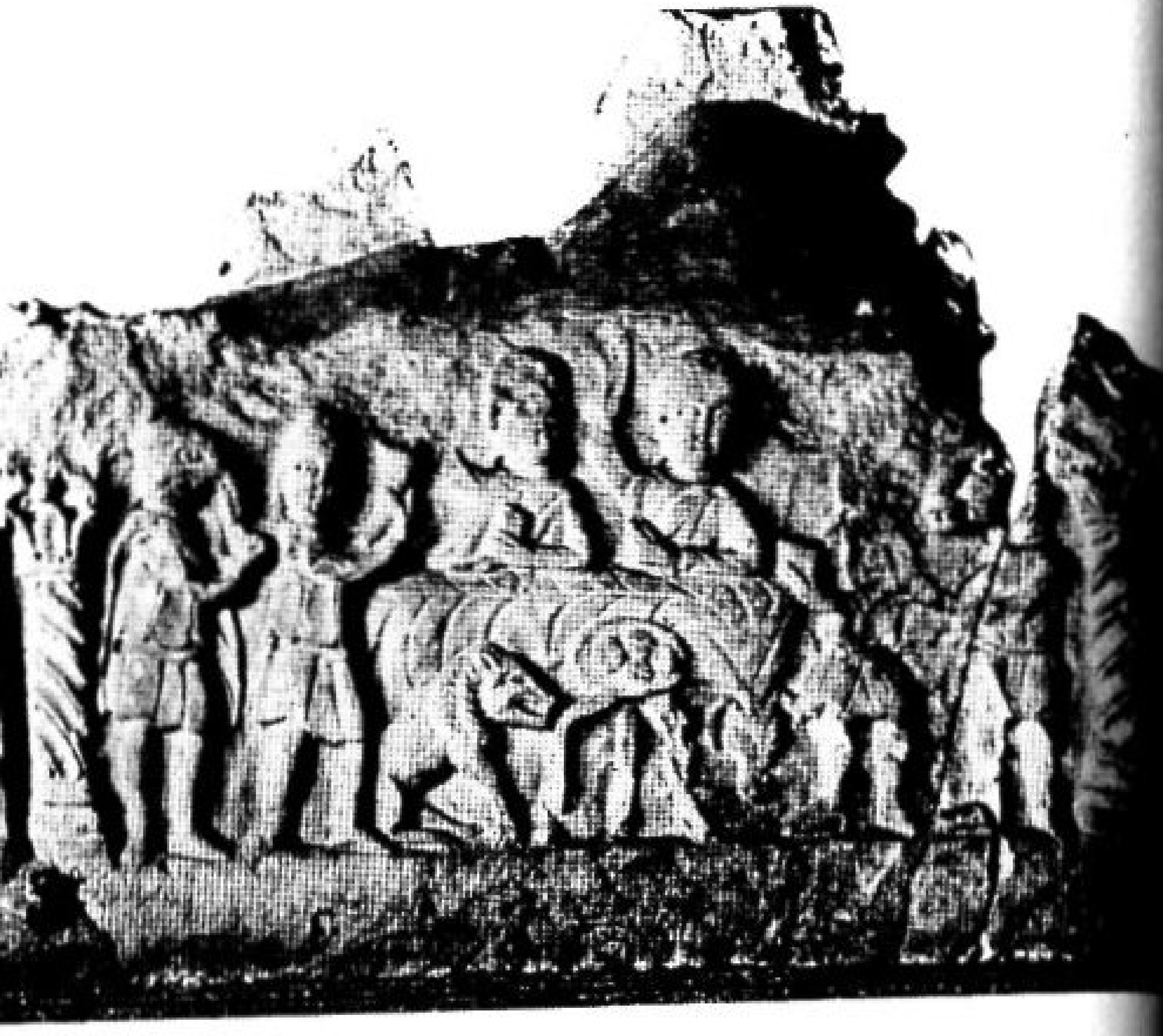
در آخرین تحلیل نمی‌توان به‌یقین گفت که کدامیك از این دو برداشت صحیح است. اما خواننده باید بهوش باشد که آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد بازگویی حقیقی و ساده‌ای از یك اسطوره است، در حقیقت می‌تواند تفسیری باشد مبتنی برگرایش خاصی، یا حتی می‌تواند حدس محض باشد. این مطلب خصوصاً در مورد مهرپرستی رومی حقیقت دارد. با نظر افکندن به شکل خدایی که دارای سر شیر است و مجسمه‌های او در بسیاری از معابد مهری دیده می‌شود، می‌توان مسائلی راکه در بازسازی اساطیر مهری وجود دارد، به بهترین نحوی تشریح کرد. بعضی از دانشمندان برآنند که این شکل‌نمودار اهریمن است که نام شیطان در دین زردشتی است. اینان اشاره می‌کنند که در معابد مهری خاص اهریمنیوس[1] کتیبه‌هایی پیدا شده است، و خصوصیت هراس‌انگیز مجسمه این استدلال را تأیید می‌کند. اما دیگران برآنند که این مجسمه نموداری از زروان یعنی وجود مطلق و پدر خیر و شر است، و ویژگی هراس‌انگیز این مجسمه‌ها را از آنجا می‌دانند که «زمان» همه چیز را در خود فرو می‌برد. این دانشمندان این نکته را در تأیید استدلالات خود می‌آورند که بعضی از شکلهایی که سر شیر دارند، ظاهرشان مطلوب است، از این رو تا حدی شگفت می‌نماید که این شکل، اهریمن باشد. این بحثها چه درست باشد و چه خطا، نشان می‌دهد که‌وقتی برای ما دشوار است شکلی را نموداری از خدای بزرگ بدانیم یا اهریمن، پس باید درکوشش خود در بازسازی اسطوره‌های این کیش بسیار احتیاط کنیم.

اما مشکلات بازسازی اسطوره‌های مهری هرچه باشد، مهر خدایی است که پرستش او در طی قرنها و در بسیاری از کشورها گسترش داشته است. نمی‌دانیم که آیا این خدا با آیینی جداگانه و مشخص در ایران قدیم پرستیده می‌شده است

1. Ahrimanius



را که دارای سر شیر است، بعضی از
محققان با زروان خدای بزرگ و
بعضی دیگر با اهریمن یکی دانسته‌اند.
برخی از محققان به این نکته اشاره
می‌کنند که این مجسمه سخت بازسازی
شده‌است. تصویری که درکنار دیده
می‌شود، مجسمه را به صورت اصلیش
نشان می‌دهد.



صحنهٔ ضیافت همگانی مهرپرستان که در نقش برجسته‌ای در کونیک (Konjic)
یوگسلاوی دیده می‌شود. سُل (Sol) و مهر بر میزی که با چرم گاو پوشیده شده، تکیه
داده‌اند و پرستش کنندگان که ماسکهای مرتبهٔ خودرا در کیش رازآمیز مهر برچهره دارند،
نیز درخدمت‌اند. درجلوصحنه میزی قراردارد که روی‌آن چهارقرصه نان برای ضیافت
آیینی نهاده‌اند وبرروی‌هر کدام ازآنها علامت صلیب دیده می‌شود. این‌علائم احتمالا هم
به دلائل عملی بوده است ــ که بریدن نان را آسان می‌کرد ــ وهم اهمیت نمادین داشته
است، زیرا صلیب نماد قدیمی خورشید است. ضیافت در غاری که نماد گیهان بود،
برگزار می‌شد.

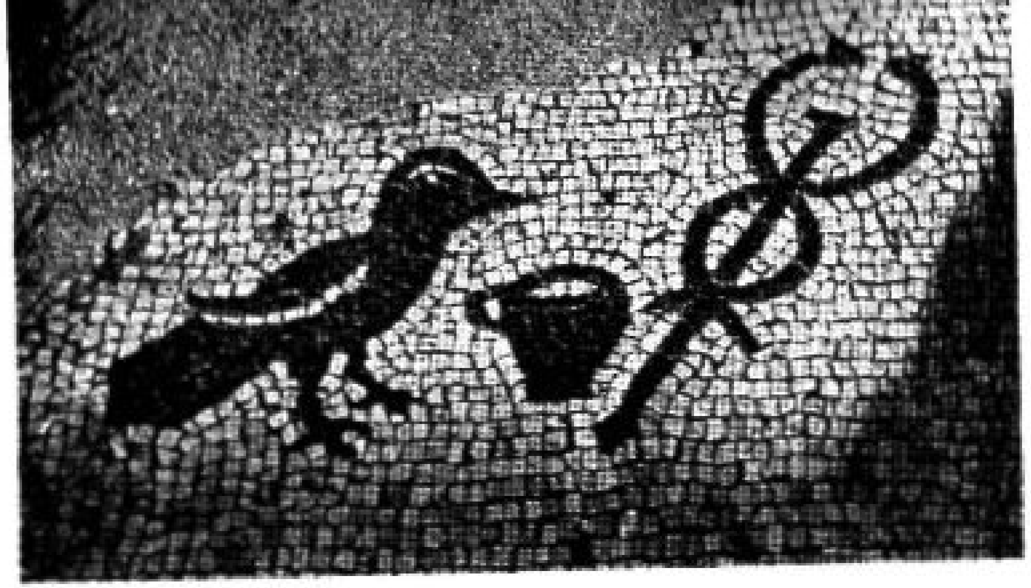
یا نه ، ولی بخوبی می‌دانیم که امروزه او شخصیتی محبوب در دین زردشتی است. مؤمنان در دهکده‌های ایران در روزهای جشن به زیارتگاههای مهر می‌روند ، و در آنجا آتش و شمع روشن می‌کنند و در طی نیایشهای خود نثارهای کوچکی را به این ایزد بزرگ که نگاهبان «راستی» و «نظم» و دشمن «دروغ» و نابودکنندهٔ «ناراستی» است، تقدیم می‌دارند.



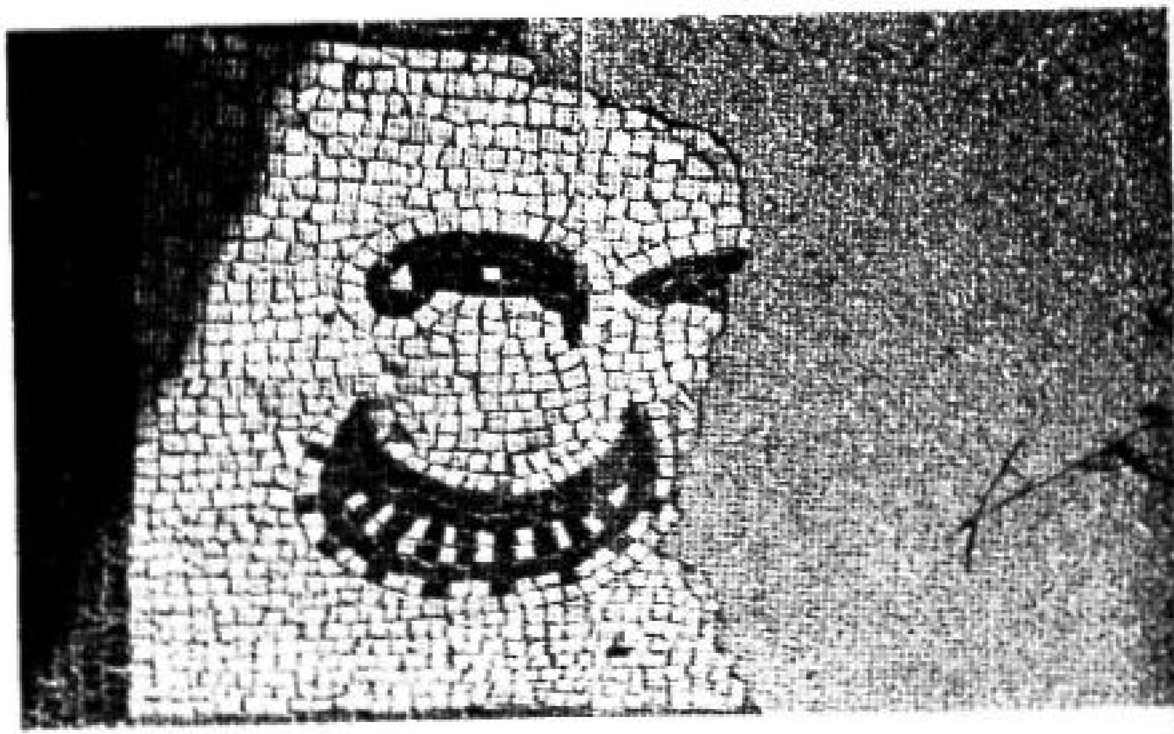
تقریباً درهمهٔ معابد مهری صحنه‌ای از گاوکشی در مرکز نقوش برجسته وجود دارد. مهر را می‌بینیم که درحال قربانی کردن گاو در غاری است. غار به صورت طاقی مزین به شاخ وبرگ نشان داده می‌شود، و آفریدگان گوناگون (سگ و مار و عقرب) ازچشمهٔ آن بهرهٔ زندگی می‌یابند. ویژگی حیات‌بخشی این قربانی گیهانی را (توجه کنید به نیم‌تنهٔ خورشید و ماه) باگندمی که از دم گاو می‌روید، نمادپردازی کرده‌اند. این نقش برجسته از دو جهت جالب توجه است ، یکی وجود طاقچه‌های مثلثی بر بالای سرهای مشعلداران است که در آنها چراغ می‌نهاده‌اند، و دیگری کاربرد مبتکرانهٔ نقاشی برروی نقوش برجسته است: قرمز برای جامهٔ خدا و نیم‌تنهٔ خورشید و ماه، و سیاه برای گاو.



صحنهٔ ضیافت همگانی کیش مهر متعلق به حدود ۱۴۰ میلادی که آنرا دکتر ب. هـویکمس (Dr. B. Heukemes) در سـال ۱۹۶۵ در لادنبورگ (Ladenburgh) کشف کرد. این نقش برجسته ودیگر آثار پیدا شدهٔ همراه آن، پس ازآنکه اجازه اتمام کاوشهای آن محل و معبد مهر صادر شود، منتشرخواهد شد. این نقش برجسته (که ارتفاع آن ۱/۴۰ وعرض آن ۱/۵۰ متر و قطر آن ۳۰ سانتیمتر است) دراصل رنگین بوده است. مؤلف خودرا سخت مدیون دکتر هویکمس می‌داندکه اجازه داد نخستین عکس از ایـن نقش‌برجستهٔ مهم نشریابد. این صحنه مهر و سُل را نشان می‌دهدکه جام در دست دارند و بربالشی‌که با پوست‌گاو پوشیده شده تکیه زده‌اند و درپشت میزی نشسته‌اند که باپوست‌گاو پوشیده شده وپایه‌های آن ازپای گاو است و در روی آن میوه نهاده شده است . ظاهـراً طاق که دارای سبک خاصی می‌باشد ، نمودار غار است.



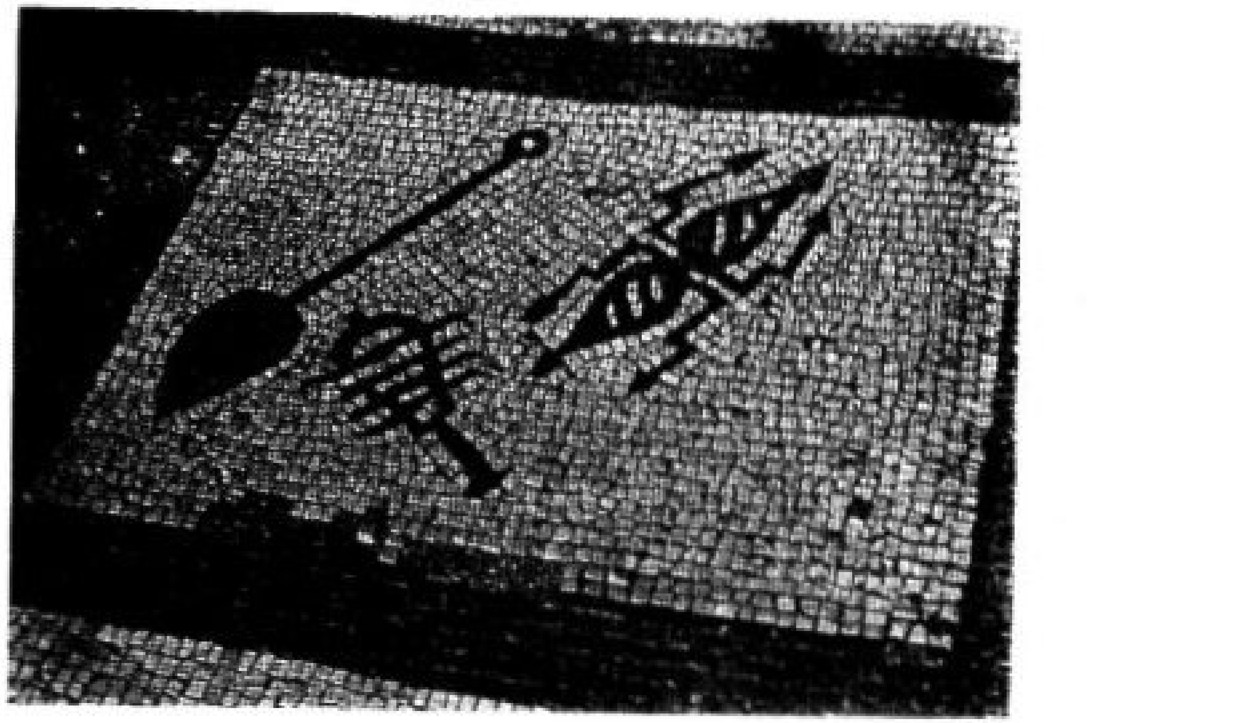
۱) تشرف یافتگان به‌کیش مهر به هفت مرتبه تقسیم می‌شدندکه ازپایین‌ترین مرتبه آغاز می‌شد و به بالاترین مرتبه پایان می‌یافت. مراتب مختلف ظاهراً نماد صعود روان ازمیان آسمانها بوده است. نماد مـرتبهٔ اول «کلاغ» بود. به روایت جروم (Jerome) اعضای این مرتبه ماسك کلاغ بر چهـره داشتند. این موضوع شکلی راکه در طرف چپ صحنهٔ «ضیافت همگانی» درنقش برجستهٔ کونییك (Konjic) می‌بینیم، توجیه می کند.



۲) نماد مرتبهٔ دوم «عروس» بود، وشخص تشرف‌یافته همچون عروسی به ازدواج کیش مهر درمی‌آمد. وی نیم‌تنهٔ زردکوتاهی که نوارهای سرخی داشت برتن می‌کرد، و گمان می‌کردندکه صاحب چنین مرتبه‌ای از حمایت زهره (ناهید) برخوردار است.



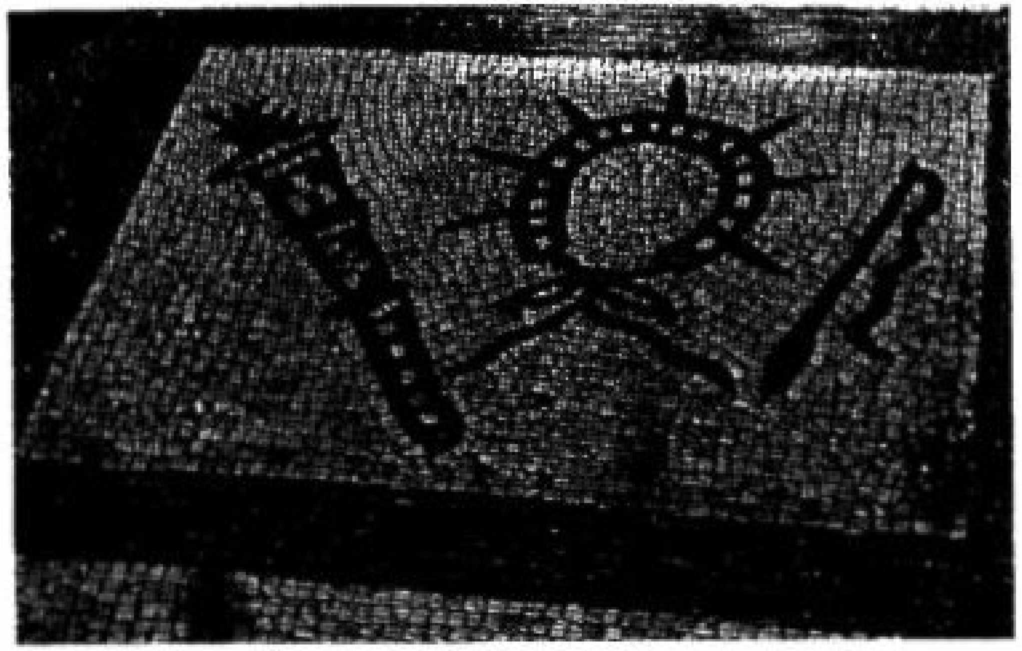
۳) مرتبهٔ سوم مرتبهٔ «سرباز» بود. برای تشرف به‌این مرتبه شخص بایستی برهنه و چشم بسته زانو زند. تاجی که برنوك شمشیر نهاده شده بود، بدو تقدیم می‌داشتند، اما او آن را نمی‌پذیرفت، زیرا برآن بود که فقط مهر تاج سر اوست. این اندیشه که مهر وپرستندگان او جنگجویان راه راستی بودند، عقیده‌ای است که در میان هندیان و ایرانیان رواج داشته است.



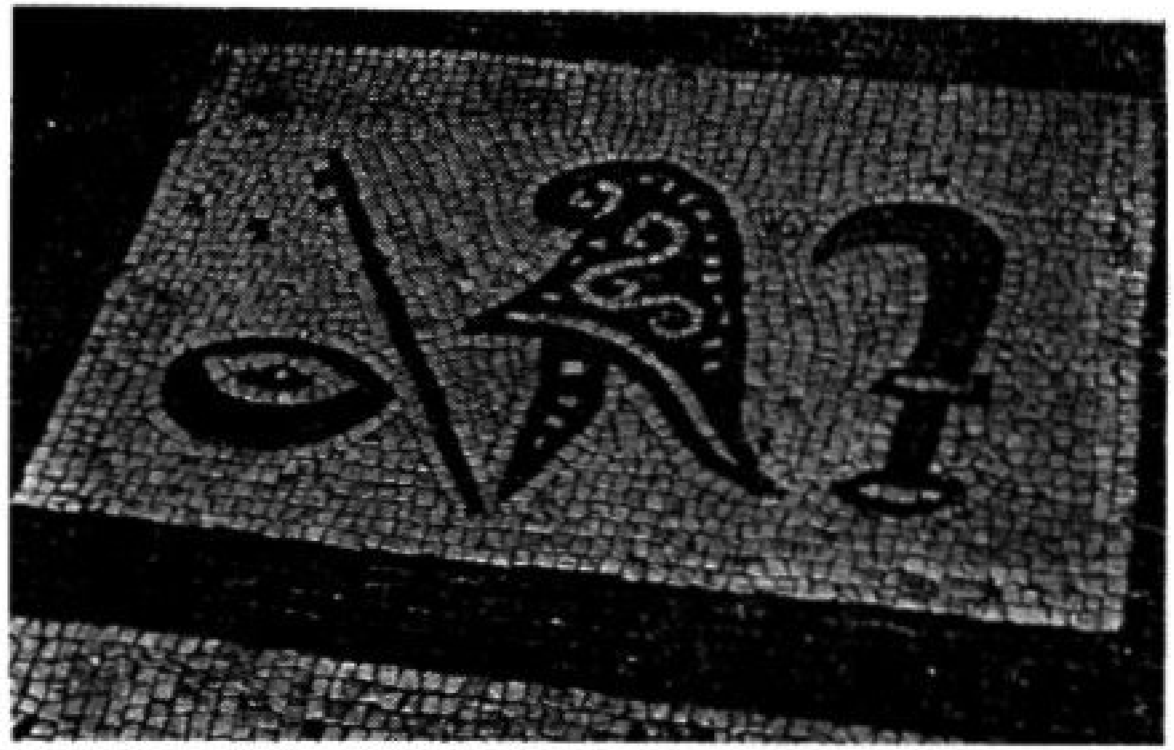
۴) مرتبهٔ چهارم مرتبهٔ «شیر» بود که نخستین مرتبه از مراتب اعلی به شمار می‌رفت. از نقش برجستهٔ کونیبك چنین برمی‌آید که دارندگان این مرتبه در ضیافت همگانی ماسك حیوانی را برچهره می‌زدند. در نقشهای برجستهٔ دیگر، تنها نیم‌تنه‌های قرمز مشخصی را با نوارهای ارغوانی برتن دارند. نماد شیرمشتمل بر نماد برق و بیلچهٔ آتش نیز بود. برای ورود به مرتبهٔ آتش شیر مراقبت ازآتشدان را برعهده دارد. جزء سوم از نمادهای شیر چیزی مانند جغجغهٔ فلزی است که غالباً درآیینهای رازآمیز به کار می‌رود.



۵) درهنگام ورود به مرتبهٔ «شیر» ومرتبهٔ «پارسی» **داوطلب** تشرف باعسل تطهیرمی‌شد. نمادهای مرتبهٔ «پارسی» خوشهٔ غله و داس است، زیرا دارندهٔ چنین مرتبه‌ای را «نگاهبان میوه» می‌نامیدند. (پروفیری Prophyry)



۶) «پیك خورشید» دارای بعضی از نمادهایی‌است که نشانه‌های سُل (Sol) هستند یعنی تاجی که دارای شعاع است، مشعل و خورشید. تشرف‌یافتگان به این مرتبه در «ضیافت همگانی» در جایگاه سل قرار می‌گرفتند.



۷) «پدر» که مرتبهٔ هفتم می‌باشد، نمایندهٔ زمینی مهر است. صاحب این مرتبه درضیافت همگانی در جایگاه این خدا قرار می‌گرفت ومسئولیت نظم وتعلیم مؤمنان برعهدهٔ او بود. نماد حلقه وعصا دلالت برنقش‌تعلیمی او دارد، و کلاه پارسی بیانگر ارتباط او بااین خداست. وی همچنین داس زحل (کیوان) را دارد.

زردشت چهره‌ای تاریخی است ، مردی است که در محل خاصی و در زمان خاصی زاده شد ، گرچه به یقین نمی‌دانیم کجا و کی . گاثه‌ها[1] (= گـاهان) یا «سرودها» تألیف خود اوست که طنین روشنی از اصالت دارند. ظهور دین زردشتی بدون قبول موجودیت چنین شخصیتی قابل درك نیست. هدف این فصل این نیست که از اهمیت جنبهٔ تاریخی این شخصیت بکاهیم ، بلکه می‌خواهیم دریابیم که چگونه پیروان این بنیانگذار دین ، همانند پیروان همهٔ ادیان دیگر ، داستانهای اعمال او را جرح و تعدیل کرده و بدان شاخ و برگ داده‌اند. معتقدان نیاز دارند که تصور ذهنی خود را از بنیانگذار دین قابل رؤیت کنند ، « و از این رو ، ناخودآگاه به روایتهایی که به‌آنان رسیده است ، جزئیاتی را می‌افزایند تا چنین مقصودی برای آنان حاصل شود. بجاست که خواننده باخود بیندیشد: «دراین مـورد با داستانی سر وکار داریم که میلیونها تن آن را حقیقت پنداشته وحتی باآن زندگی کرده‌اند، اما تاریخ دانایان دربارهٔ صحت آن سخت در تردیداند.» » (ناس ، مذهب انسان ، ص۱۵۶ ح). در راه کوشش برای دریافت اینکه پیامبر چه اهمیتی برای پیروانش دارد ، اسطوره‌ها و افسانه‌های شاخ و برگ یافته بیش از تاریخی که صرفاً عالمانه بازسازی شده باشد ، مارا یاری می‌دهند . یونانیان زردشت را سرِنمونهٔ[2] مغان یا

1. Gatha

۲. سرِنمونه یا نمونهٔ اصلی ترجمهٔ archetype است. (م)

موبدان و فرزانهٔ بزرگ ایرانی می‌دانستند. گفته‌اند که افلاطون می‌خواسته است که به شرق سفر کند و از مغان که «شاگردان» زردشت بودند ، تعلیم بگیرد. حتی روایتی هست که مغی معلم سقراط بوده است. بسیاری از یونانیان معروف ، ازجمله ارسطو، با تعلیمات ایرانی آشنا بودند و ظاهراً کتابهایی درسراسر جهان یونانی به نام زردشت منتشرشده بود. یونانیان‌زردشت‌را درگذشتهٔ‌بسیار دوری‌جای داده، زمان اورا شش هزارسال پیش از افلاطون دانسته‌اند. این‌نظرجرح و تعدیل و درك غلطی از طرح زردشتیان در مورد تاریخ است. البته چنین احترامی نسبت به این فـرزانهٔ باستانی شرق نهایتاً از نظر خود ایرانیان در مورد پیامبرشان منشأ گرفته است ، اما این مطلب به اسطوره‌شناسی ربطی ندارد ؛ در مورد اسطوره‌شناسی‌باید به‌باورهایی که زندگی معلم «دین‌بهی»[1] را فرا گرفته است ، توجه‌کنیم.

این اعتقاد وجود دارد که ظهور زردشت برای شماری از موجودات مقدس پیشگویی شده بود. نخستین بار خبرآمدن زردشت را به «گاو نخستین» که اهریمن اورا در نخستین حمله‌اش به جهان کشت ، اعلام کردند. روان گاو به آفریدگار اعتراض کرد که او را درجهان آفریدگان پشتیبانی نیست. وقتی فَرَوَشی[2] یا « خودِ آسمانی» زردشت را به گاو نشان دادند که برای حمایت انواع گاو ظهور خواهد کرد ، راضی شد ، وهمداستان گشت که برای تغذیهٔ بشر به زمین بازگردد. ظهور زردشت همچنین برای جم در دوران طلایی جهان پیشگویی شده بود . «گاو»[3] ظهور زردشت را برای کی‌کاووس ، یکی از پادشاهان بـزرگ سلسله ، پیشگویی کرده بود ، و در یکی از یشتهای قدیمی آمده است که فر ایزدی از قدیسی به

۱. دین زردشتی. (م)

2. fravashi

۳. در دورانی که میان ایرانیان و تورانیان جدال و ستیز بود،اورمزد گاوی‌را آفریده بودکه مرز ایران وتوران رامعین کند. کاووس می‌خواست سرزمینهایی‌راکه از ایران در دست‌تورانیان بود باز ستاند . از این‌رو ، مردی را اغوا کردکه این‌گاو را بکشد . گاو پس از کشته شدن پیشگویی کردکه روزی زردشت ظهور خواهد کرد و کشندهٔ او را رسوا خواهد ساخت. (م)

قدیسی می‌رسیده است تا اینکه سرانجام روان زردشت را نورانی کـند. بنابراین ، به نظر زردشتیان ، ظهور زردشت حادثه‌ای تاریخی نیست. او نه‌تنها نقطهٔ عطفی‌در تاریخ است ، چون تولدش مشخص‌کنندهٔ هزاره‌ای است که در آن شر مغلوب می‌گردد ، بلکه نقطهٔ عطف مقدری از تـاریخ نیز هست که مخلوقات از زمانی که اهریمن نخستین بار به جهان حمله‌کرده بود ، بدان چشم دوخته بودند.

نطفهٔ زردشت به طور معمولی بسته نشد ، بلکه این نطفه از فره ایزدی جدا شده ، از میان آسمانها گذشته و به‌زمین رسیده و در آنجا بـا دختر پانزده ساله‌ای درآمیخته است ـ پانزده سالگی سن آرمانی‌در نظر ایرانیان است. فره‌ای‌که درآن دختر جایگزین شده بود ، او را از چنان فروغی مشحون‌کرد که پدرش که‌دیوان او را گمراه کرده بودند ، پنداشت که دخترش را جادو کرده‌اند و او را از خانه به درکرد. درست در همان زمان بود که او ازدواج کرد. فرشتگان بزرگ[1] روان زردشت را از طریق شاخهٔ گیاه «هوم»[2] به مادر منتقل کردند. دو فرشتهٔ بزرگ‌دیگر تن مادی او را با هوم وشیر درآمیختند، و پدر و مادر زردشت، علی‌رغم‌کوششهای جنون‌آمیز دیوان برای از میان بردن آن مایع ، آن را نوشیدند. بنابراین ، به نظر زردشتیان ، زردشت در عین‌حال‌که انسان است وهمیشه انسان باقی می‌ماند، با این همه چون آدمیان دیگر نیست ، وتولد او معجزه‌آمیز وکاری خدایی بود .

در تولد زردشت همهٔ آفریدگان « آفرینش‌خوب » ، گیاهان و آبها شادمان شدند ، اما دیوان وحشت‌زده گشتند ، و دریافتند در موردی که خدایان موفق به سرکوبی‌آنها نشدند، زردشت توفیق می‌یابد. تولد زردشت‌پاداش نیایشها ونثارهای هوم بود که پدرش انجام داد ؛ این تولد همچنین تولدی استثنایی بـود . زردشت به محض اینکه زاده شد ، خندید و فروغی پیرامون خانهٔ او تابید ، ومهم‌تر ازهمه این بود که از همان لحظهٔ تولد توانست با اورمزد هم‌سخنی کند . زردشت که از

۱. امشاسپندان. (م)

۲. درمورد این گیاه نگاه کنید به‌صفحات قبل. (م)

همان اوان ، از مأموریت خود آگاه بود ، خودرا مزداپرست[1] خواند .

در مورد زردشت ، مانند بسیاری از معلمان بزرگ دینی ، این اعتقاد وجود داشت که او در معرض توطئه‌های دیوان بود که‌قصد نابودی یا فریب اورا داشتند. جادوگری کوشید که سر نوزاد را بفشارد ، و در موقعیت دیگری نیروهای شر کوشیدند با آتش او را از میان ببرند. بار دیگر رمهٔ گاوان را در گذرگاه تنگی به سوی آن کودك رم دادند ، اما گاو پیشرو به حمایت زردشت برخاست و او را از مرگ حفظ کرد. توطئه‌ها برای نابودی او با توسل به جادوگری و خدعه و مباحثه همچنان ادامه یافت. اما همگی بیهوده بود، یا با دخالت ایزدان‌خنثی‌شد یا با قدرتی که زردشت ، همانند عیسی جوان ، از آن برخوردار بود و با آن می‌توانست تعلیمات بزرگان دین را دچار شکست کند ، بی‌اثر ماند. سلسله داستانهایی نقل‌شده که نشان‌دهندهٔ ملاطفت پیامبر جوان نسبت به حیوانات است . همچنین داستانهایی هست دربارهٔ اینکه زردشت از موطن خود بیرون شد و درتنهایی زیست و دربیابان به تفکر پرداخت. نبرد زردشت با شر حتی پیش از فرارسیدن روز تولدش آغاز گشته بود . با تولد او هزاره‌ای که در آن شر نابود خواهد شد ، شروع گردید ، و دیوان علی‌رغم ستیزگریشان محکوم به زوال بودند.

زردشت در سی‌سالگی به نخستین کشف و شهود رسید. روزی در حالی که سرگرم برداشتن آب پاك از رودخانه برای فشردن «هوم» بود ، احساس کرد که به کشف و شهودی نائل خواهد شد. آنگاه شخصیت مینویی بسیارعظیمی‌را دربرابر خویش دید[2]. پس از آنکه از بار تن خلاصی یافت ، او را به حضور فرشتگان (امشاسپندان) بردند ، و در بهشت در میان پژوهندگان نشست و تعلیمات دینی را فرا گرفت. این‌نخستین شهود از هشت شهودی بود که زردشت با خدا و با بهمن

۱. پیرو اهورَه مزدا ، زردشتی.(م)

۲. در روایات زردشتی این شخصیت بهمن امشاسپند است ، و هموست که زردشت را بحضور اورمزد رهنمون می‌شود. (م)

داشت. بدین‌گونه ، به میانجی زردشت، انسان می‌تواندبا «راستی» از سوی‌بهشت ارتباط مستقیم داشته باشد. زردشت به کمك شناختی که شخصاً از خدا داشت، توانست خواست قدسیان را به انسان ابلاغ کند.

تعلیمات او درآغاز پذیرفته نشد. آدمیان سخت‌دل بودند و زردشت نیاز به پشت‌گرمی خدا داشت. پس ازاینکه دوران‌کشف وشهود به‌پایان رسید والهام کامل شد، دیوان‌که دربی نابودی اوبودند، با الهامهای دروغین به اغوای او پرداختند تا او را به ستایش خود و از میان بردن دین، ترغیب‌کنند. اما همهٔ اینها بیهوده بود. زردشت دردین پابرجا ودر برخواندن دعاهای مقدس ثابت قدم ونسبت به انجام‌دادن آیین‌های زردشتی مؤمن بود. او نمونه و راهنمای راستینی است برای همهٔ پیروان خویش درآزمونها واغواهایی‌که برای آنان پیش می‌آید.

زردشتیان مانند بیشترپیروان سنتهای دینی دیگر، معتقدندکه این پیامبربزرگ در اجرای وظائف دینی، خصوصاً درمورد نخستین‌کسانی‌که آنان را به دین خود درمی‌آورده ، ازپشتیبانی خدا برخوردار بوده است. تجلیات خدا در اعمال معجزه‌آمیز این معلم موجب جلب پیروان می‌شد. وقتی زردشت نخستین پیروان خودرا یافت، به راهنمایی خدا به‌قصرشاه ویشتاسپَه[1] (گشتاسب) رفت تا شاید اورانیز به‌دین خود درآورد. دربار سلطنتی مرکز خرافات و جادوگری و بدگمانی بود. دانایان دربار سه‌روز تمام با زردشت به جدال پرداختند، اما چون مهارت پیامبر در شناخت اندیشه‌های شاه ، برگشتاسب مؤثرافتاد، رهبران دینی بدکار وحسود توطئه‌ای علیه او ترتیب دادند و زردشت به عنوان پیشگویی‌که با مردگان سروکار دارد، به زندان افتاد. آنگاه معجزه‌ای اتفاق افتاد؛ اسب سیاه محبوب شاه بیمارگشته وچهاردست و پایش در شکمش جمع شده بود، به طوری‌که نمی‌توانست حرکت‌کند. زردشت پیشنهادکردکه سلامتی کامل را به اسب بازگرداند به چهارشرط : نخست اینکه شاه دین او را بپذیرد، دوم اینکه شاهزادهٔ جنگجو اسفندیار برای «دین بهی» نبردکند؛

1. Vishtaspa

سوم اینکه ملکه «دین بهی» را بپذیرد، و چهارم اینکه نام توطئه‌گران افشا شود. به محض اینکه یکی از این شرطها را به‌جا می‌آوردند، یکی از پاهای اسب بهبود می‌یافت تااینکه اسب سلامتی و نیروی کامل خود را بازیافت.

گشتاسب پس‌ازقبول دین درخواست کرد جای خود را در بهشت بداند. آنگاه سه فرشتهٔ بزرگ[1] در دربار شاه ظاهرشدند. فره آنان کاخ را فراگرفت به‌گونه‌ای که شاه و درباریانش به لرزه افتادند، اما ترسشان ازمیان رفت، زیرا به آنان قول داده شدکه خدا برای پشتیبانی‌شان در دربار حضور دارد، و پیروزیشان بر دشمنان تضمین شد. درخواست شاه را برای دیدن جایگاهش در بهشت در عالم شهود پذیرفتند، و به پسرش پشیوتن (پشوتن) جاودانگی بخشیدند. اسفندیاربرای دفاع از «دین بهی» رویین‌تن شد، و به وزیر بزرگ[2] خرد جهانی عطا گردید. بدین‌گونه درباریان به دین تازه گرویدند و پیشروی پیروزمندانهٔ دین زردشتی آغازشد. به یاری خدا «دین بهی» مورد حمایت شاه زمینی قرارگرفت و تعلیمات آسمانی در دسترس آدمیان نهاده شد ومعجزات پیامبر ظاهر گشت.

بدیهی است که به تدریج افسانه‌هایی دربارهٔ شاه و دربار و زندگی بعدی زردشت وکارهای تبلیغی او در سرزمینهای دوردست پیدا شد، اما البته اینها همه از مقولهٔ افسانه‌اند و دلالت اندکی بر مقام زردشت در اساطیر دین زردشتی دارند، برخلاف روایات مربوط به تولد و کشف و شهود و به دین درآوردن او که به سبب اهمیت دینی‌شان می‌توان آنها را از زمرهٔ اسطوره‌ها به‌شمار آورد.

روایات ایرانی همداستان‌اندکه زردشت به دست جنایتکاری به قتل رسیده است. وی در هفتاد وهفت سالگی در آتشکده‌ای کشته شد. منابع ایرانی جزئیات کمی را به‌دست می‌دهند، وچیزی که دال براسطوره یا افسانه‌ای دربارهٔ این جزئیات باشد، وجود ندارد. اما نویسندگان مسیحی گونه‌ای اساطیری از آن اتفاق را

۱. امشاسپند (م)

۲. منظور جاماسب است. (م)

آورده‌اند، و آن کوششی عمدی است که زردشت را به بدنامی بکشند، و نمونهٔ خوبی به دست می‌دهد که چگونه اسطوره می‌تواند برای بدنامی رقیب به‌کار رود. چنین می‌نماید که منبعی که درپس تحریرهای گوناگون موجود این روایت قراردارد، نوشته‌های معروف به «معارف کلمنسی»[1] باشد. زردشت را با حام پسرنوح یکی دانسته‌اند و گفته‌اند که وی برای فریفتن مردم ستارگان را با سحر و افسون حاضر می‌کرد، تا سرانجام یکی از رؤسای جنیان که از نظارت زردشت برخود خشمگین شد، او را که رئیس جادوگران بود، باآتش آسمانی از میان برد. ایرانیان که همیشه درنادانی به‌سر می‌برند، خاکستر او را چون خدا پرستیدند و ستاره‌ای را که مدعی بودند زردشت را به حضور خدا برده بود، ستایش کردند. این مطلب برای توجیه صورت ظاهری نام اوست. «زرو»[2] جزء اول «زرواستر»[3] (زردشت) را با کلمهٔ «زرو» یونانی به معنی زندگی یکی گرفتند، و «استر»[4] را با کلمهٔ یونانی «استر» به معنی ستاره یکی پنداشتند و از آنجا معنی «ستارهٔ زنده» پیدا شد. مسیحیان اولیه، همچون بسیاری از پیروان سنتهای دینی دیگر، در به‌کاربردن ناسزا و طعنه مهارت داشتند.

ماتوانسته‌ایم ازمنابع گوناگون نکاتی را ازتحول اساطیری شخصیت زردشت بازسازی کنیم. تعیین تاریخ این تحول بسیار دشوار وبرای هدف این کتاب کاملاً غیر ضروری است. این اسطوره‌ها نشان می‌دهد که مؤمنان «دین بهی» چگونه شخصیت تاریخی زردشت را درمی‌یافتند و وی به عنوان معلم بزرگ دینی چه اعتباری برای آنان داشت. او مرد آرمانی آنان بودکه خواست خدا را بر انسان آشکار کرد، وکسی بودکه با خدا هم‌سخنی کرد، و ترس دردل نیروهای بد افکند،

۱. Clementine Recognitions، نوشته‌های منسوب به‌کلمنس اهل رم‌که ظاهراً درقرن اول میلادی می‌زیسته است، ولی آثارمنسوب به او متعلق به بعدتر است. (م)

2. zoro

۳. نام زردشت در یونانی «زرواستر» بوده است. (م)

4. aster

کسی است که به معیار بشری عمدتاً مسؤول نابودی دیوان است. در این اسطوره‌ها بازتابی از نبـرد گیهانـی را در زنـدگی کسی می‌توان دید که شاید بتوان او را سرنمونهٔ[1] زردشتیان نامید. این واقعیت که اصل و مبدء بسیاری از آیینهای زردشتی به زردشت برمی‌گردد، دلالت بر این ندارد که وی، چنانکه بعضی دانشمندان تصور کرده‌اند، آفـریده‌ای آیینی[2] بوده‌است. چنین امری تمایل طبیعی هر مذهبی است، همان‌گونه که مسیحیان تاریخ «عشاء ربانی» را به زندگی و اعمال عیسی می‌رسانند. از آنجاکه زردشت نخستین موبد ومبلغ زردشتی به شمار می‌رود، ناگزیر اورا مایهٔ الهام زندگی دینی زردشتی نیز تصور می‌کنند. فکر اینکه هرسه طبقهٔ اجتماعی یعنی روحانیان وجنگجویان وکشاورزان در وجود زردشت جای داشته باشند، نیز کاملاً طبیعی است، زیرا هیچ منجی بزرگی نمی‌تواند اکثریت مـردم جامعه‌اش را درنظر نگیرد. بعضی این سؤال را پیش کشیده‌اند که آیا زردشت در اسطوره‌ها خدا تصور می‌شود یا انسان. لزومی به طرح این سؤال نیست. گرچه اورا درغلبهٔ برشر از همهٔ ایزدان مؤثرتر دانسته‌اند، اما این امر به‌دلیل آن است که اورمزد او را نمایندهٔ خود برگزیده است تا «دین بهی» را به جهان آورد. غالباً زردشت را درحال هم‌سخنی با اورمزد توصیف می‌کنند ومؤمنان به‌این معلم بزرگ احترام می‌گزارند، اما زردشت همیشه انسان باقی می‌ماند و اورمزد «سرور» فرمانروا.

1. archetypal
2. cultic creation

در خاورنزدیك دوران باستان برای شاه غالباً خصوصیت خدایی قائل بودند وشخصیت ونقش او را هاله‌ای از اسطوره‌ها فرا می‌گرفت. دراین بخش به باورهای ایرانی در این مورد نظری می‌افکنیم تا ببینیم آیا دراینجا نیز الگوی مشابهی وجود دارد یا نه.

در دوران کنونی حرارت مرکزی و دستگاههای سردکننده برای بسیاری از ما دشوار است که مفهوم قدیمی وابستگی کامل به ترتیب منظم فصول را دریابیم. در مصر توالی فصلها کاملاً منظم بود، اما در بین‌النهرین به‌هیچ روی چنین نبود. در آنجا برای زندگی تأمینی نبود و آدمیان براین اعتقاد بودندکه تا در رویدادهای گیهانی شرکت نداشته باشند، بقای حیات تضمین نمی‌شود، و به واسطه‌ای میان انسان وخدایان نیازبود واعتقاد داشتندکه شخص شاه چنین نقشی را برعهده دارد.

به‌خوبی می‌دانیم‌که مصریان قدیم معتقد بودندکه شاه خصوصیت خدایی دارد، پسر رَع[1] است و مایهٔ ثبات و امنیت. در بین‌النهرین تصور مشابهی وجود داشت، اما با تفاوتهایی. درآنجا شاه فرزند فیزیکی خدایان نبود، بلکه در روزی که به‌تخت می‌نشست، فرزند خدا خوانده می‌شد و از آن‌پس نقش خدا را در زمین ایفا می‌کرد ونمایندهٔ ملت خویش در پیش خدایان بود. یکی از نخستین وظائف او

1. Re خدای خورشید. (م)



در این نقش اردشیر دوم (۳۸۳ – ۳۷۹ م) را می‌بینیم که تاج را از دست اورمزد (سمت راست) دریافت می کند. مهر درطرف چپ قراردارد. تاجی که دارای اشعهٔ خورشیداست برسر و شاخه‌های بَرْسُم در دست اوست، و برروی نیلوفر که نماد مقدسی است، ایستاده است. مهـر درلباس موبدی دیـده می‌شود، اما اردشیردوم و اورمزد همانند قهـرمانان فاتحی هستند که برروی بدن دشمن مغلوب‌ایستاده‌اند. این‌نقش برجسته درطاق بستان‌است.

تأمین توالی درست فصلها بود، تا رعایایش به زندگی خود ادامه دهند. تنظیم فصلها با توسل به مراسم آیینی سالانهٔ جشن سال نو حاصل می‌شدکه در طـی آن شاه که نقش خدا را برعهده می گرفت، نبرد نخستین را دوباره به اجرا درمی‌آورد و دراین نبرد بودکه خدا نیروهای «هرج ومرج»[1] راکه به صورت غولی بود، از میان برده و نظم را در جهان ایجادکرده بود. این نمایش تنها نمادی از آنچه رخ داده بود نبود، بلکه منبع مؤثری نیز بود که رهایی همان نظم آفـرینش را از دست نیـروهای «هرج ومرج» درسالی که درپیش بود، تأمین می کرد تا باردیگر زندگی بر نیروهای «هرج ومرج» چیره گردد.

ایـران با بین النهرین هم‌مرز بود و ارتباطات نزدیکی با آن داشت؛ ایرانیان تا چه اندازه اعتقاد و رسم مذکور را اقتباس کرده بودند؟

به‌گمان ایرانیان، نیروهای‌خیر در ستیز خود با شر دو ابزار در اختیار دارند: همدینان و سلطنت. این دو همزیستی دارند، اما باهم منطبق نمی‌شوند. فرمانبرداری از شاه و شناخت «دین بهی» دو عاملی هستندکه برای شکست دادن شر لازم است. در دوران آرمانی، «دین شهرباری است، و شهریاری دین است.» (دینکرد، ص ۴۷ س ۶، زنر، طلوع وغروب، ۲۹۶). هرج ومرج اساساً حاصل دین بد است. شاه خوب تجلی «روح نیکوکار» خدا و نماد فرمانروایی او بر زمین است. وظیفهٔ او این است که آفرینش‌و «دین بهی» و شادمانی رعیتش را گسترش دهـد، زیرا اینها جلوه‌های خواستهای خدا برای آدمی است. گرچه «دین بهی» نخستین‌بار در ایران ارائه شد، ولی اصولاً پیامی برای همهٔ نوع بشر است.

در اساطیر ایرانی جم را شاه آرمانی می‌پنداشتند ونوروز جشنی که جم مبتکر آن بود، جشن سال نو ایرانیان است. در دورهٔ ساسانی قطعاً برای شاهان خصوصیت خدایی قائل بودند. آنان را بـرادران خورشید و ماه به شمار می آوردند و خـدا

۱. chaos: «هرج‌ومرج» روز ازل به صورت اژدها یا غولی تصورمی‌شدکه خدا توانسته بود با از میان بردن او، جهان را بیافریند و نظم گیهانی را برقرار کند. (م)

می‌نامیدند. درنقوش برجستهٔ گوناگونی اورمزد خود نشانه‌های سلطنت را به شاهان اعطا می‌کند و بر تاجهای آنان نمادهایی از خدایان گوناگون به چشم می‌خورد. حضور هاله‌که همان فره ایزدی است، درتعدادی از نقشهای برجسته، بر خصوصیت ماوراءالطبیعه‌ای شاهان دلالت دارد. خسرو[1] یکی از شاهان بزرگ دستور داد که تصویری از او نقش کنندکه برتختی نشسته وستارگان اورا احاطه‌کرده‌اند. بنابراین، درمورد خصوصیت خدایی شاهان ساسانی تقریباً تردیدی نیست.

چه چیزی از دورهٔ گذشته و چه مفاهیم ونقشهای اساطیری بااین وضع مرتبط است؟ پاسخ به این سؤال بسیار دشوارتر ازموارد دیگر است. بادرنظرگرفتن اینکه ایران با ملتهای دیگر تماس داشته و کارگران خارجی را به کار می‌گرفته است، جای شگفتی است اگر نشانه‌ای ازنفوذ را نبینیم. هنگامی‌که کورش بزرگ (۵۳۰ - ۵۹۹ ق. م.) بر بابل چیره شد، بنابه شیوهٔ سنتی بابلی پسر خود کمبوجیه را در جشن نوروز (درسال ۵۳۸ ق. م.) به عنوان شاه بین‌النهرین برگمارد. کوروش با این کار با آیینی‌که حاکی ازمورد پسند و پذیرش قرارگرفتن پسرش درپیش مَردوک[2] خدای بابلیان بود ، خواست تا او را به آن مردم بقبولاند. همین شاهزاده در مصر پسر رَع خدای مصریان معرفی شده است. طبعاً این سؤال پیش می‌آیدکه آیا این اعمال در تصور ایرانیان از شهریاری بازتابی داشته یا تأثیری گذاشته است یا نه.

کمبوجیه تنها شخصیتی نیست‌که در او نشانه‌هایی از مفهوم شهریاری مقدس را می‌یابیم. داریوش (۴۸۶ - ۵۲۲ ق. م) بیش از دیگران مسؤولیت ساختن قصر با شکوه تخت جمشید را در جنوب غربی ایران بر عهده داشته است. توصیف اندازه وزیبایی وشکوه این شهر دشوار است. این ساختمانهای بزرگ‌که فضای وسیعی را گرفته‌اند، با نقشها و کنده‌کاریهایی سرشار از ریزه‌کاریها، برپا شده‌اند و می‌دانیم که این‌کار درطی سالیان درازی به انجام رسیده است. با این همه، ازاین کاخ به ندرت

۱. منظور خسرو پرویز شاه ساسانی است. (م)

2. Marduk

استفاده می‌شد و در میان آثار بازمانده از آن، چیزی‌که دلالت بر این داشته باشدکه مرکزی برای مقاصد اداری بوده باشد، اندک است یا اصلاً وجود ندارد. به نظر می‌رسدکه تخت جمشید مرکز اجرای آیینها بوده است، یعنی صحنهٔ اجرای جشن سالانه‌که ملتهای امپراطوری هخامنشی درآن‌گرد می‌آمدند تا دیون خودرا بپردازند و وفاداری خودرا به شاهشاهان نشان دهند. هیئتهای نمایندگی دسته‌جمعی از پلکانی که طوری ساخته شده بودکه می‌شد بااسب ازآن بالا رفت، ازمیان دروازه‌های کاخ واز کنار دیوارهای کنگره‌دار ــ که‌گفته‌اند نمادی از کوه مقدس‌اند ــ می‌گذشتند و به کاخ صد ستون داخل می‌شدند. حرکت این دسته‌ها فقط نمایشهای خودنمایانهٔ ثروت نبود، بلکه نمایشهایی بود دربرابرخدای باروری این سرزمین. جشن نوروز ارتباط دیگری نیز با فصول دارد، زیراکه این جشن با جشن رَپیثوین (نك به صفحات قبل) منطبق می‌شد؛ رپیثوین ازمراسمی بودکه درطی آن به خدای رپیثوین نیایشهایی تقدیم می‌شد تا از پناهگاههای زیرزمینی خودکه درآن ریشه‌های درختان را باوجود حمله‌های زمستان نگاه می‌دارد، بازگردد. نماد این نبرد فصلها را شاید بتوان دربعضی از نقوش برجسته که شیری (خورشید) را درحال کشتن گاو (باران) نشان می‌دهد، مشاهده‌کرد. بنابراین، نقوش برجستهٔ تخت جمشید این نظر را پیش می‌آورند که جشن سالانه‌ای در ایران وجود داشته‌که با ستیز فصلها و نیروهای حیات مربوط بوده است.

نقش‌شاه‌درهمهٔ این جریان معلوم‌نیست. شاهان دربسیاری از کتیبه‌هایشان‌خودرا کاملاً وابسته به‌اهوره‌مزدا معرفی‌می‌کنند. اهوره‌مزداست که‌به‌آنان مقام شاهی‌می‌بخشد وقدرت‌می‌دهد و از آنان و از سرزمینشان وازهرچه انجام می‌دهند، حمایت می‌کند. اماشاه‌است‌که ارادهٔ‌خدا را در زمین‌به‌اجرا درمی‌آورد. داریوش درکتیبه‌ای‌در شوش اعلان می‌کندکه او درست مانند خدا عمل می‌کند، زیراهمانند خدا جهان را به اعتلا (فَرَشه[1]) می‌رساند: «به لطف اهوره مزدا این کار را انجام داده‌ام، آنچه کرده‌ام، در

1. frasha



در تعدادی از نقشهای برجستهٔ تخت جمشید شیری را می‌بینیم که به گاوی حمله‌ور است. از آنجا که این درون‌مایه (theme) بسیار معمول است، بعضی این تفسیر اساطیری را عرضه داشته‌اند که این نبرد، نمادی از ستیز فصلهاست.

نظر همهٔ جهان عالی می‌نماید.» (کنت، ص ۱۴۱)

درنقوش برجسته، شاهان در زیر نماد بال‌گشودهٔ اهوره مزدا دیده می‌شوند که نشانهٔ تقریباً روشنی از این است که آنان نمایندگان خدا در زمین‌اند. نمی‌دانیم آیا شاهان در نبرد آیینی بانیروی شر، همان‌گونه که دربابل رسم بود، شرکت می‌جستند یانه. تعدادی نقوش برجسته و مهر وجود دارد که در آنها شاه درحال جنگ باموجود عجیب‌الخلقه‌ای است. سبك مهرها نفوذ بابلی را به ذهن می‌آورد، وباز این پرسش پیش می‌آید که آیا فقط شکل ظاهری هنر بود که اقتباس‌شده بود یا نه.

بعضی دانشمندان از این هم فراتر رفته، چنین اظهارنظر کرده‌اند که شاه را تجسمی از مهر می‌پنداشتند، و او در هنگام به تخت نشستن تولد مهر را در غار به نمایش درمی‌آورد. همچنین اظهارنظر شده است که شاه نقش فریدون اژدهاکش را در نمایشی آیینی ایفا می‌کرد. اما شواهد برای اثبات این نظریه‌ها چنان اندك و پیچیده است که باید آنها را به یك‌سو نهاد.

اما لااقل در زمانهای متأخرتر، برای شاه جنبهٔ خدایی قائل بوده‌اند. شاه مکمل لازم موبد بود، زیرا دین و شهریاری برادراند. نمونهٔ اولیهٔ چنین شاهی جم بود که نخستین شاهی است که در صلح فرمانروایی کرد و جهان را بگسترد و نبردی هم نکرد. اگر ایرانیان باستان نکته‌ای را از تصور بابلیان در مورد شاه اقتباس کرده باشند، ظاهراً این نکته نیست که او را پسرخدا دانسته باشند، بلکه بهتراست بگوییم اورا نمایندهٔ خاص خدا به شمار می‌آوردند که تحت حمایت او وظائفش را انجام می‌دهد. شاه چنان مورد احترام بود که چهرهٔ او در برابر مردمان نقاب داشت و حضور او درپس پرده‌ای از دیده‌ها نهان بود، و مردمان معمولی دربرابر او بر خاك می‌افتادند. شاید درنظر مردمان معمولی شاهنشاه بزرگ مافوق بشربود و عامهٔ مردمان احتمالاً، حتی در زمانهای قدیم، در او تجلی حاضر شاهان افسانه‌ای را می‌دیدند که اژدها راکشته وبر دیوان فرمانروایی کرده بودند. درنظر شاه و روحانیان نقش شاه این بود که بر نیروهای مخرب که درقلمرو سلطنت به فعالیت می‌پرداختند،

غلبه کند. هنگامی که شورشیان سر برمی‌آوردند، به قول خود داریوش «دروغ بود که آنان را به سرکشی وامی‌داشت.» نبرد بزرگ گیهانی میان «راستی» و «دروغ» نبردی بود که شاه هم در آن درگیر بود. اما چنین می‌نماید که تکیه بیشتر برنقش او دراستقرارنظم و آرامش وسلطنت خدا درقلمرو خویش، به‌کمك اهورَه‌مزدا، بود تا تکیه برنظم آیینی فصول، اگرچه وجود یکی مستلزم عدم دیگری نیست. احتمالاً ایرانیان از افسانه‌های بابلی دربارهٔ سلطنت ناآگاه نبودند، اما چنین می‌نماید که اسطوره را به تاریخ مبدل کرده‌اند، و در نمادهای اساطیری خویش این اعتقاد خود را بیان داشته‌اند که شاه خوب تجلی «روح نیکوکار» (سپند مینو) خداست. ایرانیان انتظار روزی را داشتند که سلطنت کامل با دین پیوند خورد، زیرا در این هنگام است که بازسازی جهان[1] به وقوع می‌پیوندد.

۱. فَرَشکَرد یا بازسازی جهان درآخر زمان و پس از شکست اهریمن و نیروهای شر انجام می‌گیرد. (م)



سر شیر بر یکی از سرستونهای تخت جمشید. شیر نماد سنتی قدرت است.

اسطوره و تاریخ

اسطوره و تفسیر تاریخ

به مفهومی، کل اسطوره بخشی از تاریخ است، زیـرا اسطوره دیدگاههای انسان را دربارهٔ خود او و جهانش وتحول آن دربردارد. این مطلب بویژه درمورد اساطیر ایرانیان صدق می کند، زیرا اسطوره‌های آنان دربارهٔ آفرینش و «بازسازی جهان[1]» تفسیرهایی است از فرایند تاریخ جهان یا تفکراتی است دربارهٔ این فرایند. همان طور که دیدیم تاریخ جهان را به چهار دورهٔ سه هـزار ساله تقسیم می کنند. دو دورهٔ نخستین مربوط به آفـرینش است، دورهٔ سوم دوره‌ای است که خواستهای اورمزد و اهریمن در جهان باهم درمی‌آمیزد، و دورهٔ چهارم دوره‌ای است کـه شر مغلوب خواهد شد. نخستین هزاره از آخریـن دوران، خود به دوره‌های زریـن و سیمین و فولادین و آهنین تقسیم می‌شود، وآخرین این ادوار زمانی است که شر با نیروی تجدید حیات یافته به‌جهان حمله می کند. منظور از این اسطوره این است که بیان کند چگونه جهان نیك خدا می‌تواند پراز بدی و تاریکی و درد ورنج و مرگ شود. پاسخ این است که تاریخ صحنهٔ نبرد میان خـدا و اهریمن است، میان هرچه نیك است وهرچه بد.

اما مقصود اسطوره فقط تفسیر گذشته نیست بلکه حال رانیز توصیف می کند،

1. به‌کمال رسانیدن جهان درپایان آن. (م)

به‌گونه‌ای که آدمی در آرزوی آینده باشد و به‌آن تکیه کند. با سقوط امپراطوری ساسانی دین زردشتی بامشکلات بزرگی روبروشد. فقط این نبود که انبوهی ازمردم به اسلام‌گرویدند ـ ازروی صدق یا به‌امید سود یاترس ـ مسئله عمیق‌تر ازاین بود. بنابر اسطورهٔ سنتی انتظار ظهورنخستین منجی هزارسال پس از زردشت می‌رفت. بادرنظرگرفتن زمان زردشت که موردقبول عموم دانشمندان است، می‌بایست منجی درحدود سال ۴۰۰ م. ظهورکند. اما درقرن هفتم م. امپراطوری ایران وهمراه باآن ظاهراً دین نیزسقوط‌کرد، وبحرانی برای دین پیش‌آمد. آیا سبب آن بودکه خدا آنان را به‌حال خود رها کرده بود؟ آیا سبب آن بودکه دین آنان تماماً باطل بود؟ نویسندگان‌کتابهای پهلوی می‌کوشند تا به این پرسشها پاسخ دهند و درپی‌آن‌اندکه اسطوره و تاریخ را باهم تلفیق‌کنند.

نویسندگان‌کتابهای پهلوی بااین مسئلهٔ مبتلابه روزگارخود به‌دوطریق روبرو می‌شوند. یکی از این متنهاکه بهمن‌یشت نام دارد، تأخیرآمدن منجی را با افزودن سه دورهٔ اضافی به‌چهار دوره‌ای که پیش از ظهور او وجود دارد، توجیه می‌کند. به دوره‌هایی‌که نماد آنها زر و سیم و فولاد و آهن است، دوره‌های روی وقلع و سرب نیز، پس از دورهٔ فولاد، اضافه شده است. گرچه این کار پاسخگوی این پرسش بودکه چرا منجی هنوزنیامده‌است ـ بااین جواب‌که زمان اوهنوز فرانرسیده است ـ اما پرسش عمیق‌تر دیگری که آیا خدا در زمان نیاز یعنی زمان استیلای اسلام درمانده شده بود، بی‌پاسخ می‌ماند. تدوین‌کنندگان بندهش و دینکرد در فصولی از این‌کتابها به این مسئله می‌پردازند. در طرح تاریخ‌که مبتنی بر اوستای قدیم است، آمده است‌که دورهٔ آهن دوران سختی خواهد بودکه دین تنزل خواهد کرد، زندگی اجتماعی و خانوادگی پراگنده می‌شود وبی‌نظمی درهمه‌جا، نه‌تنها در زمین بلکه درعالم، به‌صورت خشکسالی وبیماری مُسری گسترش می‌یابد. نویسندگان کتابهای پهلوی اشغال ایران را به انجام رسیدن یا عملی‌شدن چنین طرحی می‌دانند. مهاجمان را «دیوان» می‌نامند آنها را از تخمهٔ دیوان آز به شمار می‌آورند که خانواده‌ها را درهم می‌ریزند و موجب آزار و رنج می‌شوند. مؤلفان این‌کتابها

حملهٔ مهاجمان را طغیان نیروهای دیوی به‌شمار می‌آورندکه در سدهٔ آخر هزاره انتظار آنان می‌رود. از این‌رو، نویسندهٔ یکی ازمتون درجستجوی یافتن نشانه‌هایی از بی‌نظمی گیهانی بودکه به اعتقاد او بایستی با این یورشها به وقوع می‌پیوست، و چون چنین نشانه‌های آشکاری را نمی‌دید، هشدار دادکه این علائم درپنهانی اتفاق می‌افتد: «طاعون پنهانی حرکت می‌کند وبه فریبکاری می‌پردازد تا مرگها بی‌شمار شود.» (دینکرد، هفتم، فصل ۸، بند ۱۹)

بنابراین، بندهش و دینکرد با وجود اینکه در بدو امر مجموعهٔ خشك و عالمانه‌ای ازاسطوره‌های باستانی به نظر می‌آیند، درحقیقت درخواستها و پیامهای مؤثری هستند دال بر اینکه دینداران به آسایش خواهند رسید. این متنها مبلغ این پیام‌اندکه وحشتی‌که بسیاری باآن روبروهستند یعنی درخطربودن زندگی و وطن، پیش‌بینی نشده نبود و غلبه برآن خارج ازقدرت خدا قرارنداشت. پیام این است‌که دین بیهوده نیست، و آدمی باید ثابت‌قدم باشد و دل قوی دارد، زیرا این دوران، زمان اتمام هزاره است. به زودی شهریاری می‌آید و ایران را بازمی‌آراید؛ منجی زاده می‌شود و خدا اهریمن و همهٔ دیوان را سرنگون می‌کند.

گرچه این متنها گردآوریهایی از مطالب قدیمی هستند، اما مطالب آنها چنان جرح وتعدیل شده‌که نیازهای روحی زردشتیان را درموقعیت خاصی برآورده سازد. تفسیرهایی‌که از اسطوره‌های سنتی در پرتو تاریخ عصرخود می‌کردند، دستاویزی بودکه مؤمنان بدان توسل جویند وپیام امیدی بود برای آینده.

بازسازی تاریخ بنابر اسطوره

اسطوره‌های باستانی مربوط به قهرمانان اژدهاکش با تاریخ وفق داده شده است، اما این تطبیق کاملاً با جرح و تعدیلی که دراسطوره‌های پایان جهان داده‌اند، ومبتنی برپیشگویی است، تفاوت دارد. متنهای ایرانی متأخر وتاریخ‌نویسان مسلمان قرون نخستین اسطوره‌های گیومرث و جمشید ودیگران را اساس تاریخ افسانه‌ای ایران از روز آفرینش تازمان استیلای اسلام قرارداده‌اند. این کاربرد اسطوره شاید به علت صورت شاعرانه‌ای که فردوسی در شاهنامه به تاریخ داده است، جالب‌توجه‌تر باشد. اما حتی در این اثر نیز مقدار زیادی ازروحیهٔ ثنویت باستانی حفظ شده است. شالودهٔ این «تاریخ» که طرح مختصری ازآن به دنبال می‌آید، تقریباً به تمامی برشاهنامه استواراست:

گیومرث نخستین انسان در اسطورهٔ آفرینش زردشتی، درشاهنامه به صورت نخستین شاهی که در همهٔ جهان فرمانروایی داشت ظاهر می‌شود، مسکن او درکوه بود، و به صورت کسی که پوست پلنگ برتن دارد، تصویرمی‌شود. جامه و غذا را او کشف کرد و همه او را بزرگ می‌داشتند، بزرگداشتی که مایهٔ پیدایش دین شد. فرمانروایی او که سی‌سال دوام یافت، همچون خورشید سودبخش بود و او خود

از شکوه وقدرت بسیاری برخورداری داشت. هوشنگ که نوهٔ گیومرث و وارث تخت و تاج او بود، این وظیفه را برعهده گرفت که از دیوسیاهی که پدرش سیامک را کشته بود، سخت انتقام بگیرد. سپاه هوشنگ از حیوانات وحشی و اهلی و پرندگان و موجودات ماوراءالطبیعه تشکیل شده بود و با این لشکر سپاه دیو سیاه را ریشه‌کن کرد و سر آن نابکار را از تن جدا ساخت. هنگامی که به این پیروزی دست یافت، گیومرث سالخورده توانست در آرامش درگذرد و هوشنگ پیروزمند بر تخت با شکوه شاهی تکیه زد. از فرمانروایی او سه موهبت به بشر رسید: به‌کاربردن فلز، کشت و کار و آتش. در مورد آتش شاهنامه روایت می‌کند که هوشنگ درحالی که درکوه به سواری می‌پرداخت، روزی باموجود سیاه درازی برخورد کرد:

دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون
ز دود دهانش جهان تیره‌گون

هوشنگ براین موجود سنگی انداخت، آن سنگ برسنگ دیگری خورد و از آن جرقه‌ای پیدا شد. آن موجود کشته شد[1] و آتش پدید آمد. تخمورو (تهمورث)[2] پسر هوشنگ سی‌سال فرمانروایی کرد، ودراین مدت بردیوان مستولی بود، به‌گونه‌ای که توانست جهانی پرآرامش را به پسر خویش جم (جمشید در شاهنامه) واگذارد.

جمشید مردمان را به‌طبقات اجتماعی‌گوناگون تقسیم کرد: روحانیان را جدا کرد، طبقهٔ جنگجویان را بنیان نهاد، کشاورزی را به‌عهدهٔ برخی گذاشت و دیگران رابرآن داشت که به پیشه‌های گوناگون بپردازند. اوخود هم شاه بود وهم موبد، و

۱. در روایت شاهنامه مار کشته نشد. (م)
۲. Takhmoruw صورت پهلوی تهمورث. (م)

کارهای بنیادی را به جهان آورد: صنعت رشتن وبافتن، داروها وجواهرات گرانبها. در دوران فرمانروایی او همه آرامش و فراوانی بود، دیوان به رنج و کار بودند، آدمیان نیازی به کارکردن نداشتند و هیچ‌کس نمی‌مرد. جمشید برای خود تختی شاهانه ساخت ودیوان را برآن داشت‌که آن‌را برآسمان بردارند:

چو خورشید تابان میان هوا
نشسته برو شاه فرمانروا
جهان انجمن شد بر آن تخت او
شگفتی فرو مانده از بخت او ...
سر سال نو هرمز و فرودین
بر آسود از رنج وز درد و کین ...
چنین جشن فرخ کز آن روزگار
بما ماند از آن خسروان یادگار

اما جمشید غره‌گشت، موفقیتهای خویش را برخواند و گفت‌که مردمان او را آفریدگارجهان بدانند. بااین‌کار، مردمان از دربار بیرون شدند وفره از او جدا شد وآیندهٔ او تاریك گشت.

از این‌پس افسانه در دربار مَرداس‌که شاهی است برخوردار ازاحترام بسیار، دنبال می‌شود. مرداس پسری دلیروفعال به نام ضحاك داشت. روزی اهریمن به شکل یکی از بارخواهان در دربار حاضر شد و ضحاك را با گفتار خویش فریفت. جوان ساده دل سوگند یاد کردکه هرگز سخنان اهریمن را فاش نکند و بر دستورهای او گردن نهد. اهریمن بانشان‌دادن قدرت شاهی درعالم‌کشف وشهود، جوان را فریفت واو را برآن داشت که پدرش را بکشد و تخت شاهی را به‌دست آورد.

آنگاه اهریمن به شکل خروسی بر ضحاك نمایان شد و بدو گوشت داد تا بخورد و بدین طریق او را گمراه‌کرد، زیرا تا این زمان مردمان گیاهخوار بودند. اهریمن با چاپلوسی او را فریفت و از او درخواست کرد تا بر شانه‌های چنان شاه بزرگی بوسه زند. وقتی اهریمن چنین‌کرد، به زیر زمین نهان شد، ودو مار سیاه از شانه‌های شاه روییدند. هرچه آنهارا می‌بریدند، دوباره می‌روییدند تا اینکه اهریمن که این‌بار به شکل پزشکی درآمده بود، گفت‌که تنها دارو این است‌که خوراك هر روز مارها مغز آدمی باشد.

چون قدرت ضحاك روبه افزایش نهاد، قدرت جمشید کاهش یافت و مردمان ضحاك را شاه ایران دانستند. جمشید پنهان شد وسرانجام در دریای چین اورا یافتند وضحاك او را به دونیم اره‌کرد و بدین‌گونه جهان را از او خلاص‌کرد. فرمانروایی ضحاك هزارسال به درازا کشید، هزارسال ستم‌که درطی آن فضیلت روبه‌کاهش نهاد وجادوگری افزون شد و هر روز دومرد را به‌دست مرگ می‌سپردند تا مغزهای آنان خوراك مارانی شودکه بر شانه‌های ضحاك روئیده بودند.

اما همه چیز به کام ضحاك نبود. شبی به دنیاآمدن فریدون را درخواب دید و برآن شدکه آن کودك را نابودکند. اما کوشش او بیهوده بود. ضحاك‌که از چنان هماورد نیرومندی هراسان بود، فرمان دادکه سپاهی از دیوان فراهم‌آیند وبر دشمن بتازند و مردمان را بر آن داشت‌که هنرشاهی او را تأییدکنند. کسی را یارای آن نبودکه با چنان شاه نیرومندی به مقابله برخیزد تا اینکه روزی آهنگری دون‌پایه که ازشاه ستم دیده بود،در دربار حاضر شد تا آزادی بحق پسر خویش را درخواست کند ، به شاه گفت:

تو شاهی وگر اژدها پیکری   بباید به دین داستان داوری

شاه ازطغیان خشم او درشگفت شد وبه خواهش او تن در داد، اما درعوض درخواست کردکه بر ادعانامهٔ او مهر تأیید نهد. آهنگرکه مرد دلیر و صریحی بود، خواهش اورا نپذیرفت وبراو خرده‌گرفت وبا پسرخود ازبازار سپاهی برای فریدون

گرد آورد. درفش او تکه‌ای از چرم بود آراسته به‌گوهرها، و برای فریدون گرزی گاوسار فراهم آورد. فریدون از کاخ خویش که کنگره‌های آن به آسمان می‌رسید، بیرون آمد و سپاهیان خود را از میان سیلابها و بیابانها به قصرشاه بدکار در اورشلیم برد. فریدون که از منظرهٔ کاخ که سر به ستارهٔ مشتری می‌سود، باکی نداشت گرز خویش را به دست گرفت و به پیش روان شد. ضحاك در کاخ نبود، اما چون خبر هجوم فریدون و رهایی خواهران جمشید را شنید، باسرعت بسیار پیشاپیش لشکری عظیم روی به کاخ خویش نهاد و با سپاه خود که در برابر شهر گرد آمده بودند، به کاخ درآمد:

به آهن سراسر بپوشید تن   بدان تا نداند کسش ز انجمن

چون به زنان نزدیك شد تا آنان را بکشد، فریدون به‌کردار باد به پیش تاخت و با گرز خویش کلاه‌خود او را درهم شکست اما فرشته‌ای بدو هشدار داد که از کشتن آن ستمگر بدکار دست‌کشد، بلکه او را به بند آورد و با همراهان معتمد به‌کوه دماوند برد. دراین زمان فریدون که فرمانروای جهان شده بود، به بهبودی وضع مردمان پرداخت. اسطورهٔ باستانی فریدون که حاکی ازستیز او بابیماریها بود، تغییرشکل داده یا حالت اساطیری خود را از دست داده وتبدیل به عمل کشت وکار شده‌است که با آن می‌توان بر بیماریهای سخت غلبه‌کرد.

روایت‌شاهنامه و«تاریخی»راکه براساس اسطوره‌های باستانی‌درآن بازسازی شده است، به‌یك سو می‌نهیم. فرایند تفسیر اسطوره به صورت تاریخ فرایندی است که در دین زردشتی و در افکار پیروان ادیان بسیاری تا به امروز ادامه می‌یابد. به عنوان مثال یکی ازدانشمندان مشهورپارسی بر آن است‌که:

> هوم که هم گیاه و هم خداست، مرد بزرگی از ایران بود و کارهای بزرگی انجام داد که نام او را به یادگار نهاد. (مدی، آیینهای دینی پارسیان، ص ۳۰۱)

بنابراین، اسطوره و تاریخ در دین زردشتی کاملاً با هم درمی‌آمیزد. ایرانیان همهٔ تاریخ خود، گذشته و حال و آینده را در پرتو اسطوره‌های خود درك می‌کنند. تاریخ صحنه‌ای است برای نبرد میان خیر و شر، واهمیت حوادثی که در این صحنه رخ می‌دهد، تنها وقتی به درستی درك می‌شود که در پس آن مقصد و طبیعت خدا دیده شود.

اسطوره، آیین و نمادپردازی

در دین زردشتی عمل قربانی، یا اجرای درست آیینها، ارزش و نیرویی در خود و از خود دارد. اعمال آیینی منابع مؤثری هستند که هم ایزدان و هم مردمان را یاری می کنند. چنانکه دیدیم (نك به قبل) تیشتر تا قربانیهایی بدو تقدیم نشود نمی‌تواند دیوخشکسالی را شکست دهدو آبهای زندگی‌بخش را به وجودآورد. همچنین زروان وقتی در آرزوی داشتن پسری بود، قربانی تقدیم‌کرد، گرچه او خود وجود مطلق است و کس دیگری وجود ندارد که نثارها را تقدیم او کند. قربانیی که بسا خلوص نیت تقدیم شود، یکی از بزرگترین اعمال نیکی است که هر زردشتی می‌تواند انجام دهد. بدون قربانی جهان از هستی باز می‌ایستد، اما با آن نیروی اهریمن کاهش می‌پذیرد. در بازسازی جهان آدمیان از طریق قربانیی که اورمزد خود می‌کند، نامیرا خواهند شد. این مفهوم از قربانی که هنوز در دین زردشتی رایج‌است، به دوران هندوایرانی باز می‌گردد، زیرا قربانی در دینی که درقدیمترین متون هندی یعنی وداها منعکس است، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. در این متون آمده است که آیینهایی که به درستی اجرا شوند، مستقل از خواست خدایان، مؤثر به شمار می‌روند. در آیین‌های زردشتی هرکلام و عملی سرشار از والاترین مفاهیم است. علت وجودی بسیاری از آیین‌ها فراموش شده

است، و برای اعمال مفاهیمی قائل می‌شوند که فاقد آن بوده‌اند، اما شاید خوانندگان بیشتر علاقه‌مند به معتقدات کنونی زردشتیان باشند تا به بازسازی تاریخی قدیمترین اعتقادات.

نمونهٔ خوبی از نمادهایی که در آیینهای دینی به کار می‌رود، نمادهایی[1] است که دربارهٔ «کُستی»[2] وجود دارد، و آن کمربندی است که هر زردشتی درهنگام تشرف آیینی[3] به دین به کمر می‌بندند. کستی ازهفتادو دو نخ تشکیل شده است که می‌گویند نمادهفتادو دو فصل کتاب یسناست. در آخر آن (درهرطرف) سه‌منگوله‌است و هر کدام از منگوله‌ها از بیست وچهار نخ تشکیل‌شده که می‌گویندنماد بیست و چهار فصل ویسپرد است. ویسپرد بخشی از دعاهایی است که در آیینهای دینی خوانده می‌شوند. هفتاد و دو نخ را به صورت شش رشته می‌بافند که هر کدام از آنها نماد شش وظیفهٔ دینی[4] زردشتیان است. دوازده نخ درهریك از رشته‌ها نماد ماههای سال، وشش منگوله نماد جشنهای فصلی بزرگ[5] است و فرورفتگی میان نخها عبارت است از:

« فضای میان ایـن جهـان و جهـان دیگر؛ دولا بودن نخها در سر کُستی نماد ارتباط میان جهـان فعلی مـادی و جهـان مینویی آینده است؛ و گشودن و بستن (در هنگام خوانـدن دعا) نماد انتقال روان از دنیای مادی به دنیای مینویی است؛ گـره زدن نهایی همه نخها به‌صورت یك نخ نماد برادری یا اتحاد جهانی

1. symbolism

۲. مؤلف صورت کُشتی (Kushti) را به‌کار برده است. (م)

3. initiation

۴. درمورد این شش وظیفه رجوع‌کنید به صد دربندش و صد در بندهش، ص ۶. (م)

۵. یعنی گاهنبارها (م)

است.» (مدی، آیینهای دینی پارسیان، ۱۸۵ به بعد)

در کتاب کوچکی مانند این کتاب غیرممکن است که به بحث دربارهٔ ارتباطات درونی میان اسطوره وهمه آیینهای دین زردشتی پرداخت. درعوض، ما به سه آیین ازمهمترین آیینها نظر می‌افکنیم: آیینهای مربوط به مرگ و آتش و هوم.

مراسم مربوط به درگذشتگان

مراسم مربوط به مرگ در دین زردشتی به وضوح تحت تأثیر اسطوره است. باید درنظر داشت که دراین دین مرگ کار اهریمن است. مرگ به معنی پیروزی او بر آفرینش خوب است. از این‌رو، جسد جایگاه دیوان است. هرچه شخص درگذشته نیکوکارتر باشد، پیروزی اهریمن بزرگتر است و نیروی دیوی بیشتری برای نیل به این مقصود لازم است. بدین‌جهت، تن مرد پارسا منبع بسیار بزرگتری برای آلودگی است تاتن مرد بدکار که دسترسی به مرگ او آسان است. بسیاری از آیینهای مربوط به مرگ با تطهیر از آلودگی که کار دیوان‌است، ارتباط دارد. چون جسد منبع چنین آلودگی است، به خاك سپردن آن جائز نیست ، مبادا زمین که عنصرمقدسی است، آلوده شود، همچنین نباید آن را سوزانید، مباداکه آتش آلوده گردد. (یك استثنا در مورد مطلب اخیر ، شیوهٔ جدید مرده سوزانی است که برطبق آن شعلهٔ واقعی بدن را نمی‌سوزاند، بلکه حرارت زیاد به وسیلهٔ الکتریسیته تولید می‌شود.) بنابراین، هرجاکه امکانات فراهم باشد، جسد را در برج‌خاموشی یا دخمه می‌نهند تا لاشخورها آن را بخورند.

اعتقاد به انتقال روان از این جهان به جهان دیگر در سه روز نخستین پس از مرگ انگیزهٔ اجرای آیینهایی است که در این مدت انجام می‌گیرد. از آنجا که

سروش است که روان را دراین دوران حمایت می‌کند، نیایشهایی درطول پنج‌بخش از اوقات شبانه‌روز به وسیلهٔ دو موبد یا بیشتر وخویشاوندان او،هم درخانه و هم در آتشکده، به این ایزد تقدیم می‌گردد. مهمترین این نیایشها، نیایشی است که درسومین روز که روان به سوی داوری می‌رود، اجرا می‌شود. در این زمان از قادرمطلق طلب رحمت می‌کنند و مراسم دینی برای ایزدانی که با امر داوری ارتباط دارند، اجرا می‌شود.

آیینهای مربوط به شخص درگذشته درسه روز پس ازمرگ تمام نمی‌شود، اما تأکید براین است که نباید به شیون وزاری ادامه داد. شیون و مویهٔ بیش از حد در دین زردشتی گناه است ، زیرا این کار کمکی به روان نمی‌کند و بدن زنده را می‌آزارد وازنظر اعتقاد به‌زندگی پس‌ازمرگ واطمینان به رستاخیز بی‌نتیجه است. زردشتیان قویاً احساس می‌کنند که با مردگان درارتباط‌اند و ازآنها دعوت می‌کنند تا در میهمانیهای زندگان، نه درغم بلکه در شادمانی‌های جمعی، «برای شادی روان» شرکت جویند. یکی از دانشمندان که در میان زردشتیان زیسته است، نظرجالب توجهی دراین مورد ارائه می‌دهد:

> «پس از مدت زمانی که از مهمان‌نوازی زردشتیان ایران برخوردار بودم، ولی‌هنوز نتوانسته بودم احساس‌آنان را برای مردگان دریابم و هنوز تحت تأثیر ارتباط مرگ با غم بودم، به خود جرأت طرح این سؤال را دادم که آیا آنان هیچگاه جشنی را برگزار می‌کنند که همراه آن آیینی برای مردگان نباشد. پاسخ آنان که با شگفت‌زدگی ملایمی همراه بود، این بود: «البته که چنین نیست، ما همیشه می‌خواهیم که مردگان در شادیهایمان شریك باشند.» (بویس، بنیادهای خیریهٔ زردشتیان،ص ۲۲۷ ح ۴).

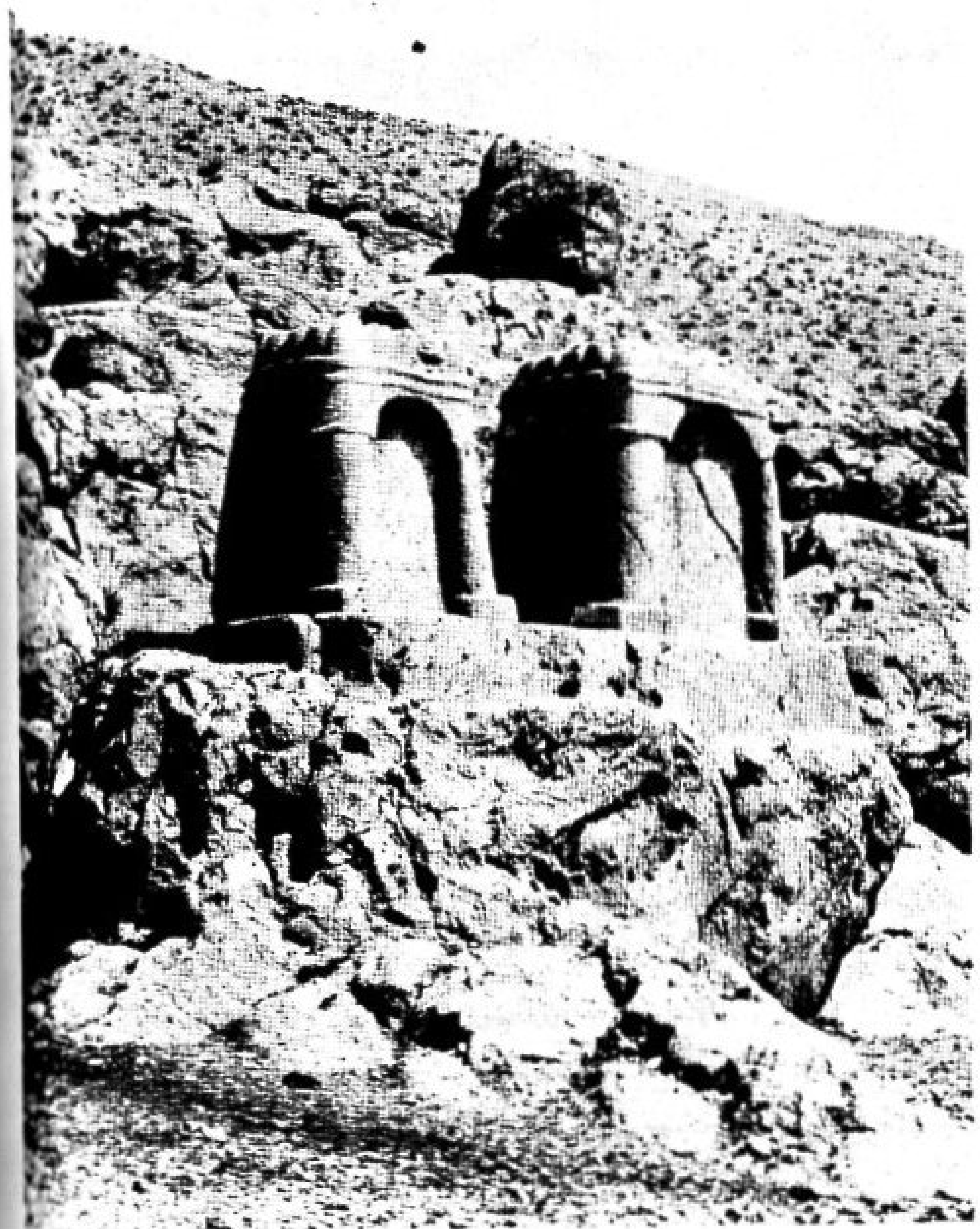
بدین‌گونه، اساطیر زردشتی مربوط به داوری افراد بشر پس از مرگ و اساطیر مربوط به داوری جهانی[1] هم بیانگر آیینهای مربوط به مراسم مرگ‌اند و هم مبین نظر آنان دربارهٔ شادمانی.

۱. داوری همهٔ افراد بشر در آخر جهان. (م)

آیینهای آتش

اسطورهٔ زردشتی مربوط به شخصیت بخشیدن به آتش، یعنی آتر، قبلاً مورد بحث قرار گرفته است (نك به صفحات قبل). اکنون نظری می‌اندازیم بر اسطوره‌های مربوط به آتشهای مقدس آیینی. بیشتر ادیان می‌کوشند که اصل و منشأ کانونهای بزرگ آیینی خود را به زمانهای اولیهٔ تاریخ دینی خود برسانند. زردشتیان می‌کوشند اصل معروفترین آتشهای سه‌گانهٔ خویش را به تاریخ اولیه برسانند. این سه آتش عبارتند از آتش فَرْنْبَغ[1] که می‌گویند در کابل، در افغانستان کنونی یا در کاریان، درفارس قرارداشته است. آتش گُشْنَسْب[2] احتمالاً در شیز و آتش بُرزین مهر[3] در کوه ریوند در شمال غربی نیشابور جای داشته است. گفته‌اند که هر سه آتش در پشت گاو اساطیری سْریشوك[4] در دورهٔ تهمورث، یکی از شاهان دوران اولیه، نگهداری می‌شد. شبی طوفان شدیدی رخ داد و آتشها از پشت گاو به دریا افتادند و در آنجا به سوختن ادامه دادند و در دریا به مردمان روشنی بخشیدند. هر کدام از آتشها با یکی از سه طبقهٔ اجتماع ارتباط دارد: فَرْنْبَغ با موبدان، گُشْنَسْب با جنگجویان و بُرزین مهر با کشاورزان. این هر سه آتش جمشید را در پادشاهی بهشتی‌اش یاری کردند و جمشید

1. Farnbag
2. Gushnasp
3. Burzen Mihr
4. Srishok



آتشدانهایی ازدورهٔ ساسانی درنقش رستم که نشان می‌دهد زردشتیان درکوهها به عبادت می‌پرداختند و همچنین دلالت بر قدمت حرمت آتش درنظر زردشتیان و هندوها دارد.

بود که آتش فرنبغ را در جایگاه خاص خود برنشانید. هنگامی که فره از او جدا گشت، آتش فرنبغ بود که فره او را از دست ضحاك نابکار رهایی بخشید. آتش برزین‌مهر تا زمان گشتاسب، حامی زردشت، از جهان پاسبانی می‌کرد، و راه را برای الهام بزرگ زردشت درطول فرمانروایی این پادشاه بزرگ آماده ساخت و دراین مدت ازخود این آتش نیز معجزاتی به ظهورپیوست. گفته‌اند که آذرگشنسب جهان را تا دوران خسرو، شاه بزرگ ساسانی، حفظ کرده است. هنگامی که او بتکده‌ها را درهم شکست، این آتش بر یال اسب او قرارگرفت و تاریکی و تیرگی را دورساخت[1]. بنابراین، اعتقاد براین است که این سه‌آتش بزرگ نوآوریهای متأخر تاریخی نیستند، بلکه آنها حامیان و راهنمایان انسان درطول تاریخ‌اند.

سه‌گروه آتش آیینی وجود دارد: آتش بهرام، آتش آدُران و آتش دادگاه. آتش بهرام شاه پیروزمند آتشهاست. به نام اورمزد این آتش را به یاری می‌خوانند و ازو می‌خواهند که دربرابر قوای تاریکی آنان را نیرو بخشد، زیرا فره او با دروغ می‌جنگد، و در واقع نمادی است از راستکاری. بهتر است که بگوییم که آتش را مانند شاه بر تخت می‌نشانند تا اینکه بگوییم آن را در جای خود قرارمی‌دهند، و چوب را به شکل تخت می‌نهند. بربالای آن تاجی به نشانهٔ پادشاهی آتش نیرومند آویزان است. وقتی بدین‌گونه آتش را برتخت نشاندند چهار موبد دسته‌جمعی آن را با پیروزی، مانند شاهی، حمل می‌کنند درحالی که دیگران سایبانی را بر آن گرفته‌اند. موبدان با شمشیرها و گرزهای «مهر» در پیش وپس آن همگی به صورت محافظان شاه حرکت می‌کنند. پس ازآنکه آتش را برتخت نشاندند، فقط موبدانی که دشوارترین آیینهای دینی تطهیر را گذرانیده‌اند، می‌توانند از آن مراقبت کنند. جز آنان کسی نمی‌تواند وارد حرم خاص آتش شود، حتی آنان نیز باید دستکشهای سفید به دست کنند و از آن مراقبت کنند. دلیل قداست آن جریان طولانی و دشوار

۱. در متنهای پهلوی این حوادث به کیخسرو پادشاه کیانی نسبت داده شده است و نه به خسرو انوشیروان یا خسروپرویز. (م)

تطهیر آن است. شانزده آتش از منابع مختلف جمع‌آوری می‌شوند و آنگاه ۱۱۲۸ بار آنها را تطهیر می‌کنند و این جریان یك سال طول می‌کشد، و هزینهٔ آن هنگفت است. از این‌رو، جای تعجب نیست که چنین آتشی بسیار به ندرت بر تخت نشانده شود.

امور مربوط به آتشهای آدران ودادگاه از اهمیت بسیار کمتری برخوردارند. آتش دادگاه را مردمان غیرروحانی نیز می‌توانند مراقبت کنند، با این همه هردو را را با تشریفات نظامی در جای خود قرار می‌دهند، زیرا آتشهای مقدس نمودار فرمانروایی معنوی روشنی و راستی در نبرد با نیروهای تاریکی هستند، و این نبردی است که مؤمنان با همکاری اورمزد و پرسش آتش بدان می‌پردازند.

تطهیر آتشهای متعلق به همهٔ طبقات یادآور این است که انسان نیز باید همانند این آتشها تطهیر شود. در این مورد نیز یکی از پارسیان نام‌آور استدلال می‌کند که این آتشها به یاد آدمی می‌آورند که همان‌طور که هیزم (برای تطهیر آتش) ازهمهٔ طبقات جامعه‌گردآوری می‌شود، همهٔ آدمیان نیز صرف‌نظر از طبقهٔ اجتماعی خود درصورتی‌که مرحلهٔ تطهیررا بگذرانند، در نزد خدا برابراند. وقتی یکی از پارسیان (زردشتیان) به آتش نزدیك می‌شود، با خاکستر بر پیشانی خود علامتی می‌گذارد و این عمل یادآور این است که او همانند آتش، سرانجام تبدیل به غبار خواهد شد، واین دعا را می‌خواند:

> بگذار تا پیش ازمرگ بکوشم تا بوی‌خوش نیکوکاری واعمال نیك را بگسترانم، و نور پارسایی و دانش را به نزد دیگران رهنمون شوم. (مدی، آیینهای دینی پارسیان، ص ۲۱۷)

هوم، نثار آیینی

همان‌گونه که نباید چشم نامعتقدان بر آتش افتد، در نثار آیینی هوم نیز فقط مؤمنان باید شرکت جویند. پیش ازاین، بعضی ازموارد مشترك اسطوره وآیینهای مرتبط بااین شخصیت راکه درعین‌حال گیاه وخدا وموبد و موضوع قربانی است، دیده‌ایم (نك به صفحات قبل). درهند باستان عمل آیینی با عمل بزرگ بارورسازی یا جانبخشی طبیعت مقایسه می‌شود واز این‌رو پرویزنی[1] که شیرهٔ این گیاه در آن پالوده می‌شود، نماد آسمان است شیرهٔ ریخته شده در درون آب و شیر نماد خورشید است، و رنگ طلایی هوم به برق و صدایی که از آن در طی مرحلهٔ فشرده شدن، پیدا می‌شود، به رعد تشبیه شده است. هوم حتی با گاو هم مقایسه می‌شود و شیرهٔ آن‌که داخل آب می‌شود، نمادی از باروری رمهٔ گاوان است. سومَه[2] نمادی از باران و طوفان و خورشید و باروری است که تصویرکاملی است از پیوستگی اسطوره وآیین، وتصویرکاملی ازتنوع نمادهایی می‌باشدکه دراسطوره یا آیین واحدی دیده می‌شود.

در ایران آیین هوم بخشی از مراسم بزرگ یسناست، برای نثار هوم موبد

۱. صافی (م)

۲. soma معادل سنسکریت هَوْمَهُ (هوم) اوستایی است. نك به صفحات قبل. (م)

چهارزانو می‌نشینند. گیاه هوم را می‌سایند وشیرهٔ آن را از صافیی که از موی گـاو مقدسی درست شده می‌گذرانند، تا آن را با آب تقدیس‌شده بیامیزند. ایـن آیین طولانـی و پیچیده و پر از اعمال نمادین است. هوم را درچهار نوبت می‌سایند که نمادی از آمدن زردشت وسه پسر منجی اوست . آب تقدیس شده را در سه نوبت روی آن می‌ریزند که نمادی از سه مرحلهٔ ایجاد بـاران است، یعنی تبخیر و تشکیل ابـر و درهم فشردگی آنها به صورت بـاران. در طـول این آیین هاون را سه بار می‌کوبند که نمادی برای حضور اندیشهٔ نیك وگفتار نیك وکردار نیك است. بـدین ترتیب، بافت اساطیری (اشاره به منجیان) و بافت گیهانـی (ایجاد باران) با بافت اخلاقی به طریقی که کامـلاً مشخصهٔ دین زردشتی است، تکمیل می‌گردد. اگرچه دعاها به اوستا که زبان مرده‌ای است، خوانـده می‌شود و اشخاص کمی آن را می‌فهمند ، اما درنظر همه تأکید بر این است که اندیشه که منبع هرعملی است باید پاك نگاه داشته شود.

اسطوره و آیین

اسطوره‌های قدیمی دین زردشتی، مانند همهٔ ادیان، سرچشمهٔ اصلی زندگی دینی روزانـهٔ مؤمنان است. ایـن اسطوره‌ها برای اعمال دینی توجیهی به دست می‌دهند، هرچند که روشنفکران امـروزی (زردشتی) سنتها را دوباره تفسیر یا جرح و تعدیـل می‌کنند. طبعاً رهبران دینی ادعـا می‌کنند که تفسیرهـای نمادین آنها از اسطوره هم با زندگی روزانه‌شان ارتباط دارد وهم موافق منظور اصلی اسطوره‌است. درکدام دینی کسی‌را یارای آن است که بگوید تعبیری که ازاسطورهٔ خاصی می‌شود، همان تعبیر بنیانگذار دین نیست، بلکه اندیشهٔ کاملاً نوی است!

دین زردشتی در حفظ اعمال قدیمی نمونهٔ خاصتاً خوبی از ویژگی محافظه‌کارانهٔ آیینهای دینی است. آنچه ما در دیـن زردشتی دیده‌ایم فقط صورتی است مکتوب که قسمت اعظم آن را دربیشتر ادیان ازجمله ادیان غرب نیزمی‌توان مشاهده کرد. چنانکه خواهیم دید، دین زردشتی دینی است که دریافتش از انسان و از جهان سخت مبتنی برعقل سلیم است و این دریافت عمیق و تاحدی فلسفی‌است. همچنین تلقی سنتی و محافظه‌کارانهٔ دین زردشتی از اساطیر و آیین‌هایش این دین را همچون مجموعهٔ جالب‌توجهی برای پژوهش درمی‌آورد. این دین نمونه‌های خاصتاً روشنی به دست می‌دهد که چگونه ادیان تمایل به تحول دارند. پذیرفتن برخی از اسطوره‌ها



این نقش‌که مغانی را درحال اجرای آیین قربانی نشان می‌دهد، از قرن پنجم ق. م. و متعلق به ناحیهٔ داسکیلیوم (Dascylium) یا ارگلی (Eregli) در آسیای صغیر است. آنچه دراین صحنه دقیقاً تصویر شده یعنی شاخه‌های بَرْسُم و دهان‌که آن را با پارچه پوشیده‌اند[= پنام] و سر حیوانات، نشان می‌دهدکه‌چگونه و تاکجا بااین‌اعمال‌دینی‌آشنا بوده‌اند.

و آیین‌های ادیان سنتی برای ذهن انتقادی امروزی اگر غیرممکن نباشد، لااقل دشوار است، و چون مؤمنان در عین‌حال نمی‌توانند آنها را ردکنند، به تمثیل[۱] و نمادپردازی توسل می‌جویند، و این‌کار می‌تواند تفسیر نمادینی از سفر تکوین باشد یا اوستا. کوشش یکی از پارسیان کنونی که ترجیح می‌دهد اوستا را با تعبیرات جدید تفسیر کند به جای‌آنکه آن را رد نماید، پدیدهٔ درخورتوجهی است که نمونه‌های آن را در بسیاری از ادیان می‌بینیم. این نویسندهٔ پارسی می‌نویسد :

> بخشهایی از اوستا اگر کلمه به‌کلمه معنی شود، به نظر بی‌معنی می‌آید. کوهها، رودها و مکانهای جغرافیایی همانند را با هیچ مکان طبیعی نمی‌توان تطبیق کرد، آنها احتمالاً با بعضی از صورتهای « نفسانی‌ـطبیعی »[۲] یا بعضی از جریانهای نفسانی[۳] در بدن انسان (مغز، اعصاب یا بعضی اخلاط یا غدد و غیره) ارتباط دارند. (به نقل از دوشن‌گیمن، نمادها، ص ۱۹)

اینکه همراه با تحول تفکر انتقادی نمادپردازی نیزگسترش می‌یابد، گفته‌ای است‌که در آن حقیقت بسیاری نهفته است (دوشن‌گیمن). این مطلب در مورد عبارتی‌که پیش از این نقل شد و همچنین درمورد آیینهای زردشتی صادق است، گرچه نباید فراموش کنیم‌که اندیشه‌های باستانی نیز از نمادپردازی بسیار بهره می‌گرفتند. همهٔ تفسیرهای نمادین لزوماً جدید نیستند.

بنابراین ، در دین زردشتی اسطوره و آیین کاملاً باهم درآمیخته‌اند. یکی دیگری را پشتیبانی وتبیین وتوجیه می‌کند. هم دراسطوره وهم درآیین دیدگاههای بسیار قدیمی‌را دربارهٔ جهان و سهم بشر در آن می‌توان یافت. بااین همه، هیچیك از

1. allegory
2. psycho-physiological
3. psychic

این دو، اظهار عقیدهٔ صرف نیست، بلکه با هم منابع مؤثر نیرویی هستند که برای هریك از افراد بشر سود و شایستگی در زندگی، حمایت در هنگام مرگ، و نوید سعادت آینده را فراهم می‌آورند، و حتی از هستی جهان پاسبانی می‌کنند، و این درصورتی است که اسطوره‌ها و آیینها را کسانی بخوانند و اجرا کنند که خود از نیروی لازم برخوردار باشند. طبیعت حیات‌بخش اعمال آیینی ایجاب می‌کند که هر آیینی دقیقاً و به طریق درست خود اجرا شود. کار اشتباه یا خطایی می‌تواند در هر مرحله‌ای به کل عمل آسیب برساند. آیین‌ها از چنان ویژگی مقدس و توانایی برخوردارند که چشمان بی‌اعتقادان مجاز به دیدن آنها نیستند.

در آیینهای زردشتی می‌توان اعتقادات اساسی زردشتی را دید که به شکل داستانهای روایی در اسطوره‌ها بیان شده است و مؤمنان آنها را در آیین‌ها به اجرا درمی‌آورند. دین زردشتی دینی است که با جنگ و نبرد سروکار دارد، نبرد با نیروهای شر. اگر به زبان اسطوره سخن بگوییم، تاریخ جهان نبردی میان خیر و شر است یعنی میان خدا و شیطان. از این‌روست که در بر تخت نشاندن آتش مقدس که نماد حضور خداست، تصویرپردازی بارزی به چشم می‌خورد که ویژگی مراسم نظامی است[1]. همچنین این دین، دین امید است. امید به صورت داستانهای روایی در اسطوره‌های پیروزی نیکی بربدی درهنگام «بازسازی (جهان)»[2] بیان شده است. همین امید را به صورت ضمنی در آیینها می‌یابیم که در آنها تأکید بیشتر بر دعاها و اعمال آیینی است با هدف کمك به روان، و نه برشیون و مویه، و در این آیینها از درگذشتگان شادمانه دعوت می‌شود تا درجشنها شرکت جویند.

تلقی دین زردشتی از آیینهای دینی به نظر غربیان کنونی بیشتر جادوگرانه می‌نماید. درنظرزردشتیان اعمالی که به‌اجرا درمی‌آیند، به این علت ازچنین نیرویی برخوردارند که براساس الگوی بهشتی خود هستند، و نیز به این علت که

1. martial imagery

۲. فَرَشکَرد یا به‌کمال رسیدن جهان درپایان آن (م)



موبدان زردشتی گرز گاوسار مهر را به عنوان نمادی از جنگی که باید با نیروهای شر داشته باشند، باخود حمل می‌کنند. مهر گرز خویش را سه‌بار در روز در بالای دوزخ می‌چرخاند تا نگذارد دیوان به دوزخیان عقوبتی بیش از آنچه سزاوار آن هستند، تحمیل کنند.

آنها به‌طور مؤثری جهان ایزدی و انسانی را باهم متحد می‌کنند ، و این درون‌مایهٔ[1] مشترکی دراساطیر آنان است. با درنظرگرفتن اعتقاد زردشتیان به قدرت آیین‌های دینی، می‌توان درك کردکه چرا آنان تمایلی به تغییرشکل آنها ندارند، گرچه در توجیهی که از اعمال و اساطیر خود عرضه می‌کنند، اثر اندیشه‌های انتقادی جدید را می‌توان دید.

1. theme

نتیجه‌گیری:
اسطوره و باور

مفهوم خدا وجهان وانسان

چنانکه‌گفتیم، اسطوره ازجهت اعتباری که برای معتقدان خود دارد و ازنظر دربر داشتن تفکراتی دربارهٔ دیدهای آدمی نسبت به خویشتن و جهان و خـدا مهم است. اسطوره‌ها روایات تاریخی دروغین نیستند. باید پوستهٔ بیرونی اسطوره را به‌کناری نهاد و به هستهٔ آن نظر افکند. هستهٔ اسطوره‌شناسی ایرانی چیست و ایـن اسطوره‌ها چه نظریاتی را دربارهٔ زندگی دربر دارند؟

در نظر زردشتیان خـدا خیرمطلق است و چون اساساً مخالف بـدی است، نمی‌تواند هیچ‌گونه ارتباطی با آن داشته باشد، و در سراسر تاریخ، درستیز زندگی ومرگ، با بدی درگیر است. خدا سرچشمهٔ همه خوبیهاست، آفریدگار آسمانها و جهان وانسان، منبع زندگی وتندرستی وزیبایی وشادی است. شر واقعیت دارد، اما نیرویی است کاملاً منفی که درپی نابودی و فساد و آلودگی است ومرگ و بیماری و فقر وگناه همگی کار شیطان است که درصدد نابودی جهان ایزدی است.

خدا جهان را آفـریده است که یاور او در نبرد با شر باشد. خدا وجودی خردگراست و برای هرچه می‌کند دلیلی دارد. او جهان رامانند بعضی شاخه‌هـای آیین هندو محض تفریح نمی‌آفریند و مانند خـدای عهد عتیق که غالباً از آفرینش اظهار نـدامت می‌کند، از آفـرینش جهان پشیمان نیست. جهان می‌تواند آوردگاه

میان خوب و بد باشد، اما اساساً نیك است و اگر شر آن را تباه نکرده باشد، مشخصات آفرینندهٔ خود را که نظم و هماهنگی است، می‌نمایاند. انکار بنیان نیك جهان مادی یکی از بزرگترین گناهانی است که یك زردشتی می‌تواند مرتکب شود. عقائدی که بر اساس آنها جسم بد است و تن زندان روح یا زندان گناه اولیه است، از نظر زردشتیان یاوه‌گویی است. بنابراین، زردشتیان اعتقاد ندارند که تن یا ماده سرانجام مقهور خواهد شد، بلکه به اتحاد آرمانی ماده و روح قائلند؛ آنان نه به انتظار پایان جهان بلکه در انتظار «بازسازی جهان» به دست خدا هستند.

آفرینش و اسطوره‌های مربوط به پایان جهان در دین زردشتی دستورالعمل نهایی برای زندگی روزانهٔ مؤمنان به دست می‌دهند. اگر جهان به خدا تعلق دارد، پس رهبانیت یا زهد و کناره‌گیری از آن گناه است. اگر مشخصهٔ خدا آفرینندگی و افزایش‌بخشی است، پس وظیفهٔ دینی آدمیان کار برای افزایش «آفرینش خوب» از طریق کشاورزی و پیشه‌وری و ازدواج است. تجرد گناه است زیرا مانع گسترش آفرینش خوب است، وسقط جنین وهم‌جنس‌گرایی نیز گناه به شمار می‌روند، زیرا هدف واقعی ازعمل جنسی افزایش «آفرینش خوب» است، وسقط جنین وهم‌جنس‌گرایی در بازداشتن آن هدف چنان مؤثر می‌افتند که نتیجه‌ای همچون نتیجهٔ پرهیز گناهکارانهٔ نخستین جفت بشر به بار می‌آورند. بیماری و ناخوشی بلایایی هستند که اهریمن جهان را در آغاز بدانها مبتلا کرد. بنابراین، وظیفهٔ دینی آدمیان این است که بدن خود را در تندرستی نگاه دارند. انسان از پنج عنصر، اما به صورت واحدی، تشکیل شده است: روان، جان (اساس زندگی)، فروشی[1] («خود» آسمانی او)، وجدان وتن. بنابراین، سلامت روانی و جسمی همراه هم هستند. این طرز تفکر که از فشار آوردن بر بدن و توسل به روزه پیشرفت معنوی به دست می‌آید، در نظر زردشتیان نادانی محض است. از آنجا که دنیای مادی به خدا تعلق دارد، موفقیت

1. fravashi

مادی که شرافتمندانه و بدون آزار رسانیدن به دیگران به دست آید و با بخشندگی همراه باشد، کمکی است به پیشرفت معنوی و نه مانعی برای آن. برخلاف بسیاری ازمکاتب اندیشه‌گرای[1] آیین هندو، دین زردشتی دارای اخلاق عملی است. تن‌پروری از آن اهریمن است و

> کار نمك زندگانی است. بدون کار زندگی بیهوده و بی‌فایده است. دین ما به ما می‌آموزد که کار هدف و مقصود زندگی است. باید همیشه تن خود را آماده و سالم نگاه داریم تا وظائف زندگی خویش را به انجام رسانیم، کارهای خوب و درست انجام دهیم، دیگران را یاری کنیم و با نادانی وبدی و فقر در جهان به ستیز بپردازیم. (مدی، پرسش وپاسخ دینی، ص ۳۰)

اهریمن بود که جهان را دچار فقر کرد، بنابراین، برداشت این دین از زندگی برداشتی شادمانه است. در روزی از ماه که به خدا اختصاص دارد[2]، به مومنان اندرز می‌دهند که «می‌خور وخرم باش» و روزی که به رشن، ایزد داوری، اختصاص دارد، «روزی خوش[3] است: دراین روز هرکاری که می‌خواهی بکنی، به پارسایی انجام‌ده» (اندرز آذرباد، زنر، تعلیمات مغان، ص ۱۰۷ و بعد). البته به همان نسبت عیاشی و مستی وهرزگی نیزمذموم است، زیرا همه باید تحت فرمان «اعتدال[4] آرمانی» باشند، با این شعار که «همه چیز به اعتدال».

انسان که مخلوق بزرگ ومتعلق به خداست، هدف خاص حمله‌های شر است

1. contemplative

۲. یعنی روز هرمز، روز اول ماه (م)

۳. درمتن اصلی ، سبك (م)

۴. در متون پهلوی، پیمان یعنی اعتدال، میانه‌روی در کارها. (م)

و وظیفهٔ مؤمنان این است که بر این حمله‌ها غلبه یابند.

«بر تردید[1] و آرزوی نادرست با خرد چیره شوند، بر آز با خرسندی[2]، بر خشم با آرامش[3]، بر رشك با نیکخواهی[4]، بر نیاز با هشیاری[5]، بر ستیز با آشتی، بر دروغزنی با راستی. (اندرز پوریوتکیشان [بند ۳۷ به بعد (م)]، زنر، تعلیمات مغان، ص ۲۵)

دیوان به یاری بیماری و همهٔ انواع آسیبها و حتی با مرگ بر انسان حمله‌ور می‌شوند، اما آدمی باید به دین تمسك جوید، همانگونه که پیش از او، گیومرث بی‌گناه چنین کرد. این کار مفهومی بس بیشتر از اجرای مخلصانهٔ آیینهای مذهبی و خواندن نوشته‌های دینی دارد، زیرا جهان مادی و تن و شادمانی آفریدگان خدا هستند و وظیفهٔ دینی انسان است که از آنها نگاهداری کند و آنها را گسترش دهد و از آنها بهره‌گیرد.

این راه «راستی» است. کسی که آن را دنبال کند پیرو راه راستی یعنی اَشَوَن[6] است، یعنی پیروی است از پیروان «دین بهی». اما زردشتیان اعتقاد دارند که درپیروی ازاین طریق جبری درکار نیست. دراسطوره‌ها آمده است که فروشیهای آدمیان همگی موافقت کرده‌اند که به نفع اورمزد بجنگند.

اختیار برای هر فرد بخشی اساسی از دین زردشتی است. گرچه انسان

۱. درمتن اصلی ورن، هوای نفس. (م)
۲. قناعت (م)
۳. متن پهلوی، سروش (م)
۴. متن اصلی، نیك چشمی (م)
۵. کلمه‌ای که درمتن اصلی پهلوی به‌کار رفته به معنی «رضا» است. (م)
6. ashavan

متحد خداست، اما همهٔ آدمیان باید میان «راستی» و «دروغ» یکی را برگزینند، و چون چنین کردند، این گزینش باید دائماً تأیید شود، زیرا بدی دائماً در گوشه‌ای در کمین است تا به گمراهی و ویرانگری بپردازد. اعتقاد به سرنوشتی از پیش مقدر شده که در آیین زروانی و در اسلام رشد و نمو می‌یابد، از دید اخلاقی زردشتیان نکوهیده است، زیرا این کار از عدل و نیکی خدا می‌کاهد. همچنین این فکر که انسانی می‌تواند بمیرد تا دیگران را نجات دهد، به همان نسبت نکوهیده است. اگر هر کسی آزاد است که خوبی یا بدی را اتخاذ کند، پس هر کسی نیز باید مطابق با اندیشه‌ها و گفته‌ها و کرده‌های خود او داوری شود و نه برای اندیشه‌ها و گفته‌ها و کرده‌های دیگری.

بنابراین، اساطیر زردشتی مربوط به آفرینش و بازسازی جهان تنها روایات مربوط به‌گذشته یا آیندهٔ دور نیستند. این اسطوره‌ها بینش بنیادی ارتباط خدا و انسان را بیان می‌دارند و «دلیل و منطقی» برای رفتار مؤمنان به دست می‌دهند. اینها فقط روایاتی دربارهٔ نبرد گیهانی نیستند، بلکه گزارشهایی از نبردی هستند که هر انسانی در زندگی روزانهٔ خود، در ازدواج و در کار و در زندگی دینی خود باآن روبرو می‌شود.

این سؤال مطرح می‌شود که مؤمنان اسطوره‌های مربوط به خدایان و دیوان را چگونه تفسیر می‌کنند؟ این اسطوره‌ها چه دریافتی را از ارتباط خدا_انسان بیان می‌دارند؟ باید به یاد داشت که نامهای نیروهای ایزدی و دیوی غالباً مفاهیم انتزاعی را منعکس می‌کنند مانند بهمن (اندیشهٔ نیك) و اَکومَن (اندیشهٔ بد)، سروش (اطاعت) و آز (کج‌اندیشی)[1]. بنابراین، نبرد گیهانی نبردی است که هر انسان باید در وجود خود بدان دست زند تا اهریمن را ازجهان خدا براند. اگر آدمیان دیوانی مانند خشم و آز را از خویشتن برانند، آنگاه اهریمن نمی‌تواند جایی در جهان بیابد.

۱. درمورد آز نك به فصل اساطیر زردشتی، ذیل وُهُومَنَه (بهمن). (م)

> به این صورت می‌توان اهریمن‌را ازجهان بیرون کرد که هرکس به سهم خویش اورا ازخود براند، زیرا اقامت اهریمن درجهان در تن مردمان است، هنگامی که او را در تن آدمیان اقامتگاهی نباشد، در همه جهان نابود می‌شود، زیرا تا زمانی که در این جهان حتی دیوکوچکی در یکی از مردمان جای دارد، اهریمن درجهان وجود دارد. (دینکرد، به‌کوشش مدن، ششم، ص ۲۶۴؛ شاکد، یادداشتها، ص ۲۳۰)

وظیفهٔ زردشتیان فقط به صورت منفی،یعنی بیرون راندن دیوان ازخود، تعیین نشده، بلکه به‌گونهٔ مثبت نیز معین گشته است. بایدکاری کرد که خدایان درتن آدمیان به سر برند. اگر آدمیان باید به عالی‌ترین هدف دست یابند و اگر آدمیان باید با خدایان یکی شوند، باید مفاهیم انتزاعی که نمایندهٔ قدرتهای ایزدی هستند یعنی «اندیشهٔ نیك»، «فرمانبرداری» و«راستی» در زندگی روزانهٔ آنان تحقق یابند. دریکی ازمتون آمده است که خدایی کـه هر یك از افراد او را بپرستد و بستاید ، روح آن ستایشگـر می‌شود. وقتی روح خاصی چه آن روح خـوب باشد و چه بد ، انسانـی را فعال می‌سازد، آن انسان اقامتگاه مادی آن روح و تجلی جهانی طبیعتش می‌گردد. از این‌روست که نبرد میان خدایان و دیوان را نبرد میان امیال و کششهایی که در افراد بشر فعال‌اند، می‌بینند. اندرونی‌ترین ترسها ومشکلات آدمی درپرتو حوادث گیهانی توجیه می‌شوند. این‌گونه تفسیر از اسطوره کـه تقریباً بیرون کشیدن اسطوره از اسطوره شناسی است یعنی «سلب خصائص اسطوره»[1]، آن گونه که دین شناسان جدید آن را می‌نامند، احتمالاً تفسیر همگانی یا عمومی از اسطوره‌ها نبوده است، همان‌گونه که «سلب خصائص اسطوره» از انجیل تفسیر تودهٔ مـردم در بیشتر فرق مسیحی نیست. با این همه، احتمالاً سنت کهنی است و چنین می‌نماید که اعتقاد خود

1. demythologising

زردشت نیز بوده است. وقتی زردشت از «بیمرگان نیکوکار»[1]، فرشتگان بزرگ در دین زردشتی متأخر، سخن می‌گوید، عنصر اساطیری در آن کم‌اهمیت است. برای مثال او می‌گوید که هرکس از اَهوُرَه مَزدا اطاعت کند، از طریق کارهای «اندیشهٔ نیك» (وُهُومَنَه[2]) به «کمال» (هَوْرْوَتات[3]) و «بی‌مرگی» (اَمِرِتات[4]) می‌رسد (یسن ۴۵ بند۵، دوشن‌گیمن، سروده‌ها، ص۹۵). در جای دیگری زردشت ازپاداش برای اعمال نیك و ستایشها به عنوان «راستی» (اَشَه[5])، «بی‌مرگی» (اَمِرِتات) و «شهریاری» (خْشَثْرَه[6]) متعلق به «کمال» (هَوْرْوَتات) سخن می‌گوید (یسن ۳۴، بند ۱، دوشن‌گیمن، سروده‌ها، ص ۴۱). دراینجا زردشت از «وجودها»، «پسران و دختران خدا» به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که به هیچ‌روی جنبهٔ اساطیری ندارد. اما تفسیر از اسطوره است که برای مخاطبان او پرمعناست.

زردشت از منجیان نیز به شیوه‌ای غیراساطیری سخن می‌گوید. وی از آنان به عنوان «سود بخشندگان» (ترجمهٔ تحت‌اللفظی سَوْشْیَنْت[7]) سخن می‌گوید که:

> از طریق «اندیشهٔ نیك» (وُهُومَنَه) در اعمال خود می‌کوشند تا داوریی راکه تو، ای سرور دانا[8]، کرده‌ای به عنوان «راستی» (اَشَه) به اجرا درآورند، زیرا اینان دشمنان «خشم» (اَیْشْمَه)[9] آفریده شده‌اند. یسن ۴۸ بند ۱۲، دوشن‌گیمن، سروده‌ها، ص ۳۹).

به سخنی دیگر، زردشت منجی را نه به عنوان شخصیتی اساطیری بلکه به‌عنوان

۱. امشاسپندان (م) ۲. بهمن (م) ۳. خرداد (م)
۴. مرداد (م) ۵. اردیبهشت (م) ۶. شهریور (م)
7. Saoshyant
۸. اَهوُرَه مَزدا (م)
9. Aeshma

کسی تعبیر می‌کند که برای «خرد»، «داد» و «دین بهی» در جهان فعالیت می‌کند و از این‌راه نیروهای موجب شکست را که درانسان به فعالیت می‌پردازند، بازمی‌دارد.

بنابـراین، هم زردشت وهم پیروانش دراسطوره‌های سنتی نمونهٔ جدالی را می‌بینند که هر انسانـی در خویشتن و در زنـدگی روزانهٔ خویش باآن روبروست. اسطوره فقط به صورت روایتی ازآنچه رخ داده است یـا رخ خواهد داد، مدنظر نیست و گزارش ازحادثهٔ بیرونی دوردستی نمی‌باشد، بلکه تفسیری است از مسائل زنـدگی انسانی. شاید بسیاری از زردشتیان در طـول تـاریـخ ارزشهای صوری اسطوره‌ها را گرفته‌اند، اما اگر بنا باشد که به اینها فقط در این سطح ساده بنگریم، به عمقی که در دل بیشتر اساطیر ایرانی قراردارد، آسیب بزرگی می‌رسانیم.

فهرست مآخذی که در متن به‌اختصار به‌آنها ارجاع داده شده است

ارداویراف‌نامه، به‌کوشش هوگ. نك به‌کتاب‌نامه زیر Haug

انکلساریا، زندآگاهی، نك. به‌کتاب‌نامه زیر Anklesaria

بویس، بنیادهای خیریهٔ زردشتیان:

Boyce, M., «The Pious Foundations of the Zoroastrians», *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 31, 1968.

دالا، نیایشها. نك به‌کتاب‌نامه زیر Dhalla

دوشن‌گیمن، سرودها، همو، نمادها. نك به‌کتاب‌نامه زیر Duchesne-Guillemin

زنر، طلوع و غروب دین زردشتی، همو، تعلیمات مغان. نك به‌کتاب‌نامه زیر Zaehner

س. ب (*Shatapatha-Brahmana*) متن هندی باستانی

شاکد، یادداشتها:

Shaked, S., « Some Notes on Ahreman: The Evil Spirit and his Creation», in *Studies in Mysticism and Religion, Studies in Honour of G. Scholem*, Jerusalem, 1967.

کنت، فارسی باستان:

Kent, R., *Old Persian*, New Haven, 1953.

کوینتوس، روفوس، تاریخ اسکندر:

Quintus, Rufus, *History of Alexander*

گرشویچ، ادبیات ایرانی، همو، مهریشت. نك به‌کتاب‌نامه زیر Gershevitch

گری، مبانی. نك به‌کتاب‌نامه زیر Gray

مدی، آیینهای دینی پارسیان، همو، پرسش و پاسخ. نك. به‌کتاب‌نامه زیر Modi

مسانی. نك به‌کتاب‌نامه زیر Masani

مولتن، دوران اولیهٔ دین زردشتی. نك به‌کتاب نامه زیر Moulton

ناس، دین انسان. نك به‌کتاب‌نامه زیر Noss

ولف، اوستا. نك به‌کتاب‌نامه زیر Wolff

فهرست برخی از اصطلاحات

آیین	cult
آیینی	cultic
اندیشه‌گرای	contemplative
انسان‌مانندگی	anthropomorphism
ایزدبانو	goddess
بُن‌مایه	motif
پیش‌آزمون	foretaste
پیش نمونه	prototype
تشرف آیینی	initiation
تصویرپردازی	imagery
تمثیل	allegory
توانش	potetiality
درون‌مایه	theme
سرْدیو	arch-demon
سرْنمونه	archetype
صورخیال	imagery
فرایند	process
قابند	panel
کیهانی	cosmic
نماد	symbol
نمادپردازی	symbolism
نفسانی	psychic

کتاب نامه

Books in English

Anklesaria, B.T., *Zand-Ākāsih*, Bombay, 1956

Zand-ī Vohūman Yasn, Bombay, 1957

Arberry, A.J., *Legacy of Persia*, Oxford, 1963

Benveniste, E., *The Persian Religion According to the Chief Greek Texts*, Paris, 1929

Cameron, C.G., *History of Early Iran*, Chicago, 1936

Campbell, L.A., *Mithraic Iconography and Ideology*, Leiden, 1968

Carnoy, A.J., 'Iranian Mythology' in *Mythology of all Races*, vol. VI, ed. L.H. Gray, New York, 1964

Cumont, F., *The Mysteries of Mithra*, New York, 1956

Dhalla, N., *History of Zoroastrianism*, New York, 1928

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies, New York, 1965

Duchesne-Guillemin, J., *The Hymns of Zarathustra*, London, 1952

The Western Response to Zoroaster, Oxford, 1958

Symbols and Values in Zoroastrianism, New York, 1966

Frye, R.N., *The Heritage of Persia*, London, 1962

Gershevitch, I., 'Iranian Literature' in *Literatures of the East*, Ed. E.B. Ceadel, London, 1953

The Avestan Hymn to Mithra, Cambridge, 1959

Ghirshman, R., *Iran*, London, 1961

Persia from the Origins to Alexander the Great, London, 1964

Iran, Parthians and Sasanians, London, 1962

Gray, L.H., *The Foundations of the Iranian Religions*, Bombay, 1925

Haug, M., and West, E.W., *The Book of Ardā Vīrāf*, Bombay-London, 1872-4

Henning, W.B., *Zoroaster, Politician or Witch-Doctor?* Oxford, 1951

Jackson, A.V.W., *Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran*, New York, 1965

Zoroastrian Studies, New York, 1965

Levy, R., *The Epic of the Kings, Shāh-nāma*, London, 1967
Masani, R. P., *The Religion of the Good Life*, London, 1954
Modi, J. J., *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees*, Bombay, 1937
A Catechism of the Zoroastrian Religion, Bombay, 1962
Moulton, J. H., *Early Religious Poetry of Persia*, Cambridge, 1911
Early Zoroastrianism, London, 1913
The Treasure of the Magi, London, 1917
Pavry, J. D. C., *The Zoroastrian Doctrine of a Future Life*, New York, 1965.
Sacred Books of the East, vols 4, 5, 18, 23, 24, 31, 37, 47 contain translations of a number of Zoroastrian texts, some of which remain the only English translations available.
Smith, M. W., *Studies in the Syntax of the Gathas of Zarathushtra Together with Text, Translation, and Notes*, New York, 1966.
Thieme, P., *Mitra and Aryaman*, New Haven, 1958
Vermaseren, M. J., *Mithras, The Secret God*, London, 1963
Corpus Inscriptionum et Monumentorum Religionis Mithriacae, The Hague, 1956, 1960
Zaehner, R. C., *Zurvan, A Zoroastrian Dilemma*, Oxford, 1955
The Teachings of the Magi, London, 1956
The Dawn and Twilight of Zoroastrianism, London, 1961

French Books
Christensen, A., *Les Types du premier Homme et du roi*, Stockholm-Leiden, 1917-1934
Cumont, F., *Textes et Monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra*, I-II, Brussels, 1896-9
Duchesne-Guillemin, J., *La Religion de L'Iran Ancien*, Paris, 1962
Mole, M., *Culte, Mythe et Cosmologie dans L'Iran Ancien*, Paris, 1963
La legende de Zoroastre selon les textes Pehlevis, Paris, 1967
Varenne, J., *Zarathushtra et la tradition Mazdéenne*, Paris, 1966

German Books:
Hinz, W., *Zarathushtra*, Stuttgart, 1961
Humbach, H., *Die Gathas des Zarathustra*, Heidelberg, 1959
Lommel, H., *Die Yast's des Awesta*, Göttingen, 1927
Die Religion Zarathushtras, Tübingen, 1930
Nyberg, H. S., *Die Religionen des alten Iran*, Osnabrück, 1966
Widengren, G., *Die Religionen Irans*, Stuttgart, 1965
Wolff, F., *Das Avesta Die Heiligen Bücher der Parsen*, Strassburg, Berlin, 1960.

فهرست عمومی

آ

الف